



بازدید شد
۱۳۸۳

بازرسی شد
۳۶ - ۳۷



شماره ثبت کتاب	۷۳۸۹
موضوع	کتاب افعال حج - ۲ - رساله و تفسیر
مؤلف	مؤلف: خلیفه سلطان موضوع: رساله و تفسیر
تاریخ ثبت	۴۰۹۳
محل ثبت	کتابخانه مجلس شورای ملی

نقل از فهرست شده
۵۷۸۵

بازدید شد
۱۳۸۳

زرسمی شد
۳۶ - ۲۲



کتابخانه مجلس شورای ملی		شماره ثبت کتاب	۷۳۸۹
کتاب: افعال حج		تاریخ ثبت	۱۳۸۳/۰۴/۰۹
مؤلف: حلیف سلطان		موضوع	
مترجم: رضی الدین محمد قزوینی		شماره نسخه	۴۰۹۳
محل ثبت		ملاحظات	

تغییر نامت شده
۵۷۵

در این روز جمعه در این روز جمعه در این روز جمعه
 خروج از این شهر و در این روز جمعه در این روز جمعه
 در این روز جمعه در این روز جمعه در این روز جمعه
 شنبان و در این روز جمعه در این روز جمعه در این روز جمعه
 حضرت ابی طالب در این روز جمعه در این روز جمعه در این روز جمعه
 در این روز جمعه در این روز جمعه در این روز جمعه

السلام

۳۲۱

این کتاب به
 شاه کمال در این روز جمعه
 در این روز جمعه در این روز جمعه
 در این روز جمعه در این روز جمعه
 در این روز جمعه در این روز جمعه

المصنف

در این روز جمعه در این روز جمعه در این روز جمعه
 ۴۲۹
 ۶۶۴۹

در این روز جمعه در این روز جمعه در این روز جمعه
 ۴۲۹

در این روز جمعه در این روز جمعه در این روز جمعه
 ۴۲۹



محمد و پیاس خلیا بر این بجل کجمله موجودات را از علم خود
آورد و از نیستی است کرد این دنیا ماده و هیولی را مقددی
که قادر است بر جمیع مقدرات و امور مصوری که بشکارباید
ملایمی که اساس عالم نهاد بدینکو توین تلبه و حکمی که
اوست بجل موجودات عالمی که افعال محکم که در درازای عالم
بود بجل مخلوقاتی که اعدا بدو راه نیابد همیشه بود
باشد موجودی که وجودش علت موجودات است و کجایی
و علتات بقیه فعل او بود قادر ذات ز بقدرت عالم
نه بجم موجود نه بوجودی نه بحیات باقی نه ببقاء و قیام نه
بقلم سمیع نه بسمع بصیر نه بصواب صفات و بر این ذراتی
بود و نه عرضی حاجت و شهوت و نفرت و نفع و ضرر و غنا
و شادی بودی و این بود و نه است از غیر عیاست

از جمله مخلوقات احتیاج همه بد وادار هیچ محتاج ندی فی مثل اولاد
 و شریک و نظیر و یار و وزیر و مشیر و زور و فرزند و خویش و سبیل
 ندارد لیس کثره شیء و هو السميع والبصير لم یلد ولم یولد ولم
 یکون له کفو احد صله از صلوات و تحیات بجان پاک
 محمد مصطفی سید الایمان و آخرین مرتبه و برتر عالم و نبی آدم باد
 و بر برادر و ابن عم و علی ابن ابی طالب و یازده فرزندان وی
 امامان حق و جنان خدای بر خلق معصومان از صفای
 و کبایر راه نمایان امت و پیشوایان ملت صلوات الله علیهم
 و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علی جمیع والراضین حکیم و علی
 ظالمهم و معصیهم لعنة الله و الملائکة و الناس جمیعین بدانکه
 ملکی ندید است که چنانچه دوستان از سادات و غیر هم ازین
 ضعیف التماس کردند که محقری از عقاید اصحاب مقالات
 و ادیان و ملل بسیار سی جمع کنیم از کتب علماء و اصحاب
 مذاهب و غیره تا چون اصحاب هر دینین انصاف و روی
 تامل نمایند کسانی که سبب نظام دین اند یعنی اولاد شفیع
 المذنبین از مخالفان محض بدینین نبینند و خود را از
 خطر هلاک در سفر کلمات اندازند و دل را از تقلیل نا

و چندی را و نمیکند از او الا که میگوید خدا تعالی از او جدا کرده و جدا
از او جدا کنایه بلند میسازد بجهت اوده در جایی چون سوار شود و قدم
که بر کوب او بردارد و قدم که بگذارد مثل این که بگذارد بجهت او
میگوید پس چون طواف کند خانه کعبه را پاک شود از جمیع گناهان
پس چون بکشد میانه اصفاء و هر دو پاک شود از جمیع گناهان پس چنین
وقوف نماید بفرات پاک شود از جمیع گناهان پس چنین بفرات
نماید پاک شود از جمیع گناهان پس چنین بفرات صلی الله علیه و آله
و آیت از من آید بفرات را و فرمود که موجب رنج گناهان میشود پس فرمود
که بجا است ترا تا بسجده و حضرت صادق علیه السلام فرمود که چهار ماه
گناه بفرات نماند می شود و حسنات نوشته میشود مگر آنکه گناه کبیره
یکند بکنند و روایت نموده است صدوق رحمه الله از حضرت صادق
علیه السلام که هر کس یکبار بکشد از او در سجده ابرام خدای تعالی قبول نماید
از او هزار گناه که کرده و خواهد کرد تا وقت موت و یکبار از سجده ابرام
برابر صد مرتبه بخواند است و بفرات نیز روایت نموده که در هر حج
رج بهتر است از صد بار در حج که نطق کند شود در راه حق و هم چنین
روایت کرده که یکصد حج کفایت در یک مظهر برابر است با یک عمر حق
که نطق کند در راه خدا و روزی که بگذرد و در هر مظهر برابر روزی است

و در هر حج که بکشد از او در سجده ابرام خدای تعالی قبول نماید

و غیر که هم چنین روایت نموده بطریق حسن انصفان بن یحیی از یحیی
بحار یا از حضرت صادق علیه السلام که هر یک مرتبه در حج که بکشد
او را نماند بفرات می شود و میگوید از او جدا کنایه بلند میسازد بجهت اوده
در جایی چون سوار شود و قدم که بر کوب او بردارد و قدم که بگذارد
مثل این که بگذارد بجهت او میگوید پس چون طواف کند خانه کعبه را پاک
شود از جمیع گناهان پس چون بکشد میانه اصفاء و هر دو پاک شود از جمیع
گناهان پس چنین بفرات پاک شود از جمیع گناهان پس چنین بفرات
نماید پاک شود از جمیع گناهان پس چنین بفرات صلی الله علیه و آله
و آیت از من آید بفرات را و فرمود که موجب رنج گناهان میشود پس فرمود
که بجا است ترا تا بسجده و حضرت صادق علیه السلام فرمود که چهار ماه
گناه بفرات نماند می شود و حسنات نوشته میشود مگر آنکه گناه کبیره
یکند بکنند و روایت نموده است صدوق رحمه الله از حضرت صادق
علیه السلام که هر کس یکبار بکشد از او در سجده ابرام خدای تعالی قبول نماید
از او هزار گناه که کرده و خواهد کرد تا وقت موت و یکبار از سجده ابرام
برابر صد مرتبه بخواند است و بفرات نیز روایت نموده که در هر حج
رج بهتر است از صد بار در حج که نطق کند شود در راه حق و هم چنین
روایت کرده که یکصد حج کفایت در یک مظهر برابر است با یک عمر حق
که نطق کند در راه خدا و روزی که بگذرد و در هر مظهر برابر روزی است

میشوند و بای و در کاتب می نمایند بعد از آنکه سلامت معاف است

میفرمودند حمد و شکر الهی جای آورده بپای میسب بودند تصدیق میفرمودند
 و ستمت که در وقتی که خواهد که متوجه سفر شود دو رکعت نماز
 بکند و در نماز و هر سوره که خواهد و بعد از نماز این دعا را بخواند اللهم
 انی استودعک نفسی و اهل و دینی و دینی و اهل و دینی و اهل و دینی
 خاتم علی شیخ صدوق ره روایت نموده از حضرت رسول خدا
 که هر که این دعا را بخواند آنچه از خدا می خواهد داده شود و در وقت
 غزوه صیاح خدا بطریق حق از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام
 که اگر شخصی در وقت اراده سفر بایستد در در خانه خود و در
 بجای نماید که سفر بانی زمیناید و بخواند سوره الحمد را بطرف
 پیش روی خود و هم چنین بطرف دست راست و هم چنین بطرف
 دست چپ پس آیه الکرسی را نیز هم چنین بطرف بخواند
 پس بگوید اللهم احفظنی و احفظ ماعی و سلمتی و سلم ماعی
 و یکنع یکنع ماعی بلا فک الشیطان یکنع یکنع ماعی و یکنع یکنع ماعی
 او را و بگوید دست و بمنزل رسد او را و بگوید یا دست
 و نیز روایت که در وقت بیرون آمدن از خانه بگوید یا دست
 امن یا دست تو کلمات علی الله ماشاء الله لا حول و لا قوة الا بالله
 و نیز روایت که بگوید غزوه یا دست تمام عادت من ملائکه الله

در

من شری هذا اليوم و من شری الشیطان طین و من شری من یضرب
 لا یلای الله عز وجل و من شری الحن و الا لیس و من شری السباع
 و الهوام و من شری رکب الحمار کالما احب نفسه بالله من کمال
 شری و نیز روایت که ده بار قل هو الله احد بخواند و روایت نموده
 معویه بن عمار بطریق حسن از حضرت صادق علیه السلام که در وقت
 خروج از خانه یا در هیچ و عمره بخوان دعای فخر او آن امنیت
 لا اله الا الله الحامد المکرم لا اله الا الله العزیز العظیم سبحان
 الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و رب
 العرش العظیم و الحمد لله رب العالمین پس بگوید اللهم
 کن لی جانا من کمال خیار عنید و من کمال شیطان
 مرید پس بگوید یا دست و یا دست و یا دست و یا دست و یا دست
 سید الله العزیز انی اقدم باین یدنی شیطانی و
 و یکنع یکنع ماعی و یا شاء الله فی سفری هذا ذکرته
 او شیهه العبد انت المستعان علی الامور کالما
 وانت الصالحین فی السفر و الخلیفه فی الالهة اللهم
 هوین علینا سفرنا و اطولنا الايام و سیرنا فیها
 بطاعتک و طاعة رسولک اللهم اصنع ظهرا و بارک

۱۱ میان صفاه و مرده بیفت هر تنه پس تقیر نماید یعنی هر چه از منی که پیش
یا ناخن از الد نماید چنانکه تفصیل مذکور خواهد شد و بعد از آن حلال شود
این هر چه حرام شده بود بجز آن اهرام حرام که از آن کشتن رسد که
قبل از زور کفر و ادای مناسک معین در جایز نیست چنانچه ذکر خواهیم
نمود ان شاء الله تعالی پس در زور ترویج که آن شتم و دجله است
چون بعد از آنکه در جمیع عرفات شده در اینجا در زور عرفه توقف
نماید از طلوع کسب نماید یکسره منی و در زور عید رمی بقره عتبه
پس پنج هری پس حلق ریای پس در همان روز یا روز بعد از آن
یک روز در طواف خانه کعبه بیفت شوط بیفت طواف و دو رکعت
نماز بکند و یک چنین کس نماید میان صفاه و مرده بیفت هر تنه پس طواف
سایه ای آورد و دو رکعت نماز آن پس بر اجعت نماید
یعنی ویالی ششم نق که شب یازدهم و در زور سیم و دم است
تفصیل که ان شاء الله مذکور خواهد شد در منی توقف نماید و در
روزهای آن روزی جماعت ثلث نماید چنانکه گفته شود ان شاء الله
فصل دوم در حج افراد و **فصل سوم** در حج زن و این دو نوع از
است بعد از حصول شهر ایطاب هر چه که بقدر جهل نیست میل خانه ایشان
و در آنکه بنوده شهر کیفیت آنها قریب کیفیت است چنانکه گفته است

۱۲ انکه مدی و حج افراد و **فصل ششم** در حج زن و در صورت
مختصه شهر و طایفه واجب میشود و بدانکه درین نوع عمره
مؤخر است از حج و این انکه واجب باصل شش باشد باید که بعد از
فراغ از حج و انقضای ایام شش نق تا اوایل محرم بکند و اگر شش نق
در سه ماه از سال که خواهد بود میتوان کرد و طریق آن اینست که چون
رود از طایفه بجز آنکه تا حدیه یا تبعیم پس اهرام عمره مفروضه
متوجه مکه شود و طواف و نماز و سعی بعمل آورد پس حلق نماید یا تقصیر
و حلق افضل است و اگر شهر و احاطه آن طواف نیز در آن
مفروضه بعمل آورد و یک بعضی اصحاب دعوی اجماع بر وجوب این نموده
و فرق میان افراد و قرآن سابق مدی و قرآن و عدم آن در
تفصیلی مذکور در محل خود و چون غرض اصل از طریق این تحقیق بیان
افعال و تحقیق عمل از دو نوع دیگر اتفاق میشود بدانکه اصحاب
فی الجمله اتفاق نموده اند که هرگاه شخصی قصد عمره تمتع اوام بسته باشد
وقت تکبیر از دیافتن عمره تمتع و حج آن جایز است عدول او
بج افراد و حدیثی است جامعین شده که بعد از آن عمره تمتع حج نیست لیکن
خلاف نموده اند در تحقیق ضیق بر زور و تعیین حد مذکور بجهت اختلاف
روایات وارده درین باب و تحقیق مقام است که روایات مذکوره

با وجود اختلاف مذلول متفقند در دلالت فاعله و ان كانت التزمیت
 بر آنکه بعد از آنکه دانند که اگر مشغول افعال غیره متعشع شد ادراک و قوف
 واجب عرفات از قوت می شود و انتقال اوج افق لازم است
 و غیره متعشع و در اخص نیست و این حکم نیز نام قوت مطلق اخص است
 قضا و امر افتاده و نظام این اصحاب نیست که درین صورت از قوت
 الاسلام که فرض او متعشع غیر نیست و این قوت نیست مگر آنکه
 مبدای این ضیق نیز اختیاری او نیست و روایتی معتبر که دلالت بر بقا
 متعشع ادراک اضطرار عرفی کند چنانچه معتبر است و در این است
 بنظر رسید تا حکم متعشع است از مطلق که مذکور و بعد از آن بوم
 تر و در پس ظاهر بقای متعشع است تا سیر لیل العرفه بواسطه غلبه اخبار
 معتبره و دلالت بر بقا و آن تا وقت مذکور با وجود امکان عمل دیگر
 دلالت بر قوت نیست این میکند بر عدم کمال متعشع و قوت است
 فقیهات این و حال آنکه دلالت بر نقل با فرد مینماید پس ازین بر
 یکنفر در غیر حق الاسلام شیخ که فرض او متعشع بشر اما بعد از سر
 لیل العرفه تا ذوال زهره پس عمل شکل است و در حال بقای
 متعشع عمل است و مینماید آن بر آنکه مذکور شد محتمل دیگر خالی
 از ضیق نیست و لکن معتبر مذکور خلاف احتیاط است

بدانکه شیخ که اراده حج دارد باید که چون بهلال ذی القعدة داخل
 شود موی سه ریش خود را بکند و از آن خبر نکند چه روایت
 صحیح در باب امر بتوفیر شعر و وقت مذکور و نهی از اخذ آن
 وارد شده و احتیاطی شیخ میفهمد رجحان و وجوب است و هم چنین شیخ
 در بعضی کتب پس از حوط عملی است اگر چه در باب اکثر اصحاب
 استیجاب است بلکه احوط آنست که اگر بعد از دخول ذی القعدة
 سه بر ریش که سفیدی در آنکه پس چون بیک از موافقت
 سه مرتب شود بجهت اوام چنانکه خواهم گفت و در این است
 از مینقات به اوام بکند زندا چون خاص که استثناء واقع شده
 و میقاتها که حضرت رسول ص تعیین فرموده اند پنج است
 مسجد شجره بجهت کسی که از راه مدینه طیبه یا غیر آن بر راجع کند
 و بجهت بجهت کسی که از راه شام و غیره بر راجع کند و قمر المنازل
 بجهت اهل طایفه کسی که بر قمر المنازل کند و یا حکم بجهت اهل مدینه و حجه
 که بر یلم کند و عقیق بجهت اهل عراق کسی که بر عقیق کند و عقیق و اول
 عقیق را از طرف عراق مسدود و در وسط آن عزمه و آنست که از دست
 عراق بکند احوط آنست که اگر اعم را اول یا در سلطان بسته نشود
 نه در ذات عراق و نه از آن معاویه بن عمار بطریق صحیح از حضرت

صادق و نقل نموده که اگر عقیق را ندانی بکاست کفایت که از اعراب
و مردم پرسشی و بان عمل نمایی و تهیه اهرام سنت است و آن است
که ناخن بگیرند و مشاب قطع نمایند و از آنکه موی زیر بغل بکنند و نوده
بکشند و خضوصا که پانزده روز در کف کشته بشود و سواک نمایند و غسل
اوام بکنند و بخت قربت احوط است که ترک غسل اوام ننمایند
و زیاده احتیاط است که در غسل اوام نموده بعد از آن غسل
اوام به نیت و جو بعمل آورند پس اگر چه بشوید اوام بشوید
و ظاهر است که در وقت است اوام و در است که از آن پیشینه
و لازم نیست که اوام بشوید اوام و درین باب کلامی نیست
و بعضی اصحاب بقیع نموده اند که اگر در وقت اوام ترشک نمایند
اگر است اما اوام است و آن در جاه است و زیاده تر جایز است
باید که یک را از آن نمایند و دیگر را رد و معتبره را از آن است که
میان ناف و ناف را بشوید و اگر زیاده بشوید جایز است و آنچه در میان
اگر خواهد بر روی سر و کتف انداخته و اگر خواهد بر روی ران
کرده بر روی کتف چسبند از جایز است که اندازد اگر چه در آن
بپند و احوط است که رد از آنکه نزنند و بکنند از اوام بشوید
و در شستن و در حال کتفین مذکورین از جنس طاهر باشد که غایب از آن

بشود

صحیح است مثل شستن و کتفین نه از جنس نجس و در اهرام زمان و در حرم
خلافت و مشهور و جواز است و است است که از بدنه سیفید بشود
او که است که در کتفین بشوید و هم چنین مکرر است که جاه معلوم بشود
یعنی رانها و خطها و علما بالوان مختلفه کشته بشود اگر قدرت
بر غیر آن داشته باشد و مکرر است که جاه که اهرام و در آن است
قبل از بیرون آمدن از اهرام بشوید مگر آنکه بپوشد پس از آن باید
شست و احوط است که حفظ طهارت جاههای اهرام بکنند چه
بعضی از آن معتبره و ولایت میکند بر عدم خوار بر بخشیدن در حالت اهرام
مطلقا بلکه احتیاط است که حفظ طهارت بدن ترک نکند و جایز است
که خرج غیر دهد چنانچه اهرام است است که چون در غسل
مکرر شود جاه که از آن اهرام است بشوید و مکرر است که آنرا
بپوشد و اگر خواب کند بعد از غسل قبل از انعقاد اهرام پاکاری
کند که مخالف اهرام است از اکل است است که اعاده غسل بکند
و اگر در روز غسل اهرام کرده بشوید و شستن اهرام بنده یا مکرر است
باید که فرغ از تهیه اهرام در وقت زوال شستن بشود که آن افضل
است و است بخت است اهرام و بطریق صحیح و بی عار نقل نموده
از حضرت صادق ع که است اهرام نمیشود الا بعد از نماز واجب
یا است پس از نماز و بی حاضره بشود و اسلام آن اهرام کند و

219

12

احل التلبس لیتک ذل الجلال والا کلام لیتک
لیتک تبسدا ولعاده الیک لیتک لیتک تستغی و
فیقف الیک لیتک لیتک یزفوا و یزفوا الیک لیتک
لیتک الالم لیتک لیتک ذل النعاه والفضل لیتک
الحیال لیتک کثاف الکرب العظام لیتک لیتک
عبدک و ابن عبدک لیتک یا کرم لیتک و عین
روایت مذکور است که بگوید این تلبیه را در وقت نماز بخواند
واجب و خواست و در وقتی که شستی بر روی دست راست
برخیزد و هرگاه که بر آید بر مبنی یا نازل کند بطرف سجده یا ملاقات
کند سواری را یا بیدار شود از خواب و در سجده و اکثر اوقات
که مقصد و راه پیش بگوید و هم چنین مذکور است که اگر ترک بعضی از تلبیه
مذکوره کند جایز است اما اگر تمام آنرا بگوید افضل است آنچه
لازم است گفتن آن تلبیسات اربع است که در اول کلام است
آن فریفته است و آن توحید الهی است و آن یقرآن تلبیه نموده و آن
و هم چنین مذکور است که بسیار بگوید ذل المعارج را که حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله آنرا بسیار میگفتند و مخفی فایده که روایت صحیح مذکور
مذکوره گاه نیست در توبین کیفیت احکام تلبیه مذکور است بطریق

صحیح که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده اند که هر کس در احوال خود اعتقاد باری
بگوید از روی اعتقاد و قریب گوید که خداوند تعالی بر او از هر طرف
مازادی و در ارتش و فرخ از یقین **تلبیه** که حضرت
صداقی ۴۰ را دیده اند که در وقت احرام شستن خود را کشیده بود
که اتفاق بر آن می افتاد بود و میگفت لیتک لیتک لیتک لیتک
و باید دانست که تلبیه مذکور از مقارنه تلبیه را در وقت احرام شستن
میدانند معتقد و متحقق میشوند احرام الا بعد از تلبیه اما تلبیه را در وقت
از عدم لزوم مقارنه پیش از احرام مفاد اخبار است احرام قبل از تلبیه
متحقق میشود اما محرمات احرام حرام نمیشود الا بعد از تلبیه
مذکور تلبیه و در سجده آن بهتر است که مذکور است است کسی را که غرض
تلبیه کند تا حالش به بیوت گردد بعد از آن قطع باید نمود و محرمات
مذکوره عقب بدین است از طرف اطلال و عقبه و بی طوی است از طرف
اسفل و کسی را که بگوید که نازل و در غرض بعد از آن باید که قطع تلبیه
نماید و کسی را که بگوید که نازل و در غرض بعد از آن باید که قطع تلبیه
احرام تلبیه قطع نماید در وقت دخول حرم و اگر از خارج حرم احرام
بسته بجز قطع نماید در حال شستن بیوت که احتمال بکفر بین ایمان
نترسیا بعدیت **فصل** در بیان بعضی از احکام احرام

از وجبات آن و غیره اما وجبات آن بدانکه در آخر اجتناب
 از صید هر یک از آن اکل آن حلال میسر و خوشی اصلی میسر و حبس علی
 اما بیکه اکل آن حرام میسر پس شکست و وجوب اجتناب از شتر
 نوع است کشته و روباه و خرگوش و سوسمار بر نوع خارجی است
 و نقل شده از بعضی اصحاب قول مجرب است که در حیوانات که در بنور
 آتیه در وقت غایت ضرب **باید** از صید آن حرام است و نمی
 حرام اکل آن و در آن و راه نمودن بعد از آن و جسد آن و قرق
 نیست و در وجوب کفاره صید میانه عامه و ناسی و جاهل بخلاف
 بسیار میقات که بر ناسی و جاهل کفاره لازم نیست و اما دیگر از وجبات
 احرام اجتناب از استسما زناست از جماع و غیره و در عقد است
 ایشان اما دیگر از وجبات اجتناب از قتل و زنی و زنی
 کفرت و شتم و دادن و معاشرت کردن چنانچه تفسیر آن در حدیث
 صحیح واقع شده در حرمت فحش و طاف و اقامت نیست لیکن در حدیث صحیح
 وارد شده که امر الکفار سوی استغفار نیست و دیگر از وجبات
 اجتناب از است و آن کفرت لا والله و بلی والله است و بعضی
 کفرت یکی ازین و لفظ را نیز حدیث گفته اند و بعضی هر یک را حدیث
 داشته اند پس از وجبات اجتناب از این است مطلقا و باید است که

مثل بر این باقی میسر شود و بر کفاره بعد و جاهل مذکور اگر چه از دست
 میزد و میسر و بر ناسی و جاهل کفاره لازم نیست که اگر چه از دست
 و علم تقصیر و در بر و ن کردن جاهل نماید و دیگر از بیکه بر بر و ن اجتناب
 آن و وجوب است و در بر سیه بودنت و در وقت سیه بود
 و قطع راه اما اگر بیاورد راه را و پس ظاهر اکثر جواز و سیه
 راه رفتن است مطلقا و در حدیث نیز دلالت بر جواز راه رفتن
 در سیه محال می کند و عکس را در حدیث مخصوص ساخته چنانچه
 سیه که بر بالای سر او باشد بلکه در جانی از دست میسر
 سیه و شتر در وقت میل افتاد شک نیست که عمل بقول
 او احوط است بلکه ریائی احتیاط است که مطلق در سیه راه
 نروند و در بعضی روایات معترض از آن مطلقا وارد شده و بیکه
 نه که در شتر در وقت راه قطع نمودنت اما در منزل جایز است
 اما در زنی سیه بودن خواه سیه چینه و خواه سقیف خواهد رفت
 و اگر چه پیغمبر و است میسر و باید است که هرگاه عاقلان عاقلان سیه
 راه رفتن مذکور از حرم جدا شود و اگر چه از روی ضرورت است
 پس اطمینان و احوط مذکور کردن که سقند است و زیاده احتیاط
 است که اگر بدین ضرورت میسر بکشد و از روی کسبندی غذا
 غذا و در حدیث صحیح از خلاف الصلح و عکس روایات است

است که در هر یک از غره و یک کفاره کائنات پند فعل مذکور
واقع شده بیشتر در وقت ضرورت و بر ترقید موقوفی و جاهل کفاره
لازم نیست احوط و اولی آنست که کوسفندی مذکور را در حق فعل
نمایند و اگر چه در احرام غره بیشتر یک کفاره کسب عین بن نزع آن حضرت
رضای علی السلام و بقیع آن با آنست که دیگر و اگر چه بیشتر میان احباب
و کفار است مطلق آنست که آنچه در غره لازم شود و در کفاره یا غری
باید که آنچه در آن لازم شود و در حق می باید که لیکن مخصوص است
مشهور است اطلاق غره غاید بنور و نفوس کفاره حید است
و اما شک نیست که در کفاره تفصیل علی مشهور احوط است
و دیگر از جهل آن اجتناب آن بر مردان واجب است اجماعا
پوشیدن هر دست در حال احتیاط بر مردن سر و راس
اما اگر است بر سر و راس جایز است چنانچه آنست که در
معرفه مفهوم میشود احوط آنست که سر با مو غیر متعارف مثل
کل و صفت پوشاندن که بدست نیز سر را پوشاندن و دم چنین
احوط آنست که کوشش این پوشاندن چه نهی از آن و در جنس
هیچ وارد است و کوشش در دهر و مرد و در دستن عقاب
بر سر و پوشیدن هر جایز است و مفهوم از اجتناب مشهور
میان احباب جواز پوشیدن مرد است روی خود را اما بکلمه
مفرد

خروج از عهد خلاف این ابا عقیل احوط آنست که روی را
نیز پوشاند اگر کسی یا هر خود را بپوشاند باید که چون تمیز
شود آن ستر را حاکم کند و بحدی تبلیه نماید چه امر بگوید
تبلیه در جنس هیچ و در پوشش و اگر چه مشهور است اجتناب
و ظاهر آنست که بر پوشش کوشش است احتیاط را جایز است
چه آنرا عرفا بر پوشیدن نمیکند چنانکه در مذکور و غیره تقریر
و باید دانست که در پوشیدن هر کس یا و بکمال کف و ملازم
نمیشود مگر آنکه بعد از تکمیل تقیه در آن ستر نماید و بحد
خواه بطریق ضرورت بیشتر و خواهد بود ضرورت کفاره و اجتناب
میشود و آن خدا داد آن کوسفند است و درین خلاف منقول
نیست و شهید رحمه الله در روایتی که موقوفه بود مذکور کفاره
بنکر و تعطله و در حالت ضرورت مذکور آن در حال احتیاط
و احوط مذکور آنست بنکر و مجلس زیاده احتیاط مذکور آنست
تبعه فعل عرفا به مخصوص نفی خطه نمیشود و دیگر از جمله آنست مردان
اجتناب آن احتیاط را واجب است پوشیدن پشت است
بکفش و آنچه از قبیل لباس بر سر پوشیدن آن بجز که آنرا عرفا
لباس میگویند مثل پوشیدن آن بدست یا بعضی دیگر حرام نیست

و اظهار است که حرام پوشیدن عجب پشت است نه بعضی آن
 بلکه ظاهر حرمت پوشیدن پشت است چنانچه که سابق و اخیر پیش
 پس از آن نیست تخفیف بر نعلین بعد از امکان و انقباض بر روی
 لیکن احتیاط اجتناب از تنجیع انواع است که با بعضی
 الا قدر ضروری بند نعلین و اگر ضروری پیشین چیز که مسافر
 پشت پای پیش پوشیدن آن جایز است اجماعا لکن در اجتناب
 شوق نمودن بجز پشت پای پیش از آن و احوط است
 که بکفش یا کفش آن بپوشد از آن بپوشد بجز نعلین و کفاره
 پوشیدن پشت پای عالمی عامداً مختاراً اگر سفید است که در آن
 و مشهور میان اصحاب بلکه مشهور است و مذکور دعوی اجماع
 بر آن نموده است که در صورت ضرورت پوشیدن عجب پشت پای
 بکفش یا کفش آن کفاره لازم نیست و مثل پوشیدن در حلال
 ضرورت بکلاف پوشیدن پشت سایر جامه های ممنوع در حال
 احرام که در حال ضرورت نیز کفاره لازم میشود و ردی که در است
 بر تفصیل مذکور نماید بنظر رسید و شریعت در دو وسعت
 بوجوب کفاره در حال ضرورت نیز کفاره لازم مسافر پشت
 پای نیز نموده پس احوط اذن کفاره در حال ضرورت نیز اما بکف
 حای بر عود و سراجو

اجتناب

اجتناب آن بر زبان و حرمت در حال احرام از آنجا پوشیدن
 رویت نقاب چه بر زبان حرمت نقاب بر روی بستن اجماعاً
 لیکن جایز است که بر پیشانی خود بیاورند از بالای روی
 تا قدر و پایین تر نیز جایز است احوط است که بر پیشانی و نعلین
 که بر روی خود دیگر از آنجا پوشیدن نیست است زیاده از
 مقدار خود یا آنچه معتاد باشد بقیه نیست یا اظهار کردن آن
 بزوج خود اما ادب و سنن احرام به آنکه در روایات صحیح
 شده که باید حرم در حال احرام بر پیشانی خود دست نهد و اگر کسی
 بکف بسیار بگوید و غیر سخن بگوید و اگر کسی او را بگوید بگوید
 بگوید بگوید بگوید بگوید بگوید بگوید بگوید بگوید بگوید
 او را بگوید بگوید بگوید بگوید بگوید بگوید بگوید بگوید بگوید
 که حرم تا بگوید بگوید خود را تا بگوید تا بگوید
 سنت است که چون متعجب بگویم بر غسل کند بواسطه دخول حرم
 و حتی است اگر خواهد غسل مذکور را در بیرون کند و اگر خواهد
 در خانه کند و اگر بخواهد تا در منزل خود در غسل نماید میتواند
 بود و هم چنین سنت است که کفش خود را در دست گرفته بپوشد
 پای برهنه در حرم برود چنانچه از آنجا بپوشد و بپوشد

۷۷
شده بجهت رسیدن بحر الکمال چنانکه شرح گفتمی ربه الله نقل نمود
و در وقت دخول حرم این دعا را بخواند اللهم انك قلت
و کتابک و قولک الحق و اذن فی الناس ان یأتوک رجالا
و علی کل ضامیر یأتین من کل فی عین الله انی ارخوان
اكون من اجابت عودک و قد جئت من مشقة بعيدة و قد
تبع عینک سائلا لانه استیبا لک مطیقا لاکرم و کل
ذلك فضلک علی و احسانک الی ذلک الحمد عما یقتضی
لک اتبعی بذلک الزلفه عندک و القربه الیک و المزیه
لک و المکرمه لک و التوبه علی ذلک الحمد اللهم
صل علی محمد و آل محمد و رحمهم بنسبنا علی النور و امنی لک و علی عیالتک
برجعت الیکم و بعد از آن که سوره که را به نیت قیام را قطع
نموده بکبر و تهلیل و تنای الی الله بکبر و سبک و خضوع
و خشوع و خل که شود چون خواهد که داخل سجده ای شود یا
بر منته بکینه و قمار خضوع و خل شود که هر وقت که هر وقت
مسجد نماز شود و خشوع و خضوع و تهلیل و تنای الی الله بکبر و سبک و خضوع
و از وری که اگر باب پیشه گویند داخل شود و علی المشهور
و آن در مثال معروف نیست بجهت قدیم گفته شده و از که شده
لیکن گویند که آن در بوده نماز در هر که افعال مشهور است

پس نیابین باید که این السلام و خل شدن ربه است و استخوانها
کند و کثرت ید و بر آن واقع شود پس چون بدست برسد بگوید
و بگوید اللهم علیک ایاها النبی و رحمة الله و بركاته بسم الله
بالله و یا ایاها الله السلام علی النبی و الله و رسول السلام
و السلام علی رسول الله و السلام علی اهل بیت علیهم السلام
و الحمد لله رب العالمین پس چون داخل شود هر وقت
بر دست و روی خود کند و بگوید اللهم انی استسئلك
بما فی هذا اول مناسکی ان تقبل منی و ان تجاور
عن خلعتی و تضع عنی و زری الحمد لله الذی بلغنیته
الحرام اللهم انی استسئلك ان هذا ینک الحرام الذی جعلت
مناقبه للناس و امتنا مبارک و هدی للعالمین اللهم
ان عیلتک و البلد بلدک و البیت یدیک جنت اطلب
رحمتک و اوزم ظلمتک مطیقا لاکرم را حینا بعد از آن
استسئلك مسئله المضطر الیک الخاف لعمرتک اللهم
افتح لای ابواب رحمتک و استعول بظلمتک و فضلتک
پس چون نماز بکبر و استسئلك و دست بر آید و تنای
الی بگوید و صل علی بر بنی و آل او بفرستد از خدای تعالی قبول
عبادت خود نماید پس بگوید یا ایاها النبی و رحمة الله و بركاته

و در بعضی روایات مذکور است که دست عالم و دست خود را
 بوسه و گرمی نبردن در دنیا و غایب و بگوید اللهم امانی فیها
 و مینای تعاهدتک تشهد بالمرأاة اللهم تصدیقاً لکمالک
 و علی سبیلک اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
 له و ان محمداً عبده و رسوله امنت بالله و کفرت
 بالطاغوت و اللات و العزی و عبادة الشیطان و عبادة
 کل شیء غیر الله و ذکرین الله و بگوید اللهم الیک مبط
 یدی و فیما عندک عطفک و غیبت فاقبل استغاثتی و انقذ
 و ارحم فی اللهم انی اعوذ بک من البخل و الفقر و الخی
 فی الدنیا و الاخرة و در حقیقت بن شعیب که در دست
 که در وقتی که استقبال فرمایند بگویند و دعوات بر رسول
 و آتش بپرستند و همچنین مذکور است که شنیدم از حضرت
 از حضرت صادق علیه السلام که چون پیش خدای آمد می گفت الله اکبر
 اسلام علی رسول الله صلی الله علیه و آله
 بداند که طواف در عروج و جبر است چون خوابد که طواف کند
 باید که شرایط طواف را عمل آورد و از آنکه طهارت از حدث است
 خواه اگر خواه از صفر و طواف واجب اجتماع پنج شرط دارد در
 مذکور دعوی نموده اجبار محسوس نزد است بر آن می نماید و اول آنست

که دعوی

که وضو و طواف نافذ نیست است اما طواف خواهد و واجب
 است طهارت صحیح نیست اجتماع و احوط اجتناب از حدث
 است نیز پنج شرط معتبر است در صحت و زیاده احتیاط اجتناب
 از نجاست مطلق حتی از معقولات در نماز و احوط نیز
 سه عورت پنجگانه و نماز معتبر است و از آنکه طهارت
 کردن مرد است و پنج شرط مفهومی میشود از اخبار صحیحیه که گفت
 طواف باید که مقابل حجر الاسود است و دست نماید باین طریق
 که طواف عمره تمتع می نماید قربت الی الله تعالی و اگر قصد حجب
 بایزد و خصوصیت حجه الاسلام یا ندان یا غیر آن نماید بهتر خواهد
 بود پس بگوید و طرف حجب را بجانب خانه کرده شروع
 در دو دور نماید و بداند که استقبال بر در وقت میت و حقیقت
 یکبار است پس اگر در اوقات بی طواف حجب بطرف حجر بنبر
 کافست و شش دور است که حجب که مقدارن میت محسوس
 بر حجج بر هر دو فرمایند پس بایز برین باید که تمام بدو احوط از
 حجر دار بکشتی که اول حرمی از بدن او متصل باشد و اول
 حجر پس مقدارن میت شروع در حرکت نماید تا از اول بدن
 او بقطع نماید تا آخر تمام بر هر دو نماید و بکشته حرمی از حرمه
 اخلاف عمل میشود و احوط است لیکن این تفصیل را در

باوجود تعدد اخبار درین بابست فضا میشوید بلکه کجاست مستند
 میشود و وجوب ابتدا بجز آنها باوست مطلقا بجز
 که پیش از آنکه باید که ابتدا با اول جزو پیش مفهوم میشود و ظاهر
 است که کافیت که مضاف است بجز که نیز بجز که پیش در جابجا
 که پیش و همچنین در مقادیر نیست بابت از نظر کافیت که نیست
 تمام و در بجز مطلقا پیش از آنکه مضاف است پیش
 از نظر انقضای طواف قطع نماید بلکه ابتدا طواف خود را از نظر
 داند و اگر چنانچه این فعل را پیش از رسیدن بجز نماید بجز
 آن تا وصول بجز پیش از وصول بجز نیست صوم اگر پیش
 حجب است و لازم نیست که متصل بجز اول روز پیش از جماع
 همچنین و در آنها پیش از در آن طواف از نظر که زود و لیکن
 زیاد و را خارج از طواف داند و طواف را منتهی بجز داند
 قصوری نخواهد داشت و باید که در وقت طواف خانه را
 در طرف حجب که در وقت مرتبه تمام برده و خانه بگذرد
 در میان خانه و مقام ابراهیم افعال بگذرد و فاصل میان او و خانه
 در هر طرف در وقت طواف از قدر فاصل میان خانه و مقام
 ابراهیم افعال زیاد و بنود پیش از هر حرکت است که در طواف
 طواف نماید و در آن بگذرد و یکم زیاد و بنود پیش از هر حرکت

است که در طواف باید هر دو را در آن بگذرد و یکم در وقت
 حجب خواهد گفته شد که بجز و پیش از آنکه باید که بگذرد و خواهد
 بنوده و باید که کل بدن را پیش از آنکه در آن بگذرد و پیش از آنکه
 در آن در حال پس از طواف است که در وقت حرکت طواف
 دست بدو در خانه برسد بلکه اگر خواهد که دست برساند بایستد
 و دست برساند و از آن مکان که پیش از حرکت نماید
 را اولی و از طواف است که فاصل میان او و خانه باشد نماید
 اگر پیش از طواف است که بعد از انتقال جبار شود فاصل جبار است
 بجز ضرورتا قضای حاجتی یا نماز و حجب یا نماز است که وقت
 آن طواف شود و در وقت سخن گفتن هر چه پیش از طواف است
 اجماعا بیکدیگر کرده است و طواف فرقی سخن گفتن بجز از
 دعا و ذکر عذای نکاح که در وقت طواف این دعا را

بخوانه ان الله لا یستعمل الا ما یسئلک الذی یحیی و یمیت
الما یمیت یمیت علی جسد الذی یسئلک الذی یحیی و یمیت
یحیی الذی یسئلک الذی یحیی و یمیت الذی یحیی و یمیت
الذی یسئلک الذی یسئلک الذی یسئلک الذی یسئلک
الطریق فاستجبت له و انقبت علی حجت منک و استساک

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
فَمَا أَصْحَرُ وَأَسْتَمِثُ عَلَى نَفْسِكَ أَنْ تَقُولَ لِي كَذَا وَكَذَا
وهم دعا که خواهد بگوید سنت است که در هر شوطی چهار اسامی را بخواند
و دست و پد را بر آن بگذارد و اگر کسی بدین روش دعا بخواند
پنجین ارکان در بهر استقامت نماید غیر دست و پد که خود را بر آن
برساند باینکه تفسیر آن در بعضی جهات روا شده است و هر بار که
در خانه بخواند که دست صدقه بر سر و بر شش بر سر و بر کمر
یا نماز و چهار اسامی بگوید زینا ایتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة
حسنة و قنای مذکور است و در انتهای طواف بخواند
اللهم انی فقیر و اذل الخلق فستجیر افلا تغیر لی حسنة
ولا تبذل لی شیء و چون بگوید اسعیل عرسید قبل از رسیدن
بیمزب بگوید اللهم ادرج لی الجنة برحمتک و غافقہ من الشقیة
و ادرج علی من الارزق الحلال و ادرج لعلی من فسقة
الجنة و لا تسر و تسر فسقة العزب و البیعة و مقویة بن قاز و در
نموده از حضرت صادق علیه السلام چون فارغ بشوی از طواف از جهت
و عقب خانه بجهت مقابل سجده نماز که فاصل بر کمر یا نماز و دست
خود را برهن کن بر روی دیوار خانه و شکم خود را بر دیوار چپ

و کج الله لیثیقک و العبد عبدک و هذا مکان
الغایت بک من الشاکیس اقر کن غای خود نزد خدای تعالی
که پس بگوید مؤمنه و این مکان اقر کن بدو نوب خود را که
خدای تعالی بچند نوبت را پس بگوید اللهم عز قیالک الروح
والفرح والغایفة اللهم انی علی ضعیف و مضاعف و اذ
ما اطلقت علی شیء و خفت علی خلقک استجیر بالله من ان
یسیر بکثرة و عاکه خواسی پس استقامت غای رکن یا نماز را پس بگوید
چهار اسامی و در بعضی روایات بن عمل که شوط سبیل و در بعضی
ظاهر آمده از فراموشی و در روایت سابقه همین بهتر و هر گاه که کند
در عدد و بشود پس اگر شک میانه شش صفت احوط است
که عاده نماید در روایات و این باب مختلف بجهت هر چه
و هر چه تقدیر عاده احوط است اگر شک میانه صفت و زمانه بهتر نماید
صفت که از پیشتر علی که در اشای شود بدین شیوه بگوید
بیشتر و اگر شک در اشای شود بدین شیوه متعلق بکثر از صفت شوط
بکشد عاده نماید و اگر حصول شک بعد از هر شیوه از طواف بر سر سبیل
از طواف نماید و این اجاب است و در طواف نافله مطلقا بنا بر
اقل که از پس چوبی خادع شود از طواف بنیاید بوسی مقام ابراهیم

و در بعضی روایات و در نوشته که بعد از نماز طواف کعبه چاه دهنم
 آید و دو سه بار آب بکشد و از آن بخورد و در هر سه پشت و شکم خود
 ریخته و بکشد که در آنجا اندوخته از آن بسوی حق آید و چون در روزه است
 معتبره هر چه طریق و در کشتن و در شستن است بیهوده است که عمل شود و
 خوب خواهد بود **در آنکه** و بگوید و بگوید عمره
 سعی است و اما باید که بعد از نماز از طواف کعبه سه مرتبه سعی بیاورد
 صفای هر دو مشهود که در کعبه و در کعبه مشرفی که بگوید که مشرف
 انقدر تا آخر جایز است که هر دو خوب شود و یا که گویند که مشرف پس
 انقدر تا آخر جایز است که گویند و هر طرف شود یا وقت نیست
 نماز مشرف پس انقدر نماز تا آخر جایز و در هر دو سابق تا مشرف
 تا آخر جایز است و بعضی واجب و بعضی جایز تا در و بگوید که نماز
 اما قوی و احاطه است که نماز و دیگر تا آخر نمایند چه در جنب
 صحیح نمی آید و در نوشته و **در وقت** سعی ظاهر
 از هر جهت اگر و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو
 و همچنین اگر بگوید که در آنکه است که چاه و بدن او پاک
 بود و مشرف تا آخر است و طریق شستن و در سعی و مقدمات سجده آن
 است که از روی کوفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر چه از آن
 و آن و در وقت که مقابل هر اکسود واقع است و بکشد و و قار

بشد

راه روزه پس هر صفا با روزه نفل بخشد و هر بار یکی بکشد
 که اگر از سه بار است پس بعد و تنای الحی بخاید و او نه پس پشت بار
 الله اکبر و پشت بار الحمد لله و پشت بار لا اله الا الله و سبحان الله
 الا الله و حده لا شیه کم لا اله الا الله و یحیی و یمیت و هو حی و قیوم
 و مرسل کل شیء قدیر بگوید پس صلوات بر نبی و اشرف صلوات
 است علیه و بر خاندان و سه بار بگوید الله اکبر علی ما هذا منا
 و الحمد لله علی ما اقلنا و الحمد لله علی ما اقمنا و الحمد لله
 الله الحی الذی لم یسجدنا بکیندا شهد ان لا اله الا الله
 لا شیه کم لا اله الا الله و شهد ان محمد عبده و رسوله لا یعبد
 الا انا و غلب علی الذین یؤفکون و الذین یؤفکون پس سه بار
 بگوید اللهم صل علی سیدنا محمد و علی آله الطیبین و الطیبین
 الذین و الاخره پس سه بار بگوید اللهم انشاء الذین احسنه
 و فی الاخره خسنه و فیما عذاب الشارح بعد بار الله اکبر
 و صد بار لا اله الا الله و صد بار الحمد لله و صد بار سبحان
 الله بگوید پس بگوید لا اله الا الله الحی و غلبه و نصر
 عبده و غلب الاخره و حده فله الذلک و الحمد لله
 و حده و حده اللهم باریک لی فی الموت و ما بعد

در آنکه

الموت اللهم اني اعوذ بك من ظلمة القبر ووحشة الآدم
 اظلمني في قبري يوم لا ظلم الا ظلمك ويا رب ما عذبتك
 ورسولك من نفس واصل اوله وخذ جذاي وكنيسة
 استودع الله الرحمن الرحيم الذي لا يضيع ودا بعد انفسه
 ودين واصل الله استغفر الله على كتابك
 وشفقة ببيتك وقرآنك على ماله واعذ به من الفتن
 يسر بارك بكنوزك يسر وكنز بار اعاده غايته الركن المذكور
 شه مبركته بعض انرا عمل آورده اند كه انچه ذكر شد در
 سعي و مقدمات آن تا با نجا بفصل حسنة معوية بن قمار
 از حضرت صادق و ما ذكره است و هم چنین او نقل نموده از
 حضرت صادق كه حضرت سفيان صلي الله عليه و آله بر صفا بقدر
 بر صفا بقدر كه سورة بقره درست خوانده شود توقیر می نمود
 یعنی انقدر در زمان توقیر می نمود اندك كه سورة بقره خوانده
 پس چون مشغول و سعي خوانده نمود بیت کند كه سعي غره
 شش بار كه سعي می نماید قربت الى الله تعالى و اگر قصد
 جواب یا ندب خصوصیت حج الاسلام یا دیگران نیز
 نمایند خواب خوب پس مقدار بیست و شش بار و حرکت نمایند

اعمده بنهار

از نرد و با نهایی صفا اگر بالا رفت بکشد از این صفا اگر بالا نرفت
 بکشد با نهارق که بکشد نهایی پای خود را بصفا متصل سازند
 و از آنجا بشنوند و حرکت نمایند چه بالا رفتن بر صفا و چه نیست
 و نیست بر قول اکثر بلکه اجماعا چنانکه در تذکره مذکور است اما
 احوط آنست که بالا روند و اگر اختیار اسوانه سعي نمایند یا نرا
 خواه نتران چنانکه در صحیح معوية بن قمار و صحیح سفيان
 اما اولی و افضل آنست که با سعي نمایند و باید که از روی
 سکینه و وقار راه روند تا بهر صفا رسیده پس آنست
 هر دانه را که آنجا شش بار و هر دو له نمایند یعنی نندارد و دو بار
 بخانه و دیگر که بر ابر کوبه عطارین است احوط آنست که
 تکرار هر دو له نمایند و بگویند بسم الله و الله ابر و صلی الله
 علی الله محمد و آله و علی اهل بیت الله استغفر
 و ارحم و تجاوز عما تعلم و انت الاعز الاکرم پس
 چون چون و زمانه دوم بگذرند بگویند یا اوترا و انفس
 و الحکم و النقا و الجود اغفر لي و توبني الله لا یغفر
 الذنوب الا انت پس سکینه و وقار راه روند تا بهر صفا
 بمجده پس سفت که مجرده بالا روند تا که خانه کعبه را به

مینند و چنانچه در مصفا مذکور شد بجل آورند و در حبس عین قدرت
که انکشتان پای را برده و بر سینه و در بر کشتن بجا پیش مذکور
شد بجل خوانند آورده و در حبس درسی هفت مرتبه رفتن
از مصفا برود و بر کشتن است بصفای چنانچه رفتن را یک
حسب می نمایند و بر کشتن را دیگری و باید که ابتدا از مصفا
نمایند نه از هر دو اگر شش خط از روی جمل زیاده از هفت
شده لازم است نماید که او شصت و شصت جمل بن و در آن از حضرت
صادق علیه السلام استغفار میشود و اگر سه خط از روی زیاده
نماید اگر خواهد زیاده را اعتبار ننماید و کسی او شصت است
اگر خواهد شش و یک بار اضافه نماید تا سعی دیگر تمام شود و اختیار
و میانه این دو کار را محمد بن عبد الرحمن بن الحجاج از صدوق ۳
و غیر مستفاد میشود و این سعی دوم سنت خواهد و سعی
سنت در موضع دیگر غیر این مذکور شد ثابت شده و اگر در اول
دفعه و اما مذکور است که هر صفا یا هر دو ششینند جایز است
و استجاب برود به زمان ثابت نشده بلکه در بعضی روایات
مذکور است که هر ایشان هر دو سنت نیست و هم چنین
اگر سواره کسی نمایند قدر رفتن بسیار در موضع هر دو سنت

برکت

نیت بلکه در روایات معویه بن عمار مذکور است که در لکن
سیر شش یا غیر آن که تند برود و به آنکه تقدیم کسی بر طواف
جایز نیست اجماعاً و هم چنین جایز نیست تقدیم طواف
نفس بر سعی **عده** **عده** بلکه دیگر از روایات است
قتح تقیر است یعنی بریدن پیر از روی ریش و شارب
یا موی سر چنانچه صاحب مذکور کرده اند یا ناخن گرفتن
و اگر چه شمای یکی از اینها باشد حتی اگر بریدن سه مو کافایت
چنانچه در نه کرده دعوی اجماع برین نموده اما افضل جمع
میانه این امور است و اظهار است که تراشیدن سر و دم
است قبل از آنکه قوفین و ناسکته در ده رعیه قبل از آنکه کسی
که غسل و مسح و غسل این بر سه باید بیشتر یا موی سر را یک یک
بجمله در قم یا قیصر که ظاهر نسبت این دو شخص تعیین است و هر دو
راوی است که تقیر مذکور را در هر دو بعد از اتمام سعی آورد و باید
در جنبه معجزه متعدده و ادعیه که مستحب و در نه قتح بعد از تقیر
حلال میشود از هر چه سبب از ادم ۳ ادم شده بود سوانی می کشیدن
سکه و ستفاد میشود از اخبار مذکور که تقیر آخر افعال است
نیت و اصلاً حلال شدن آن در قتح را در اخبار مذکور و توفیق
بطواف است نه آنکه آنکه ذکر آن شده اند بلکه ذکر آن شده الا

در حدیث ضعیفی و قابل بوجوب طواف است و در حدیث معلوم نیست
 بلکه عکس است و در حدیثی دیگر که در خلاف مردم و جوب آن
 نمیدانم و شریعت را در آنجا که بعضی تعقیبش قول بوجوب آن
 نموده اما قایل را بیان نفرموده و هر چه تقدیر قول بوجوب آن در
 تنوع بسیار ضعیف است از طریق استدلال و در باب وجه این اگر
 بعد از قول بقیه فراموشی از عمره تنوع طواف است و بنا بر این قیاس
 بکنند فراموشی از عمره داشته و دیگر بدانکه سنت است که متعین بعد از
 تقدیر و حلال شدن از عمره تنوع مختص باشد و در اشبهه مردم را
 دیگر بدانکه اولی و احوط آنست که عمره تنوع را قبل از یوم ترویج
 یعنی مشتمل بر آنکه وقت احرام حجت بعمل آید و تا آخر آن روز
 نمایند مخصوصا بعد از زوال آن روز و ما بعد از پنجشنبه و جمعه
 و در حقیقت تقسیم چهار قسم ظاهر شده **فصل**
 باید که متعین بعد از تقدیر و حلال شدن از احرام عمره تنوع متوجه
 احرام حج تنوع شود چه اول و اجابات حج تنوع احرام است
 و اولی و احوط آنست که احرام حج را در روز ترویج بپوشد و اگر چه
 احرام و افضل آنست که از مقام ابراهیم علیه السلام بگیرد و استعین
 و بعضی اخبار معتبره است بر آن که اگر در هر جای از کعبه که خواهد
 احرام میتواند بست و دعوی آنجا برین نیز رواست که هر کس در هر

اجزاء معتبره احرام شده تا بر آن تا آنکه ذوالشکست باشد نماز ظهر
 که در آنجا پیش بپوشد یا بگذرد و وقت احرام عمره مذکور شد و متوجه
 فراموشی شود و اظهار سنت کعبه جمع میان اخبار که فراموشی نماز
 حاجت غیر از سنت حرام است و در حدیثی دیگر از نماز ظهر پس میانه
 حشر و بعد از آن و ظاهر سنت که خلافی در حوازم احرام و حشر
 در هر چه که خواهد از روز ترویج نیست بلکه خلاف است و استجاب
 آنست و اظهار تخیر فراموشی است چنانکه مذکور شد و کیفیت احرام
 مذکور شد که کیفیت احرام عمره است در واجبات و شرایط
 و عقوبات و لاینت که درین احرام نیست باید که که الواجب حج
 تنوع میکند قرینه ای الله تعالی و بعضی اخبار معتبره ظاهر میشود که
 اگر فاضل بسیار مساند نوزه نهاده و بگویند احرام سابق و کندن
 موی بغل و ناخن گرفتن و نشسته بر سر این افعال را در کار نیست
 و در حقیقت معتبره بن قمار و خمر و صادق و مکرور است و کیفیت
 احرام حج که چون روز ترویج غسل کند و بپوشد احرام پیش
 پای برود و غسل بپوشد احرام شود از روی سکنه و قمار پس در وقت
 نماز بکن و در مقام ابراهیم علیه السلام بپوشد و ذوالشکست
 متحقق شود پس نماز واجب ظهر پس پس بپوشد

بهتر خواهد بود پس نماز ظهر و عصر را یک اذان و دو اقامت
 بکنند تا آنکه اهل کعبه قانع نشود بجهت دعا و مسئلت که این روز روزه
 دعا و سوال است و او جبر است که تا نزد اقباب در عرفات توقف
 نماید و سنت است که بر پا ایستاد و پیش و جایز است که سوره
 و شسته پیش و سنت است که در روز کوه در طرف حبهان
 و توقف نماید و مراد طرف حبهان است نسبت به کوه که از کعبه فاصله
 آید و کوه است که در بالای کوه توقف نماید بلکه احوط اجتناب از
 آنست بجهت روتا و سنت است که در محل توقف یا در پیش و کعبه
 احوط آنست که ترک طهارت نماید و هم چنین سنت است که هر جا
 از مردم خالی یا بنفیس خود یا هر کوب خود برسد پیش و کعبه
 و تنای الا کشته الحمد لله و لا اله الا الله و دیگر آنچه از حد و تنای خواهد
 بگوید و صد بار الله بگوید و صد بار سوره قل هو الله احد بگوید
 و بگوید از دعا خواهد بگوید و مبالغه در دعا نماید و غافل از شیطان
 پیونده از شر او پناه بگردد و بگوید که مشغول باشای
 مردم نشد متوجه نفس خود و عبارت الحی بوده پیش و احوط آنست
 که کل وقت را عرف دعا و استغفار و ذکر نماید چه بجهت الحی ب
 حکم بوجوب این کرده اند بگوید اللهم رب العالمین عظمای

فلك تفتق من الشان و اوسع على من الزمان الحلال و الله را
 عنه فسبح الحمد و لا اله الا الله لا اله الا الله و لا اله الا الله
 تخذ عنه و لا تستد رجعه يا اسمع السامعين و لا ابرئ
 الناطقين و لا اسمع الخاسبين يا ارحم الراحمين سلك
 ان تقبل على محمد و آل محمد و ان تغفل بكنه
 و كذا و دعای خواهد بکنند و همچنین هر دو دست بر روی
 آسمان برداشت بگوید اللهم حاجتني الى ان اعطيتني
 له بغير ما سئلتني و ان منعتنيها لم ينفعني ما اعطيتني
 استسلك خلاص رقبتي من النار اللهم اني عبدك
 و ملك يدك و ناصيتي بيدك و ارجو عفوكم استسلك
 ان توقف لما يرخصك عنه و ان تسلم من مناسك التي ارتبطا
 ايتها البرهيم خليلك صلا الله عليه و لا و لا لك عليها
 حبیبك محمدا صلا الله عليه و لا و هم چنین بگوید اللهم
 اجعل من رخصت عملك و اطلت عمره و احببت بعد
 الموت حيق طيبته و هم چنین دعای که حضرت رسالت
 پناه صلی الله علیه و آله تعلیم فرموده اند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 در روز عرفه فرموده اند که دعای پیغمبر انجا که پیش از منست

اعطيتنيها

اجمعین بفرستد بگوید اللهم رب المشركين فان قبي
 من التائب ووسع علم من رزقك الحلال واذا راغبت
 فسق لم يكن ولا ينس الله انت خير مطلق
 اليه وخير مدعو وخير مسئول ولكل واحد
 جائز فاجعل جائز في موطني هذا ان تفضل
 عترة وتفضل مغذرتك وان تجاوز عن خطيئة
 شغل العقل التقوى من الدنيا زادي وسنت است
 که سنگ ریزه بچینه ری جرات و شکر بچینه که از من
 از جای که فرود آید بر چینه نیز جائز است اما می باید که با
 بشد فی قبل این از اجرات بند حقه باشند می باید که می
 پیش از آنکه ریزه حرم بشد و آن وقت که سنگ ریزه است
 و اگر زیاده از آن بر چینه خدایند بود و چینه به بطن فوت
 شود یا بر جره نوازده و سنت است که اگر بشد فی مختلف الاوان
 بود پیش و بعد از بند بچینه بشد و مکرر است که صلب بود پیش
 و سنگ شکسته پیش احوط است که ظاهر بشد و سنت است
 که چون بود فی شکر بر دل نماید بفرستد راه رود بعد از صدکام
 و اگر سوار پیش بر کوب خود را اندر براند چنانکه رسول الله

شتر

شتر خود را اندر داند و بگوید اللهم رب عترة
 نوح و ابراهيم و اسحق و يوسف و داود و سليمان و ادم و نوح و
 بعد از بداند که از وقت و توقف در هر فاست و شتر
 نسبت بختار است از جلال اگر چه توقف در کل آن وقت
 و چینه بر جرات از جلال و ترک بر جزی از آن و چینه را
 موجب است اما معبر و حجت چینه رستهای بودند
 در عرفات و اگر چه قلیل پیش میانه زوال تا غروب زو عرفه
 مسما بودند در شتر میانه طلوع فجر پیش از طلوع شمس و عید
 یا جزی از شب عید بنابر شتر و چینه خواهم گفت اما همان
 و جمع را که عذری پیش جرات است که اگر کثافت بود آن بفرست
 عید و شتر نمایند و قبل از طلوع فجر بشد آیند و غار صبح را در
 می بگذرانند چینه منقول است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 بعضی از آن بفرست بفرستاده اند و گاه پیش از این وقت را
 نیز اختیار می شمر گویند پیش میانه صبح است که مردان
 نیز اگر اختیار و عذر چینه کنند چنان باطل نیست اگر چه
 گناه کارند و کوفتی کفار لازم میشود و اگر کسی بکند
 چهره لازم میشود بلکه وظیفه اوست و در جاهل

خلاف است مشهور وقت دیگر اضطرار نیست و آن از طایفه
زور حید است تا زوال آن و این نسبت یک است که هیچ کدام
زاده وقت ماکور را در دنیا فتنه بجز عذر شرعی و غیر شرعی
که خود را از فتنه ماکور بچیند عید یا عذر شرعی از نظر آن تأمل شود
افتتاح از مشهور دریابد **۱** اضطرار و عذر پس این نسبت
حید است نسبت یک است که هیچ عذری از باین زوال زور عذر
تا خود و نفس آنرا و عقرات بچینه عذری در دنیا فتنه بشود احتمال است
با اعتبار در یافتن وقت اختیاری یا اضطرار و قوفین یا احدی
بهشت است چهار عذر چهار فتنای و پنج احتمال با خلاف
و یا شش بهشت ادراک اختیاری سه و ادراک اختیاری
هر یک با اضطرار عرف تنهایی و این گمانی نیست اتفاقا
۲ سه احتمال دیگر محل کلام است یک ادراک اختیار عذر
تنهایی و مشهور است که بجز نیست خلاف در آن موقوف
نیست الا از طایفه و منتهی و باطله احتیاط عدم الکفای است
درج واجب دیگر ادراک اضطرار از شرعیه تنهایی و خلاف
در آن مشهور است و احتیاط عدم الکفای است دیگر ادراک
اضطرار است بهر دو وقت و آن نیز محل اختلاف و احتیاط

مخبر

تیزتر هم که گفته است **فصل** چون بعد از طلوع آفتاب
روز عید بیرون آید از ششم تا دهم و از نوازی غنچه کبوتر
و در داخل خانه نشوید باید که کشتوبه مناسک نشود و آن سه امر است
بجای تنه اول بی جگره عقبه و آن اول جگره است از طرف
که دوم زنی یا نر سیسم خلق تغییر و احوال علی ترتیبش که در پشت
اماری جگره عقبه پس واجب است که در روز عید بعد از طلوع
آفتاب یک غایه جگره عقبه را به پشت استسکیر نر که گفته اند آرد
از ششم تا نهمی چوبه بصفه که گذر کرده و در اول رومی
نیست غایه که رومی جگره عقبه می نامد هفت سنگ در هر معبر درج
توبه الی الله تعالی و اگر در هفت واجب و ادا یافتند و خصوصیت
ضم غایه بهتر خواهد و می باید که این هفت سنگ یک یک بجز بجز
در احوال است که بر نفس نیازی مخصوص نهند و تبریکهای که بر او
چین شده و می باید که یک یک بنزد ایزد پس اگر غنچه عدد در یک یا چند
یک یک حساب خواهد شد و افضل است که بیاید رومی غایه اگر غنچه
دستور و نیز جایز است و احوال است که در حال رومی یک یا بیشتر
اصغر و اگر بعضی اصغر یک بوجوب طهارت کرده اند و نکستر
بعضی حسب ریزه است اگر چه اقوی است سجده است بجز

در بر بلک و مطلق غنم ده را که است که اول سال پیش از
 و چون خصوص ضعیف و غنی معین نیست و بعدی بک آن را تسل
 مرتبه و جوب است اگر زیاده از آن پیش از یک سال است پس
 احوط آنست که از کوه سفلی هدی نمایند بجز را که در اصل سال
 و در پیش از آنکه و نیز بجز را که در اصل سال پیش از آنکه
 نیز معین حاصل شود و اظهار احوط آنست که هر یک شجر یک
 هدی بکند پس یک هدی بکند زیاده از یک شجر بکند و غیر آن
 در سدی که خلقت اقام بشود و ناقص پیش از یک شجر
 مطلقا خواه ظاهر بشود که در آن احوط مطلقا پیش از یک شجر
 اگر که پیش از یک شجر آن پیش از یک شجر و هم چنین از آن پیش از یک شجر
 اگر چه یکی آن رسوا پیش از احوط و هم چنین ضعیف و کوهش بریده
 و شش اندرون پیش از یک شجر است نیز که نام باشد
 پیش از یک شجر است که هر یک است که در پیش از یک شجر
 است که هر یک است که در پیش از یک شجر است که در پیش از یک شجر
 که اگر شش یا که پیش از یک شجر است که در پیش از یک شجر
 از کوه سفلی می باشد که است در علف و در غایت علم شش به

یعنی

در بعضی روایات غنی از غنم آن است و ظاهر بعضی آنست
 آنست و از روایت سعید بن سیراد حضرت صادق ۳
 مستفاد میشود که کافیت در اطلاع برین جنبه رابع آن شش
 طوسی روزه گرفته که غسل است که در تحقیق سن آن نیز رابع
 کافی پیش از یک شجر است که یا غیر هدی و جب است پس اگر چه
 سدی خود در یک شجر پیش از یک شجر است باید که خود نیست نماید که در
 می نماید این کوه سفلی را می نماید یا که را بجهت هدی چ تقیه قریه ای
 و اگر نیست و جوب خصوصیات اضافی نماید بهتر خواهد بود اگر
 دیگری را نیاید در دفعه پیش از یک شجر است که صاحبی
 است به است از یک شجر است که خود را نیاید هر هدی
 نمایند و سنت است که در وقت زیا یا بعد از استقبال قبل
 بگوید و جَعَلَتْ وَجْهَهُ لِلدِّينِ قَطْرَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
حَنِيفًا مُسْلِمًا طَائِفًا مِنَ النَّاصِحِينَ إِنَّ صَلَاتِي وَ
نُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ
لَهُ أُوذِيَكَ أَهْرَافًا وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ
وَالْكَرِيمِ اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُمَّ نَفِّثْهُ
 و باید که یک شجر یا یک شجر یا از آن از می بودن برتر بلکه
 یعنی در هر یک که مذکور خواهد شد در هر یک که مذکور خواهد شد

الهی الله تعالی و اگر نیست و خوب و خصو فیات نیز نماید بهتر خواهد
 بود سنت است که در وقت شستن خود **سنة الله** را بخواند
 بگوید و هم چنین بگوید اللهم اعطني بكل شجرة ثورا يوم
 القيمة و سنت است که موی را در منی و فتنه نماید و چینی یا منزل
 خود پس ناخن و شارب قطع نماید و اگر سرش تراشیده و یقصر
 نکرده از منی بیرون رود و آب است که بر کمر دهد و منی حلق
 یا یقصر نماید اگر کسی بشنود در هر جا که بشنود عمل آورد موی خود را
 بشنود بپوشد و با آنکه بعد از حلق یا یقصر هرگاه روی بجز عقوبت
 و پنج نیز نموده بشنود حلال میشود از هر چه بپوشد اما هر چه از آن
 بود آلتان اجتماعا و آلتی خوشش ظاهر و الا حوط و الا حید
 بجز آنکه بپوشد اما هر چه بپوشد بعد از طواف و سعی و حلال میشود
 اما اگر بشنود اما هر چه بپوشد از هر چه حرم باقیست مادام که در حرمت
 و بر هر تقدیر سنت است بلکه احوط که تا کل مناسک را تمام نکند هر
 خود را بپوشد و حیض پوشد و بوی خوشش را بر نهد **فصل**
 چون متعذر باشد از نماز روز عید و منی باید که متوجه
 مکه معظمه شود بجهت طواف سعی و ادای و افضل آنست که در روز
 عید بکشد الله طواف سعی در همان روز بجا آورد و اگر یاختر نماید

در آن روز و در روز دیگر بجا آورد و احوط آنست که در روز
 بعد از عید از عید بکشد بجهت خلافت شیخ معین و سید محمد تقی
 و غیره و طافه منی را یاختر در بعضی روایات اگر چه ظاهر است
 که یاختر نماید که در روز عید و هم است یاختر جایز است بلکه بعضی عجب
 و کل فی بله بجهت نموده اند و هر تقدیر از جای قتل نموده اند بجهت
 طواف سعی و در طول و بی طول و خلاف مذکور در حلیت حرمت
 یاختر است و گناه آن نه و بجهت آنکه مذکور شد حکم آنست
 که بپوشد کند اما آنکه کسی که از قبل و قرآن کند جایز است که
 در طول و بی طواف سعی نماید و این حکم بنظر سنیست
 است که در وقت توجع بان غسل کند و یاختر و شارب
 بگیرد و شربید و در روز عید که غرضی است که در منی غسل کند
 و کافیه غسل روز بجهت شارب و بپوشد اما که در نماز نموده و
 سنت است که چون بدر مسجد رسد بپوشد و بگوید اللهم
 اعطني على نفسك و سبيلك و سبيلك على نفسك
 و سبيلك العاكيل الذليل المعترف بذنوبه ان تغفر لي
 و توفني و ان ترخصني بحاجتي اللهم اني عبدك
 و السائل ببلدك و البيت ببيتك جئت اطلب رحمتك

دعوت

و بعد آنکه هر دو جو بطراف نشین و در باغ و ارم و اعیان و اعیان و اعیان شده
و در غیر اینصورت نیز مشهور و در جو است و در یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک
کلیف طریقت و در جو است آن در جو و غیر اینصورت و در جو است و در جو است
نیست یک
نواختن و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است
انتفاع هر دو در آن و در یک
و عقیده یک
که در جو است و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است
ولی در اینصورت و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است
بجای نیاید و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است
قبول و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است
اکثر که در جو است و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است
که خود حاضر می شود و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است
برود بلکه اگر ممکن باشد و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است
حلال نخواهند بود اگر ممکن باشد و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است
فصل در بیان فایده و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است
است که بر کرد و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است و در جو است

در منی نیست کسی را که غنی باشد یا غنی در روز جایز است
 که در شب بر من نماید و اگر کسی می رودی فوت شده باشد یا نه
 مانعی در روز بعد از آن قضا خواهد نمود پیش از می مقرر
 اند و در پنجشنبه از حیثی که بعد از آن انسان از صادق استفاده
 میشود و گشت است که فاصله میان این دو روز میکند پس قضا را
 در اول روز و در روز چهارم روز بعد از آن و در پنجشنبه از حیثی که
 نیز استفاده میشود اگر کسی ناسی یا یا جاهل را می نکرده بلکه کرده
 باید که یعنی مرد جوع نموده می را بعلی که در پنجشنبه از حیثی که
 معویین عمار از صادق استفاده میشود و گشت است که می
 باید که قضا کند و از ایام شنبه و پنجشنبه پس اگر ایام شنبه و پنجشنبه
 در سال آید بکند یا باید بفرستد از دو بیت دیگر روز
 معویین عمار از صادق استفاده میشود و گشت است که می
 می نکرده باشد یا نه مری جایز است که بایست تعیین نماید
 دیگر که اگر اجماع است بر وجوب ترتیب میان می و جماعت
 نیست ابتدا از اولی باید که پس وسطی پس آخره عقیده است
 که در حال من شنبه اولی و وسطی و می بقیل کرده و در هر دو
 این قضا و جمعه بایست که پنجشنبه این دو جمعه در طرف دست است

او نیز و حد و شمار جای آورده صلوات بر پی و اش صلوات الله علیه
 فرستد و اندک پیش رود و بکند پیشتر رود و می
 نماید و بگوید بخیر که شد و در کس جمعه عقیده می نکرده این دو جمعه
 توقف نموده و عاید بخلاف جمعه عقیده که توقف نیست آن گشت است
 بلکه عدم توقف گشت است و شنبه است که در حال می آن
 پشت بقیل کرده روی بآن نماید و گشت است که در او قضا که در شنبه
 اقامت دارد و عازر او سبب جیف بکند و دو فصل است
 که در موضعی از آن که مسجد رسول صا بوده بکند و در آن نماز است
 که در وسط مسجد واقع است از هر طرف کشتی در و احوط است
 که در منی و عقب پانزده نماز بکند بگوید که اول آن نماز ظهر روز
 عید است و آخر آن نماز صبح روز شنبه و علم است اگر نماز
 سیزده هم در منی توقف نموده باشد و الا و عقب نماز که اول آن
 نماز ظهر روز عید است و آخر آن نماز صبح روز و از علم
 صورت است آن پنجشنبه و جمعه معویین عمار از حضرت
 صادق علیه السلام است اینست الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله
والله اکبر الله اکبر والله الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله
 منزه الله الانعام و الحمد لله علما بدانکه چون شخص از حال

۱ منی در ایام شریف تقی فارغ شود دیگر بر دوایی از اعمال عمر و حج
 تمتع خانه و بهر طرف که خواهد می تواند رفت لیکن سنت است
 که عود نماید بلکه جهت طواف و دعاء و اگر در روز سیزدهم از منی
 متوجه مکه شود سنت است که در حقه فرود آید آنکه را باشد
 و بر پشت بخوابد یا آنکه در حقه خواب نماید پس از آن
 متوجه مکه کند و داخل شود و اعمال پشت تا از حقه منیت و چنین
 معلوم میشود از اخبار و کلام اصحاب که در این باب بوده و در بعضی
 احباب رزول در این مذکور است پس ادای سنت بفرود
 آمدن در این بیان باید آورد **فصل طواف و دعاء سنت است**
 بلکه طواف مطلق سنت است و هر دوی که طواف تا یکسال
 افضل است از نماز سنت است که توقف در مکه نماید منقول شد
 که حضرت رسالت پناه ص و شبانه روز ده طواف سنت میکردند
 سه طواف اول پشت سه طواف آخر شب و دو طواف نوبین
 صبح و عصر و دو طواف بعد از نماز ظهر معویه بن عمار بطریق صحیح
 از حضرت صادق ۱۴ روایت کرده که سنت است که سیصد و شصت
 طواف نماید بعد از ایام سال و اگر نتواند سیصد و شصت مرتبه بر هر
 خانه که داند و اگر نتواند آنجا بفرستد و بر سر از طواف بکنند و یا آنکه

سیصد

۲ سیصد و شصت دو روزه یکجا و یک طواف سه دور میشود و چون
 طواف کند از پشت دو روزه و زیاده از آن معصومیت لهذا بعضی احباب
 حکم عوده که چهار روزه طواف دیگر اضافی باید نمود تا با سه دور مذکور
 مذکور یک طواف کامل میشود و بعضی احباب گفته اند که این سه
 دوره ملحقست بطواف سابق بر آن که این طواف ده دور بیشتر
 و این مستثنیات از سایر طوافها یکایک این حدیث و کم چندین
 سنت است که بعد از عود بلکه داخل خانه که بشود و خصوصاً کسی که از
 باج او بشود و منقولست که حضرت پیغمبر ص داخل خانه که بشود
 و بر سجده و عود و آلا در سال است بلکه که داخل شده و در رکعت
 نماز میانه دو ستون گذارد و چون خواهد که داخل خانه شود سنت است
 که بعد از عود بلکه داخل خانه که بشود و خصوصاً کسی که اول باج او بیشتر
 و منقولست که حضرت پیغمبر ص داخل خانه که بشود و بر سجده و عود
 آلا در سال است بلکه که داخل شده و در رکعت نماز میانه دو ستون
 گذارد و چون خواهد که داخل خانه شود سنت است که منسل
 نماید پس از آن و بخش از نایرون کند و چون داخل شود و بگوید
اللهم انک قلت و من دخلک کان کما قال فی من عذاب النار و میانه دو ستون نزدیک درگاه خانه بر روی سنگینی
 و در رکعت نماز بگذارد و در رکعت او را بعد از حمد و سوره تم سجده و در رکعت

فایده لعل الجماعه و اسکا لاشرا

تخم کدو و تخم ترب و تخم زعفران و تخم باریان کند و بمسل پاید و صیقل از دوقعت جماعت بکند و روان کرد
تا آن دانه در دکان باشد منفعت دهد و بجايت خوش آید و اگر معر که خوش با قدر غسل و صبر کند
و تخم و میند آن قوت پیدا کند که بکشد و جماعت کند و بکشد و اگر کسی بکشد و در دکان بکشد و بکشد
الجماعت بکشد و چون جماعت کند در آن عاشق بکشد و در

دعای سبحان و بی التمام و سبحان
از ده دیو الطاهر عالیه و ترشاند
تشریحها و آن طاهر عینه و مافوق
منه شریفه منزه و آلاء

الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
الانبياء و المرسلین
و علی آله و صحبه
و سلم

الوقت ایاک الحمد
الوقت و بالقرآن
للطعام الذی یزکک
الوقت

بجمله و در دکان
سبب که در دکان
دو کشف و کشف

۱۱۱۱

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي خلقنا من نور وخلق الانبياء والصلوة على خاتم الانبياء
معدن الرحمه والبركه ومنع الخيرو الضلال والاله المخلصون من المنوط
بمنايعهم الاقنادهم توفيق اودراك الفلاح والنجاة
راقم اين كلمات رضی الدين محمد غزويني عفا الله عنه برالحجاب
طبايع سليمه وادمان مستيقده عرض ميکند که اين رساله موسوم
بوقتيه در بيان بعضي از اوقات و احوال متعلقه باوقات صلوات
يومي که توجه بعضي از اعلاظم ارباب علم عاليه رفاه الله الي المراتب
المتعالیه بکشف اشاف بعضي از آن تحت تحریر بسيار به شتمات
بر مقدمه و چند فصل **فصل اول** در آنکه مناجات جميع اوقات صلوات
يومي امار مختلفه متبسم حرکت شست چون فلق و شفق و غسق
و غمر و ظلال شوخص اول اثری از آن بعد از ظلام ليل در
معتد به مياضي است و فلق طولا که بر نفع از اوقتي شست غمری
ميشود آخر غر اول و بر مستطيل و صبح که از ب و نيزه جهان
ميگویند و بعد از آن مياضي ديگر عريض و منبسط و متصل اوق

از غمر تا فجر مستطيل و صبح صادق و مستقيم ميايند و بعد از آن
قرنه فلق اوقتي ظاهر ميشود و چون غمر شرب باوق شرفي
ميشود اين قرنه را بل اسود مغربا از فوق اوقتي منقلب
تجر ميشود تا بعد پنج اوقتي ميرسد تا طلوع آفتاب و در حين
طلوع هر يك از اطلال شوخص فلق اوقتي در نهايت طولت
دست پنج کوزه ميشود تا شمس نهايت ارتفاع رسد آنچه در وقت
از ظل تا نماز اول ميگویند و بعد از شمس در احوال طافل
تد کور بعد پنج زياده ميشود اين زمانه را فلق زياده ميايند تا وقت
غروب نهايت رسد و بعد از غروب بر عکس حالات سابقه
الافتره فوق اوقتي در طرف شرفي بهم ميرسد و بعد پنج ارباب
اوقتي منقلب ليل و ميشود و بعد از زوال اين قرنه در طرف
مغرب فوق اوقتي قرنه جاودت ميشود و بعد از آن مياضي
عريض متصل اوقتي پس طویل مزی آن متعاقب هم بهم ميرسد
و اين حالات غمر مطلقا بنا بر شمس و در خصوص قرنه بنا بر
اطلاعات روایات ائمّه طاهرين الشفق تویر ميکنند جدا از
اينها ظلت ليله که آن مطلقا يا از خصوص ظلت غمسي تویر
بعشق ميکنند هم ميرسد و طبعين اربا ضمين اکثر نميب

۸۵ قریب عادی این حالات مختلفه را بیان کرده اند و بعضی از آنها مطایع
 انظار علامت از اینک صبح کاذب است که ارتباط ظهور آن
 برصفت خورشید بسیار عادی و رعایت نکات است و گویا
 متکلمین چنانکه تخصیص ربع طالع ارض را با بختنا و مستند
 بسبب خورشید باری بجا بتعیش حوائج ساخته کلمات طبعین را
 در بیان تعلیق آن بسیار طبعیه و ای شمرده اند هم چنین ظهور
 صبح کاذب از این جهت است که لایل صبح و تدبیر باری بجا و گویا
 قول فلاسف بعد از آنکه ممکن از ممکنات از سبب علل حسیه
 و معنویات لازم می آید در تفسیر کبر فخر رازی در ذیل بیان
 فانی الاصلی در سوره انعام اشعار باین عبارت مذکور است
 که قوله فانی الاصلی من افعی الدلائل علی قدره الله تعالی و حکمتی که
 لان الصبح الاول لو کان اثر قوس الشمس لانت کونه خطا مستطیلا
 بل یک کونه مستطیلا من جمیع الانوار منتهی الیه بالکلیه و ان یکن
 قوسا لکن مستطیلا من جمیع الانوار منتهی الیه بالکلیه و ان یکن
 الصبح الاول و کالخط الابیض الصاعد من تحت الارض منتهی الیه
 ثم انه یحصل عقبه ظلمه خالصه ثم یحصل الصبح المستطیلا بعد ذلک علما
 ان الصبح المستطیلا من جمیع قوس الشمس و لا من خورشید و غیره

غرض از اینست که صبح کاذب را
 در تمام ناسب و در تمام
 احوال و احوال از آنکه کبریا است و از آنکه
 با تمام قوس و قوسها طبعین را
 در آنکه کبریا است از جمیع قوسها
 مستطیلا

ان یکن حاصل تخلق الله تعالی بیده علی ان الاول
 یسر لها وجوده الا تحقیق ان الظلمات لانیات لها الا
 بتقدیر که قال الله تعالی فی اول هذه السوره جعل الظلمات والنور
 اما در بیان ریاضین چنانکه در کتب فنیات مذکور است
 و وجه در بیان سبب آن مشهور است اما وجه اول آنکه شعاع
 شمس در وقت ظهور صبح کاذب بر کبریا می افتد پس چون
 انعکاس بر موضع که از انجا می آید و بعد از مدت شعاع
 مذکور از هر نقطه و از هر نقطه پیش چون انعکاس
 در نقاط متعین است استند مذکور در نقطه تبدیل میشود تا زمان
 ظهور شعاع از نواحی افق که صبح صادق است و هر نقطه ظهور
 شفق در موضع بر عکس ترتیب مذکور و غرض از آنکه بر تفسیر چند
 قسم سخن متوجه می تواند شد اول آنکه باین سبب است که در افق
 که بر کبریا و غریبه و قریب و بعد از آنکه باین سبب است و تند و قریب
 اوضاع صبح شفق نیز اختلاف می دهد و نیز از آنکه ظلمات مابین
 الفجرین یا فطران در کتب کبریا می آید که بسبب این
 منقطع است باینکه باشد و باینکه بسبب است و کبریا
 ان از جهت جنوب و شمال و وی انعکاس از این سبب است

که روشنی که در محل ظهور عریض باشد نه طولاً نه عرضاً باشد
 ومانند اینکه چون استادی را در شعاع و انعکاس در علم فلسفه
 مجرب است نسبتی که در اول و قوت شعاع بر وجه که از او بر آن
 در نهایت حد است بعین حدت زاویه انعکاس که در
 افق مستقیم شود و در هر نقطه که در خلاف آن باشد
 که اگر آنکه که در خط است که در افق یا بعد از خط افق
 ارض از آن است به افق آن سبب از تقاطع خطوط است
 خصوصاً اگر شعاع مستقیم باشد باصل آن ضعیف می باشد پس
 مناسب ظهور آن اولاً بر اعالی که بجای است که از قوت شعاع از ارض
 در آنجا بعین حدت از افق اخف و الطول است و به هم فرق
 میان شعاع اصلی و منعکس است آنکه در مقام جدل گوید که این
 روشنی نه از قبیل روشنی شمس است چنانکه در کلام فلسفه داری
 نیز است و بآن بود میتوان نمود اگر در مقام گویم که خط افق خطی
 از زمین است و خط افق خطی با خط باین و این خط است
 با نسبت باین مرتبه از روشنی دله و میتواند بود که روشنی
 نزدیک شدن برای در آنجا که بخار که الطول است مری
 شود و در سطحی که در آن باشد در کلمات مجادل مذکور

عبارة اوله خلافاً لثبوت

اوقع است و اینها بنا برین تشبیه است که در کمال نیست و آنچه بر آن
 متوقف باشد مانند اختلاف اوضاع و شقوق نسبت باین
 مختلفه لازم نماید اما و چنانچه در سبب کجاست که مسلم است
 است آنکه چون خط افق خطی ارض که خط افق است نسبت
 حرکت شمس شبانه روز بر ارض میگرد و در حقیقت فاعله آن
 بر ارض در کس آن در طرف مقابل شمس است و در خط افق
 در نصف شب که در کس آن در نصف النهار است از نور شمس
 از سبب جهت مری نیست و چنانکه این خطوط بطرف مغرب
 میل میکند و از طرف شمس شرقی آن نزدیک میشود و بعدی
 که فرجه مری تواند شد پس لا محاله الا از موهنی مری شود
 که نسبت بنا بر اقرب باشد از قیاس مواضع مغرب و شرق بر آن خط
 و موضع اقرب باید که مرتفع از افق باشد بیان این آنکه
 بعد از غروب شمس خطوط مذکور بسط منطبق البروج و در وقت
 و وضع در شفق و غرب آن و اخراج خطی از موقوف فلسفه
 بموقع اتصال ضلع شرقی آن باقی گویم که ظاهر است که این
 خط سبب میل بر بنا ضلع مذکور بر آن عمود نیست پس خطی
 دیگر و موقوف بر آن ضلع عمود سبب عمود آن موقوف از افق

هرگز

خواهد بود چون، مثلاً که این خط و خط ما بینها از خط مذکور
 بهر یک خط بود و هر حاد و اقصر از خط اول است که وتر قائم است
 ثابت شود که اقرب باشد از آن ضلع هر تفرقه است از افق و هو
 المطلب پس اگر فرض کنیم که از آن موقع و بعد بر یک سبب
 فرض کنیم مواضع معروضه بر فوق افق و تحت آن و حوالی
 آنهاست که طولانی تر می شود و این سبب است تا آنکه سبب
 فرض کنیم در آن در کنار افق منبسط و عریض گردد در این
 صفت صافیت است که در مظهر ایشان درین باب ازین
 قطر ظاهر شود که این صفت منبسطی المطلب گفته که خدا ضلع مذکور
 فصل مشترک است میان سطح مخروط ظل و میان فلک البروج
 حق است و اعراض بر او ازینست و این تحقق طوسی
 در مقام در مذکور گفته که و نیز سطح مرکز الشمس الارضی بهم
 المخرط و یجری مثلث حاد الزوایا قائم علیه افق و
 ضلع علیه سطح مخروط ظل و المطلب است و مع ذلک حکایت
 رویا مثلث مذکور در وقت میل مخروط بجانب مغرب
 چنانکه معروض است با بودن قاعده آن بر افق و درین مثلث
 و تعلیل اعتبار بر قاعده آن بر افق باینکه در نصف شب قطب

در وقت طلوع و غروب

قاعده

قاعده آن بنا بر آنکه مراد از آن سطح و ایره است که محیط آن
 فصل مشترک میان ممتد افق و ممتد است موازی افق حقیقی
 و نزدیک با افق حسی است چنانکه مستحسن بر جذبی است با قطع
 نظر از تکلف ظاهر است نسبت بجایز سابقه برین عبارت
 که از اعراب الشمس افق الشمس مال مخروط ظل الارض المخرط
 بسیار معلوم است و اینضا ملاحظه شود که این سطح بسیار
 و مشهور الانفاک گفته که و هو موقع خط یخرج من بصره فی سطح
 سمیت به مرکز الشمس عمود علی الخط الحاصل فی الشمس الارضی الذی
 هو سطح الفصل المشترك بین الشمس و الظل باین تطویل
 منی بر قوم است که در این مخروط عمیت در دایره ارتفاع
 باشد و تحت الراس گذرد و فضا و این بسیار است
 و این علامه علی رویا آمد در منتهی المطلب گفته که فاذا قربت
 الشمس من افق الشمس مال مخروط ظل الارض تحت الراس
 منی بر خط است میان تحت الراس نصف النهار مجلا و مقام
 تطویلات و تنوینات در کلام قوم بسیار است و اصل
 مطلوب است که مذکور شد و مخففه مذکور بر نبوده غیر اعتراض است
 متوجه میشود اما اولاً آنکه بنا برین وجه ظلمت باین طریق بود

در وقت طلوع و غروب

در وقت طلوع و غروب

و اما اعتقاد جمعی که تقریر سبب کاذب برین وجه کرده اند بر آنست
که حکایت حدوث این ظلمت اگر چه مشهور است اما با اصل
و محض نیست و تواند بود که منشأ این خلاف اختلاف حالات
و عوارض طاریه باشد از کثرت و قلت صفاء و کدورت اجزیه
و مانند اینها بحسب اوقات مختلفه پس گاه این سبب ظلمتی غریب
شود و گاه شهودی پس می توان بر آنکه این اصل است و آن طاریه
و جمعی دیگر بر عکس آن و تحقیق آن بر صد اوقات بسیار
و افاق مختلفه مساعدت هوا و اوقات بامره و مانند اینها بحسب
سبب پیشتر هم دما نرا اکثر می شود و این قبیل است بیاض فطر
فقر اول در طرف صوب که قوم بکمال ندرت احساس آن
مستوفیند و صوب خط و می رسد بحدیث غیبی آن کرده اند
باینکه چون در اوقات دما ن در خانهها بجواب و سترحت
مشغولند کمتر اذراک آن میکنند و فاضل بر جندران ایشان
اعتراض کرده که بر تقدیر انتظام و تقصیر تام نیز اذراک آن مستمر است
بجلاف اذراک صبح کاذب بلکه وجه عدم اذراک آن و اذراک
این اختلاف هواست و در کدورت و صفایکب حرارت
نهار و برودت لیل و اما اینکه صاحب گفته در رد قول جمعی که

در وجه صبح صادق صادق و کاذب گفته اند که لانه لایعقبه ظلمه ظلمه
الکاذب فانه لایعقبه ظلمه یکنه به ذکر کرده که صبح است که روشنی
صبح کاذب منتهی میشود بلکه محضی میشود بجهت غلبه صواب طاری
بر و مانند اختلاف هوا است علی ویران بقوه پیشتر و
می تواند شد باینکه این حرف منی بر فطرت میان ظلمت
ما بین الفجرین و ظلمت مقارن فطر ثانی و کلام قوم در وجه
تسمیه ناظر باینست کلام صاحب گفته ناظر ثانی و درین باب
ظاهر گفته در کتاب حضرت ابی الحسن العسکری علیه السلام است که
فا دا بقی ثلث الدلیل ظهر باین فخر قبل المشرق فافنا است
له الدنیا فیکون ساعده ثم یدب وهو وقت صلوة الدلیل ثم
یطلم قبل الفجر ثم یطلع الفجر الصادق من قبل المشرق محدث
مؤید مشهور است و الله اعلم اما ثانیاً که بنابر آنچه بر وجه
اول مذکور شد که روشنی صبح کاذب نه از قبیل روشنی
مشترک است جواب باینکه مذکور که گویند که این تفاوت است
باینست که در اول مری حقیقی بخار یکف منور است نه اصل
نور پس غلبه کمالیت از نور بجلاف ثانی که در مرتبه محلی است
و ممکن است که صلابت تحقق طوسی را الله در تذکره

در وجه صبح صادق
صاحب گفته که لانه لایعقبه ظلمه
الکاذب فانه لایعقبه ظلمه یکنه به
ذکر کرده که صبح است که روشنی
صبح کاذب منتهی میشود بلکه محضی
میشود بجهت غلبه صواب طاری
بر و مانند اختلاف هوا است علی ویران
بقوه پیشتر و می تواند شد باینکه
این حرف منی بر فطرت میان ظلمت
ما بین الفجرین و ظلمت مقارن فطر
ثانی و کلام قوم در وجه تسمیه
ناظر باینست کلام صاحب گفته
ناظر ثانی و درین باب ظاهر گفته
در کتاب حضرت ابی الحسن العسکری
علیه السلام است که فا دا بقی ثلث
الدلیل ظهر باین فخر قبل المشرق
فافنا است له الدنیا فیکون ساعده
ثم یدب وهو وقت صلوة الدلیل ثم
یطلم قبل الفجر ثم یطلع الفجر
صادق من قبل المشرق محدث مؤید
مشهور است و الله اعلم اما ثانیاً
که بنابر آنچه بر وجه اول مذکور
شد که روشنی صبح کاذب نه از قبیل
روشنی مشترک است جواب باینکه
مذکور که گویند که این تفاوت است
باینست که در اول مری حقیقی بخار
یکف منور است نه اصل نور پس غلبه
کمالیت از نور بجلاف ثانی که در
مرتبه محلی است و ممکن است که
صلابت تحقق طوسی را الله در تذکره

صاحب گفته که لانه لایعقبه ظلمه
الکاذب فانه لایعقبه ظلمه یکنه به
ذکر کرده که صبح است که روشنی
صبح کاذب منتهی میشود بلکه محضی
میشود بجهت غلبه صواب طاری
بر و مانند اختلاف هوا است علی ویران
بقوه پیشتر و می تواند شد باینکه
این حرف منی بر فطرت میان ظلمت
ما بین الفجرین و ظلمت مقارن فطر
ثانی و کلام قوم در وجه تسمیه
ناظر باینست کلام صاحب گفته
ناظر ثانی و درین باب ظاهر گفته
در کتاب حضرت ابی الحسن العسکری
علیه السلام است که فا دا بقی ثلث
الدلیل ظهر باین فخر قبل المشرق
فافنا است له الدنیا فیکون ساعده
ثم یدب وهو وقت صلوة الدلیل ثم
یطلم قبل الفجر ثم یطلع الفجر
صادق من قبل المشرق محدث مؤید
مشهور است و الله اعلم اما ثانیاً
که بنابر آنچه بر وجه اول مذکور
شد که روشنی صبح کاذب نه از قبیل
روشنی مشترک است جواب باینکه
مذکور که گویند که این تفاوت است
باینست که در اول مری حقیقی بخار
یکف منور است نه اصل نور پس غلبه
کمالیت از نور بجلاف ثانی که در
مرتبه محلی است و ممکن است که
صلابت تحقق طوسی را الله در تذکره

(Handwritten Persian text, likely a continuation of the previous page's list or commentary.)

۱۰۰

غایه الصغر قرن را کس المحروط الی نصف النهار اعظم ارتفاع
اقتنا و سبعون درجه فار تفاضل ثقتان و سبعون درجه
تقریباً و بعد از اهل زمان در رساله که در بیان مرکبات
و صادق تألیف نموده و مشتمل بر ذکر هر یک و اشکال
همه سید در بقیه هر خطوط خارج از موضع ناظر بلوق اینها
از خط محروط داخل طول و قعر هر یک نسبت با دیگری
و استنباط فراسخ قدر طول مخروط مذکور و غیر اینها از
مطالبی که موقوف علیه نیست جدا از احتیاج اصل ^{الارض} است
بقدم تقریر بر این بریک ارتفاع موقوف نموده و زیوت بسیار است
الراس نزدیکت باین عبارت کرده که در وقتی که مرکز
مخروط داخل درست الراس می باشد در آنوقت فرض کنیم که خطی
مستقیم از قعر ناظر عمود بر سر مخروط و عمود شود با خط
فلك اعلی لا محاله این خط با خط مشرق و مغرب متوازی
می باشد و این خط کاس افق می باشد و بعد ما بین این خط
و خط مشرق و مغرب عمود نصف قطر زمین می باشد و همان
وضع خط مذکور را عمود بر سر مخروط فرض کنیم که الراس
مخروط داخل از سمت الراس اما فلك بجانب افق مغرب

۹۵
 مایل شود لا محاله را خط راس مذکور را از افق مشرق تا افق
 مرتفع شده تا زمانه که راس خط مذکور به نقطه بجهه درجه غرب رسد
 راس خط مذکور در آنوقت قریب بمقعره بجهه درجه
 سمت الراس باشد و بنا بر این سابق اگر از وقت افق خطی
 مستقیم عمود بر سطح شود غایت بالاتر از عمود بر سطح واقع
 میشود پس چنانکه اگر راس خط مذکور بر سطح را اعتبار کنیم میباید
 که روشنی مذکور قریب سمت الراس خارج گردد چنانچه
 شود و این ظاهر البطلانست زیرا که روشنی مذکور سابق
 مشرقی بسیار نزدیکتر است سمت الراس است
 پس این اعتراض را محاط بجهت باقی بماند چنانکه در
 محل مذکور است و اینها و جوار آنها خواهد شد و باطله این اعتراض
 منجی بر سه اصل است اول اگر مشرق باشد و در میان میان
 که افق را شمس در وقت ظهور راس مذکور بجهه درجه است
 و اگر چه بعضی مضاعف و بعضی نوزده نیز گفته اند این تفاوت قلیل
 در اصل مطلب مضر نیست دوم اگر چه گفته اند که راس مذکور است
 که ارتفاع سطح مذکور بجهت راس خط مذکور از افق است
 از جمیع جوارب از سطح از افق بعد از مدتی هر سخت تقریباً

این خط را خط
 ارتفاع راس
 خط مذکور
 میگویند



پس خط وظل از افق طرف قائمه این همیشه در گذشت
 و تمام آن که خط و الیت اصغر و ارتفاع آن بحساب اهل تدقیق
 قریب سیصد و سی هزار شصت و در مافوق کرده چنانست
 از هوای صفا و کرده ناز و بعضی از اجرام سماوی تا فلک زهره سیوم
 انکه از مقررات مسلمات طبیعی است که مستقیماً از مشرق
 در ماسوائی آنچه از کرده ناز در داخل خط وظل از افق است
 مافوق کرده چنانچه خط و شفافیت و نفوذ نور و عدم انکسار
 اصل مستقیمیت و بنا برین اصول خیال مقروض در ارتفاع موقوف
 عمود و سیم آن از کرده ناز و وقوع آن در مفاصل هوایی صافی
 از حال بیرون نیست چنانکه از نقطه مذکور در او غیر اعتبار کرده
 نیست باجمعی که افق افق مذکور که خط و مایل میشود نقطه دیگر فوق نقطه
 اول تا از کرده ناز بیرون در طرفه این ظاهر است چنانچه
 مساحت که مذکور است خط و مایل تا انبساط طرف قائمه آن ظاهر
 افق اعتبار کنند معلوم است که حرکت خط و مایل و در افق بیرون
 نیست چنانکه سابقاً تفسیر کرده و یکدیگر از نقطه مذکور در سطح
 کرده باشد چنانکه در سیاق برهان اخیر مفهومی میشود و برهم
 تحقیق است که این اعتراض منطقی است ناشی از خلط میان

در نقطه ارتفاع اصطلاحی که با اعتبار در جهات سماوی و مخطرات
ارتفاعیه است که در آخر نمود و اینست که ارتفاع
لغوی لغوی که با اعتبار ابعاد و مسافت است که در اجزاء مخطوط
مستقیم و افراط و این استعمال آن معرفت ارتفاع موقع
عمود از قبیل اول و ارتفاع سطح محدب که با ارتفاع موازی است
سپس نسبت احدی که با یکدیگر و اینست که در محمول نیست
سپس بقدر حقیقت اصول مذکور و جهت تعیین اشیاء ارتفاع
مذکور بجهت موقع عمود و در وقت ظهور خط کاذب نیاید اصل اول
لازم نیاید که در معرفت سبب این ارتفاع اصطلاحی خارج باشد
از کراهت جهات قوت ارتفاع لغوی آن چه مستقیم است که در جهت
الراس ارتفاع اصطلاحی آن گونه درجه است شاید که ارتفاع لغوی
آن به پنج شش و نه برسد اینک شبهه اوئی است از کلام بر آن
مذکور و توانیم که از غیر تبه ترقی عموده از جهت کنیم که موقع عمود
با وجود این ارتفاع اصطلاحی بلکه زیاد و نیز هرگز از کراهت خارج
خارج نیست بیان این آنکه که با محیط است بر ارض از قبیل اول
و در نقطه شش که بر سطح عمود بهر بعدی از ارض فرض کنیم جهت
حرکت عمود بر دو ارض در شبانه روزی یک و در تمام که در جهت

بعد آن از ارض یکبار است پس نقطه شش موقع عمود که
حین قیام عمود بر افق بسیار غریب است باقی ارتفاع
داخل که با ارتفاع شود و وضوح است سطح ارض محسوس
که با یکبار دارد و در بعضی دونه ان محفوظ است و خیال درست
شاید که یکسان نقطه شش از زمان حرکت سطح شرقی عمود
از افق تا زمان اتصال بموقف ناظر در محمول است انباشت
در مدار خود موقع عمود است و نیز اید ارتفاعات اصطلاحیه
اصلا مستند نیستند و سبب این عدم تبیین این غیر حاد است
است که اگر این حرکت در سطح مستوی بود با جهات مخطوط
با سببی که موقع عمود است و لیکن ارتفاع قاعده تدریج است
که و تدریج ارض تلافی آن میکنند و نیز اگر خط مذکور شد و کس
مخروط مذکور با شیب طرف قاعده آن را فاق بجانب موقع
ناظر مایل میشد لابد انما با سببی که نقطه دیگر از آن که فوق
نقطه سابق باشد موقع عمود کرده و چون حرکت قاعده تدریج
نسبت با آن هم شده جبران تفاوت مینماید و ممکن است که از
غیر تبه تدریج گذشته بقدر در اصول که معرفت یکسطح را آنها
درین و در افتاده است با وای حق ایقاع و تحقیق حقیقت

است که اگر از کراهت خارج
و وجدان

جلال سبحانی
اصول الفقهیه

اینهمه پر ازیم چمن حقیقت هر یک از آنها ممکن است
و دلیلی بر هیچیک اقوی از اینکه باشد و افواه مشهور
و در بعضی از مضافات سطوح است منیت خصوصاً اصل اول
که در میان متاخرین شهرت عام یافته که قدما بجز معلوم
کرده اند که اخطا لا شش از افق و چنین ظهور کاذب
نصفه یا بجهه یا بوزن و در هر است چه ظاهر است که مراد
قدما از آن غیر صادق باشد و متاخرین از روی غفلت
بر کاذب عقل غده خود متوجه تحقیق آن نشده اند زیرا که مکرر
در اوقات که فصل هوا و خصوصیت مکان معین احساس
آن بوده بر ضد قضیتش و موازنه زمان آن با مقتضای
الات متعبره در تحقیق مسامات ظاهر شده و بتصدیق
مجموعه از فضا و اوکیا رسید که قدر و اتم امتداد زمان
ما بین ظهر کاذب و طلوع شش با آنچه قوم مکان کرده اند
تفاوت فاشش دارد و خصوصاً آنچه بر جدی و شش
بیت باب اسطرلاب از مضافات قدیم نقل کرده که
اخطا لا شش در وقت غیر صادق مایه و در هر است بنا بر
اصل شهرت و تقریر است که امتداد ما بین آخرین ثلث

ساعات نرسد و بشت باشد اشتباهه را این امتداد افق
محرکه قزوین در وقتی که شش در حواله میزان بوده و تقریب
یک ساعت و نیم بشدت پیوسته و در مقام آنچه متوجه میشود
که بنا برین ششها در است احوال اسطرلابیستی که در افق
نموده که عرض آن می و شش و در هر است در وقتی که شش
در جنوب و کسر طالع باشد این روشنی و در نصف شب اربعه
شمال ظاهر شود و این سلسله اتصال شفق است بطرف کاذب
درین عرض یا آنکه این غیر چنانکه اصل است تقریر کرده اند و کمتر
از عرض چهار و شش و در صورت ندارد و دفع آن است که جا
است بنا بر این حکم از اهل بیت بر آن اصل است کشف و از ظاهر
شد و عبارات ایشان درین تفریع حرکت اگر گویند که عدم
احساس اتصال مذکور درین عرض عدم اتصال است حواله
از اقل در آنچه سابقاً در بیان فرق اول صبح و آخر شفق
احساس از صاحب کفر و غیر او ذکر شد و در آنچه بر جدی
و غیر او در مقام مناط اعتبار کرده اند از امکان رویت علم
از اینکه بالفعل باشد یا بالقوه معلومست و در تصدیق اصل اعتقاد
آثار مرویه از اهل بیت عصمت سلام الله علیهم کافی است

در وقت طلوع و غروب

در وقت طلوع و غروب

چه در روایتی که از حضرت امام حسن عسکری (ع) سابق ذکر یافت
 عبارت فاذا التقى ثلث الدلیل ظهر بیاض من قبل المشرق
 و دلیل مافوق مطلوب می تواند شد سیما بانضمام آنچه موافق
 آن قدر زمان بیاض معربا لیل فی اول تقریب تحقیق معرب
 آنچه از احکام ایشان در آخر وقت صلوة معرب عند انقضاء
 محفوظ بوده که وقت فوتها سقوط الشفق باین عبارت
در کافرم ریت که سال علی بن اسباط ابی الحسن علیه السلام
نفع الشفق لعمرة او البیاض فقال لعل لو کان البیاض کان الی
ثلث الدلیل بالجملة از بیان این عبارت بوضوح پیرت که وقت
 ظهور صبح کاذب است. رتقاء اصطلاح موقع غروب نیز در نفس الامر
 در آن مرتبه نیست که معروض از آن اصل مشهور است باطل
 نموده بلکه باین متصفا روایتی باید که بسیار باقی تو دیگر باشد
 از نصف النهار چنانچه مشاهدات پس از جانب معترض
 در نظام حریفی که تمام می توان که الزام متاخرین است بر یکدین
 قول شما که اول ظهور آن روشنی موقع غروب است با انضمام اعتبار
 اصل مشهور در قد الخطاط ایشان در وقت لازم می آید
 که اولاد رجوع نصف النهار نمی شود و این خلاف مشاهدت

و اگر عبارت ایشان مساعدت می کند تا دلیل مسیو ممکن بود که
 از جانب ایشان در دفع این الزام گویم که مراد اینست که روشنی
 مذکور اگر ما غرض داشت باینست از موقع غروب که اقرب است بناظر
 از سایر مواقع مراد شود چون عدم تصاعد بخار تا آخر شب است
 معترض از مواجعت لابد از موضوع از که بخار که بان موقع اقرب
 باشد ظاهر میشود لیکن باین تحقیق که گذشت که موقع غروب نیست
 در که بخار است عدزی و در عدم رویت در آن موقع حسنه
 که کمال ارتفاع اصطلاح داشته باشد بجهت ایشان غماز مساوی
 آنکه متبیین شوند که شاید جدی از گذشت و تیرا کم بخار شش ط
 رویت باشد که در آن ارتفاع مفقود و در موضوع که اولاد اینجا
 محسوس میشود از حواله افق موجود باشد اینست تمام کلام در
 تقریر اعتراض ثالث بوجه ثانی در صبح کاذب و اما رابعاً
 آنکه بخار معفوری استنادی طالب تراه در شش کافرتیب
 دلالت حدیثی بر آنکه اثر قدرت الهی در حدوت نور و ظلمت
 ظاهر است برین وجه اعتراض کرده اند باین عبارت که مثل اینکه
 اگر حدوت صبح کاذب سببی می بود که فلاسف طبعین در بیانین
 خیال کرده اند میساست که غروب باشد بلکه غروب باشد بر غیر

که دو طرف آن از جمل خط ظل جزو ط باشد دیگر است از غیر
 آن که در بالاست و بعضی دیگر آن که در پایین است از غیر
 نماید که این اعتراض برین وجه در کمال مشابهاست و بران مذهب
 بر جهت آن قایم چه هرگاه هر دو نقطه بر اطراف موقع عمود دو
 در فوق و تحت و در بعضی و شمال یک است فرض کنیم و
 خط شعاع متصل سازیم یکی از فوق و تحت و تحت و یک
 یکی از تحت و شمال و طرف دیگر این خطین شعاعین
 را بجای دیگر بموقع عمود وصل کنیم و مثلث بهر سندی که بیشتر
 باشند و در خط عمود و موافق باشند و در خط حاصل
 بین القطعین لکن مختلف باشند و در زاویه پایین این
 خطین چه این زاویه در مثلث اول قائمه و در ثانی حاده است
 چنانکه باید که تا معلوم است پس و تر زاویه اولی که خط
 شعاع فوقی با خط عمود است و تر زاویه ثانی
 که خط شعاع تحتی با خط عمود است پس بعد از نقطه عمود که باشد
 از هر دو دیگر است باینکه از نقاط عمود بر یک از
 طرفین نزدیکتر باشند از نظر آن نقطه از نقاط عمود
 فوقانی و تحتانی پس بستی که صبح گذشت بعد از ظهور

فرض کنیم که خط عمود بر خط شعاع
 باشد و در خط عمود بر خط شعاع

در موقع عمود بتدریج عرض شود نه طولانی اگر گویند که هرگاه
 هر دو قدما است این بلکه این نیز بنا بر احتمال بعید و اول
 کلام اینان چنانچه گذشت از موقع عمود موضع اقرب بعضی
 باشد از مواضع واقع در کره بخار از ضلع شرقی آن
 این بران تمام نیست چه بنا برین سبب یک از زاویه‌های
 مغربین قایم نیست بجز آنست که بنا بر فرض مذکور
 تغییر می‌کند که هم می‌رسد در زاویه مثلث فوقانی و تحتانی
 که اول حاده و ثانیه منفرجه میشود چنانکه باید که خیلی معلوم
 پس باعتبار انحراف زاویه مثلث تحتانی که مقصود زیادتی
 طول خط و تحت است است مفاد بران اقوی میشود و در اول
 بر مطلوبه چنانکه استیفاء بران نیز مفهوم میشود اعتبار
 یکی از مثلثین کافیت بلکه بنا بر فرض مذکور مثلث فوقانی
 از ماکن فیه باعتبار خروج موقع خط شعاع در آن از کره
 بخار خارج است و اگر گویند که شاید با وجود فرضین و
 شمال نیست بجاقت شرط است و در ماکن باعتبار تفاوت
 و تر که بخار حاصل و در بعضی و شمال منفرجه باشد جواب
 است که معلوم است که بعضی و شمال نیست بموضع اقرب

فرض کنیم که خط عمود بر خط شعاع
 باشد و در خط عمود بر خط شعاع

در بعد از افاق و کفایت بخا و دستا و بند پس تحقیق رویت در آن
 و مختلف در اینها محض حکمت باشد که جمیع این گفتگو با منجی اصل
 مشهور است در قدر الخطا طمش در وقت ظهور مسیح
 که در بابلان آن اصل اعتبار مرقمهای روان چنانکه
 گذشت موقع مکرر در وقت قریب باقی است پس از جهته
 توهم خروج آن از که بخارانه از جهته لزوم مخالفت باست به
 است که باقی نماند پس مکرر اشکالات ایقاع تقسیم طولا
 نمودن خبر کا دست که با مثال این خیالات در دست غیواند

شد
 بداند که در قدر زمان هر یک از آثار شمر قیه و غیره شمر از زمان
 و مکرر و غیره در ربع سکون و اختلاف است که از جهته
 اختلاف افاق و بقا و کج عرض زیرا که هر چند معدل النهار
 است که در کس ده و تر و عرض بلد پیشه باشد که در زمان
 این آثار بیشتر میشود یکی از جهته اختلاف فصول نیز
 که در هر اقی چند که در بخش معدل النهار در تر مشهور
 زمان اینها بیشتر است پس در افاق استوائیه و قی
 که شمس در بعد اعتدالین و قوس ارتفاع و الخطاط یا قوس مطالع

و معارضه

معارضه باشد زمان صبح شفق مثلا با اصل شهر در اول
 اصحا و آخر دیگری بقدر وجه و جهت موازی است
 و غایت است که نهایت قلت است و در سایر اوقات
 کجای شمس از حد اعتدالین و تفاوت قوس ارتفاع
 و الخطاط با مطالع و معارضه زمان صبح و شفق از قدر مذکور
 نیاید تر عیش و چون درین افاق مناظر اختلاف هاری از
 معدل النهار است زمان اینها در اول سرطان و جدی
 موافق میباشد و این از خواص خط استوائیه و اما در هر
 اقی از افاق مایل به اعتبار نظم اختلاف عرضی باین اختلاف
 مقتضای بعد شمس از معدل با بعد جنوبا متفاوت است پس از
 مذکور در سرطان بیشتر است از جدی و برین تقاسم عالم
 مراتب ابعاد و بر این مبنی بر خط طالع محل خود مذکور است
 پس کتب اصل هر بلدی است که قدر زمان هر یک از این
 آثار را بجنب اوقات سال با خط طالع یا سایر آلات موضوعه
 بجهت استعلام ساعات تحقیق نموده ضبط کنند تا در وقت
 طریقی موانع ظهور اینها مانده اند و غیر آن صدور افعال
 همین برین اوقات از ایشان از روی بصیرت و انکس

بشد و از ادراک وقت فضیلت اعمال مذکور محسوس نمائند
و سابقا اشاره به قدر زمان هر یک از صبح کاذب و صادق
بنابر مکان قوم و مقتضای تجربه و مقدار روز است شده و در
قدر زمان عمر شیر قه و معجزه جز از قوم منقول نیست و
بحسب تجربه و موازنه هر یک با نظر خود در حصول و امکان
مختلف معلوم شده که زمان هر یک از اینها در هر دو سه قریب
و بلادی که در عرض قریب آن باشد مانند سمنان و دماغان
و طوس و خراسان و شیراز و نیشابور و سیستان و بلخ و سمرقند
و غیره و شمال اینها و جمع افاق که متوسط میان این عرض خط
است و از اینرا نیز از اقطار در هر دو نیمه است فهمیده معلوم است
و امری که در مقام منشا کشنده میتواند شده است که گاهی
بسیب حالات طاریه از برای روغبار بیاض افقی که متصل
بجرات که فوق آن میباشد مایل به غیر تا لطیف با غلیظ شبیه
بجز میگرد و زمان آنها از تجربه زیاد بر آنچه مذکور شد
مستوفی میشود حتی اینکه در بعضی اوقات بیاض غالب مطلقا
مخصوص میشود که اول صبح صادق و بیاض نیز آن مخلوط
با لوان مذکور است لیکن چون در اوقات خالی از غبارین

مذکور

مذکور

محقق قوت زمان
الوقت و شکی نیست

مذکور و خلاف آن تجربه متقین شده معذرت که مناسط اوقات
عبادت اوقات شکی نیست نه اگر مثلاً در روزی زمان فضیلت
صالح مغرب ربع ساعت باشد و روزی دیگر افاق
اضاعاف آن شبیه مذکور و امری که رباب مایل و احتیاط بخواب
بود و سلم علی طریق الهدی
چون مناسط طول و قوت شخص قدر ارتفاع شمس پس از ظهر
و در وقت که در حین زوال ارتفاع شمس باشد ظل زوال
اقتراب است پس در افاق است و این در وقتی که شمس را حد اقلین
باشد و لا محاله نسبت از کس که در دو حین مذکور بسیار است
شمس و نهایت ارتفاع ظل زوال بالکلیه نیست
و در وقتی که در حین از برای شمال یا جنوب باشد ظل مذکور
در جهت جنوب یا شمال بعد از مقتضای ارتفاع آن جزو است
پس در اول که در اول جدی که در افاق مذکور
ارتفاع آنها با هم مساویست ظل زوال آنها نیز مساوی نمیشد
و این از خواص استوار است و در غیر این افاق بعد از
مقتضای عرض در اول جدی الطول است از اول که در طان
و بر تیکس هر جزو از سالم اجزا از برای شمال از نقطه

۱۸

ما ۵۵

ظل

لین

خط

مقابل خود از جنوبی لیکن ظل هر یک از اجرام آسمانی را چنانچه نسبت
 خط طریقه در آنجا متساویند بنابرین مناسبت است که اهل هر یک
 قدر ظل زوال افق خود را که منطبق است اوقات فریضتین ظهر
 و عصر و زوال افق از مدت یک ساعت مختلف یک خط ضبط در آورده
 باین تمبر از دورا که فضیلت اوقات مذکور را نقل نمایند و از
 باین معیار از دوریت عباده بن کسنان انجمن محمد الصادق
علیه السلام که در تهذیب این عبارت که تفرغ الشمس فی النصف
من حریران علی نصف قدم و فی النصف من تفرغ علی قدم
و نصف و فی النصف من آب علی قدین و نصف و فی النصف
من الیول علی ثلثه و فی النصف من شیشین الاول
علی خمس اقدار نصف و فی النصف من شیشین الاول علی سبع
و نصف و فی النصف من کانون الاول علی تسع و نصف
و فی النصف من کانون الاخر علی سبعة و نصف و فی النصف من شیشین
علی خمس و نصف و فی النصف من زوال علی ثلثه و نصف و فی
النصف من شیشین علی قدین و نصف و فی النصف من زوال
علی قدم و نصف و فی النصف من حریران علی نصف قدم
 الحدیث مذکور است مفهومی که در اینرا که معلوم است که اوقات

در تفسیر و توضیح

در تفسیر و توضیح

مذکور

مذکور در مطابق جمیع افاق نیست پس بنقول فایده آنست که افاق
 باعتبار ارتفاع نیست که از آن ظاهر است یعنی فایده که بر معادله
 رده است چند نوع سوال متوجه میشود شد سوال اول آنکه انقسام
 سال شمسی باین نامها محض اصطلاح است از آنکه رده و دریا
 که مشایط را نیست و است رده که گفته اند هر یک از اینها
 اوایل و شیشین و الاخر و شیشین را سی و نه و هر یک از
 بیست و نه باقی را سی و یک و یک و ده و جمعی باینکه در این اقسام
 اگر کسی بنقول نیست آنچه بفرموده اند که منی هر تفاوت است مدت
 قطع شمس هر یک از این رده و در زده کانه را تو تعیست
 باطل چه تفاوت مذکور از اقل تفاوت قریب است با یکدیگر و درین
 بیت مضمون است که لا لایلاب لا لایلاب لا لایلاب
 لا کط و کط لک شمس و کط است و ظاهر است که اختلاف
 مذکور در ماههای رده موافق این نیست زیرا که کانون
 الاول که سی و یک و یک و ده را اعتبار کرده اند میان شمس و جدی
 است و مدت حرکت شمس در هر یک بیست و نه و است
 و بر شمس پس طول و قعر ظل زوال و طول که منی هر قدر
 ارتفاع شمس در هر رده مذکور پیشتر در دیمه مضمون است و آنرا

۱۱۱
 یعنی بعد از اتمام درینکه انتقال شمس از اول ثلث اول میزان
 در همدستند و هفت رایت تقریباً و از نصف اذان تا نصف
 ایلول که در این است مذکور و نظیر است که از همدستند و چهار
 رایت بسیار واضح است سوال دوم آنکه زیاده قی طل و ازل
 سرطان تا اول جدی و نقصان ازل جدی تا اول
 سرطان بر یک شمس نیست بلکه روزی در ماه چاه بعنوان
 نزدیک تا قیامت باقی که از زیاده و انقراض بر یک در روز
 و ماه تمام زیاده است از زیاده و انقراض از آنجا در روز
 اول و ماه اول و بر تقیاس و در این مقام خود نیست است
 پس زیاده قی طل و ازل در ماه یک قدم و در سه ماه دیگر
 دو قدم و دو قدم دیگر این را رایت مفهوم میشود موافق
 در ایت نیست سوال سوم آنکه در محل خود نیست است که غایت
 انقراض طل تا نصف قدم و نه رایت از زیاده آن تا قدم و نیم
 چنانکه در این رایت معتبر ارتفاع شمس است و اول بعد
 هشتاد و شش درجه تقریباً و در ثانی بعد شش و شش درجه
 تقریباً و تفاوت بین این چاه درجه است و باستی که در این
 و هفت درجه باشد که ضعف میل کلیت چه بعد بر یک از اول

سرطان

۱۱۲
 سرطان و اول جدی از معدل النهار زیاده و بر یک باشد
 سوال چهارم آنکه قدر ارتفاع شمس طبق اطلال مذکور در
 مذکور و موافق افق و نیز شمس در ایت که بعد خط باشد موافق
 کوفه است که بعد خط است چه ارتفاع شمس در نصف میزان
 که مطابق اول سرطان در مدینه قریب هشتاد و هشت
 درجه و نیم است و در کوفه قریب هشتاد و درجه و مقننای
 اول است که قدر ظل مذکور کمتر از شمس قدم باشد و مقننای
 ثانی آنکه زیاده تر از یک قدم و شمس قدم باشد پس نسبت مدینه
 مشرق زیاده و نسبت بکوفه ناقص است و همچنین با ایت
 و ما بین مدینه و کوفه بلدی نیست که این اوضاع باشد مقننای
 عرض آن موافق باشد بلکه بسبب افق مزجج الوجوه مطابق
 غیر موازنه چنانکه از رجوع با جوال عرض و ارتفاعات
 و اطلال صغیر در ده و نوات این فن ظاهر میشود و در
 جواب از جمیع این سوالات ایت است که قدر اطلال مذکور
 بحسب شهر مذکور درین رایت بنابر تقنین تقریب است
 و این قسم مساحات در مقادیر و اعداد و باینکه سه درجه
 و ضبط هر فاصت است بلکه بعضی مواضع تعیین آن بحقیقت

متعبره که مستعد است خود را از این مسامحه دین روایت نکند
 که مبنی بر نوعی از احتیاط باشد بیان این اگر فایده معرفت
 زوال با معرفت اول وقت فضیلت ظهر و احوال است
 که منوط با جمل زده است با معرفت آخر وقت فضیلت ظهر و اول
 و آخر وقت فضیلت ظهر و اول این که منوط بعد رفتی را نه بر دوا
 پس ثابری اول تواند بود که مقصود از زده است مذکور بیان
 اوضاع ظل زوال مدینه شهر منظور از زده است که هر چند
 عرض آن دارد رعایت احتیاط است دخول وقت باشد
 و ثابری ثانی احتمال دارد یکی که مقصود بیان اوضاع مدینه و
 منظور از ساله در زده است رعایت احتیاط است
 با و احوال اوقات مذکور باشد دیگری که مقصود بیان احوال
 که در مسامحه در نقصانها مبنی بر رعایت است با و احوال
 مذکور باشد این تقریر در تفصیل در شرح این روایت احوط
 از آنچه بعضی علما بعد از آن حکم کرده اند که اندیش خیر معایق
 و جواب است چنانکه بر باب بعیرت پوشیده نیست و در
 غیضام دقیقه دیگر است که بیان آن سبب زیادتا بعیرت
 در امثال این روایت می تواند شد و آن است که حساب

روم و در سال شمسی بر و صد و هشتاد است که قدر کسری
 هر سید و شصت و پنج روز را بر پنج تمام گرفته است پس
 اجساب بر و صد و دیگر که کسر مذکور یکجمله دقیقه از پنج کمتر
 یافته اند موافق خبر اند پس نسبت بحساب بعضی متأخرین که
 در زمان مامون وقت کسر مذکور را قریب به دقیقه
 کمتر از پنج میدانند و هر صد و هشتاد و پنج سال تقریباً یکروز تفاوت
 میکند پس نصف خبر این که ثابری ظاهر این روایت در
 زمان صادق علیه السلام مطابق اول کسر سلطان بوده بابر
 حساب مذکور در زمان ما چند روز بعد از است و بر
 انصاف کسری اگر حساب روم مطابق واقع باشد ضوابط
 بنیه بر آن مبرور از منزه تغییر نیاید و اگر حساب یکروز
 حق است لابد بعد از ظهور تفاوت معمول به ملکات آن
 خواهد بود و روایتی که بر طبق اول است مخصوص خواهد بود
 بر زمان سابق و چنانکه در روایت مذکور تخصیص مکان
 معین مانند مدینه یا کوفه مانع عموم انتفاع از آن در سایر
 اکنه نیست چنانکه سابقاً اشاره بان شد کم چنین اگر
 مخصوص یک شهر بنامه معین است و شاید نیز خط خود در سایر

از منتهی کمال انتفاع از آن حاصلست و این تحقیق نکات
 ششگون که هرگاه پیش از این در این میان ماه رومی از فصل رجب
 پدید آید و باران بالکله در آنجا منقطع گردد و انتفاع از
 روایتی که در آن باب واقع باشد منقطع نیست و الحمد لله
فصل در چند آیه از قرآن
 مجید اشاره بعمل است مخصوصه یومیه و اوقات آنها شده
 است در سوره بنی اسرائیل ثم الصلوة لدلوک الشمس غسق
اللیل و قرآن القرآن البحر کان مشهورا و در سوره
مومنون ثم الصلوة طری النهار و زلفا من اللیل و در سوره
بقره حافظو علی الصلوات و الصلوة الوسطی و در روایت
از زاده از حضرت اباجعفر که در باب رجب من صلوته از کاف
 و غیر آن از اصول معتبره مذکور است در آیه اولی و لوک را بر اول
 و غسق را با انتصاف و در آیه ثانی طری النهار را با بقوله مغرب
 و زلفا من اللیل را بجا و در آیه ثانی صلوه وسطی را بطریق
 تفسیر فرموده اند و نیز فرموده اند که ما بین دو کوشش و غسق لیل
 چهار نماز است که تسبیح و تهنیت و توفیق که است خدای
 آنها را و قرآن العظیم پنج آنهاست و نیز فرموده که نماز اول

مازنی

نماز است که گذرد و است آنرا رسول الله و این در وسط نماز
 و در وسط صلاتین است آنها که صلوته عذاه و صلوته هر یک
 و نیز فرموده اند که در بعضی قرات بعد از الصلوة الوسطی حفظ
 و صلوته العفر نیز است و این تفسیر است و فقرات شریف بر
 بسیاری از توابع علمیه منوط است و اتم آنها در تفسیر چند
 فایده است **فایده اول** آنکه تفسیر الفاظ مذکور پیش از
 برهه از تفسیرین است و تفسیر آنها مانند تفسیر دو کوشش و غروب
 و غسق بظلمت اول لیل و طری النهار بعبور عصر یا طرف
 اول عصر و طرف آخر ظهر و عصر و زلفا من اللیل بعبور
 و صلوته وسطی بعبور یا مغرب است چه هر یک از آنها از
 جهت لغوی یا بلاغی یا غیر آنها محسوس است و تفصیل کلام در
 ترمیم و تزیین مناسب این مختصر نیست **فایده دوم** آنکه
 بموجب ظاهر آیه نماز بعد از طری اولی در حدیث اول و آخر صلوته
 در بعد نماز تفسیر مذکور اول وقت نماز ظهر و اول وقت نماز
 وقت نماز است انتصاف لیل است اما اینکه ظاهر این
 آیه را بنا بر آن دلالتی بخشد بر اتم وقت ظهر اول وقت
 و اول آخر یک از نماز عصر و مغرب محل تأمل است و جناب

۱۱۷ مغفوری استادی طالب خرا و در تحقیق ایقام در شش کانی
گفته اند که چون تکلیف تا قیام صلوة در نماز طویل بعنوان احوال
بجای اجزای آن تکلیف بوقت و سبب است احوال بکلیه باید که
یکی از دو شق اول تقسیم از زمان جهت تمام هر یک از اقسام
درستی بقیل بعد از اهل بیت که اگر دلیل مانع نشود آن اقسام
مشا وید باشد مثل اینکه از اول و دو که تا آخر پنج ثلث زور
طرف نماز ظاهر باشد و از آخر پنج ثلث تا آخر ثلث اقسام
طرف نماز ظاهر باشد و از دو ثلث تا آخر پنج ثلث اقسام
نماز مغفوری باشد و بعد از آن تا نصف شب طرف نماز مغفوری
باشد دوم قول باینکه قدر شش که میان اجزای آن زمان
طرف یک اقامه باشد و این شق اول و دوم است تحقیقا یا تقریبا
اسی پس بنابر ظاهر آیه که می کشم آن بر کتیه اول و آخر یک
ازین فرایض را بعد است و از کتاب خلاف آن محتاج بدلیل
است از خارج و فایده این تفریق بعد ظاهر خواهد شد **فایده**
ثالث آنکه بموجب ظاهر آیه نایم بر طبق تفسیر مذکور چنانکه
مراد از طرف آخر نماز که وقت صلوة مغفوری است خارج از نماز
میساید که طرف اول آن نیز که وقت صلوة غدا است غایت

از نماز

۱۱۸ از نماز باشد بسیار مستعد است اعتبار در طرف سبب
باجتلاف در خون خسرو و بعضی بلا لحاظ اطلاق نصف
از نماز بر زوال لیلی بر انتصاف خنجر میان اهل شریعت و طرف
کمال شیوع دارد غایب ظهور در هر یک از اقسام اتفاق ظهور
بریکه مراد از انتصاف نماز که در مثل اطلاق صوم سفر
و از نصف ثلث و ربع و سبب لیلی که در اوقات صلوة
فرایض و احوال معتبر است اجزای مابین طلوع و غروب است
البته و طلوع فجر را در آن در خلی میت کمال اطمینان در
داخل ساعات مابین الطلوعین در لیل جنبه این از
نماز حاصل میشود و عقل ایچیه موافق خلاف این باشد چون
اطلاق نماز صوم و شب آن بر مابین طلوع فجر و غروب
شمس بر انتصاف خنجر از لیل نماز در بعضی از عبادات اطلاق
اسم جز اعظم بر مجموع آن است چنانکه در آیه پس با وجود اینها
ایچیه در انتصاف مجموع از اعیان فقها و اهل سنن است بر آن
رفته اند چنانکه از کلام شیخ بهای رفته اند و مفتاح الفلاح
که نقل از اهل اصحاب کرده است بریکه صلوة صبح و صلوة
نماز است و گفته که محتاجی بوجوه سلیمان بن مهران غفر له

در انتصاف خنجر از لیل نماز

۱۱۹ و از قول صاحب مخصصات گفته که زمان نهاردن و اهل
 شش و از طلوع غروب تا دو شب طلسم میشود کمال است
 و در دیگر علامت و در منتهی و زمانید اینها ذکر کرده که اتفاق
 مفسرین مراد لطیفی از نهاردن صلوات صبح و عصر است باین
 غرض است از جهت که مستلزم است طاعت غیر از صلاه و غیره است
 از وجه اعتبار مطلقا محل تقبیل است و تحقیق ایضا چنانکه
 از تتبع کلام قوم مطلقون میشود است که بنا بر آنکه انحصار
 حقیقت نهاردن بر جمیع طوایف و در آنجا مذکور شد و اظهار
 من است در اطلاق نهاردن بر جمیع طوایف و غیره است
 شش و یا نهاردن و بعضی از اهل کلام اند بر آنکه مقرر شود او
 در صوم مساک از طلوع تا غروب تا غروب و باین مکان
 در روزه و در صوم و غیره است و بعضی از اهل کلام اند
 پس بود دیگر از روی غفلت این ابناء و خلف را و در
 مطلق حقیقت شش و نهاردن جاری ساخته اند پس این
 باین تقریبات انشائی تمام یافته منشا گفتگو از طرفین
 شده و باطله مخالفت انشائی تمام کرده و حقیقت زمان مساک
 صوم باشد باین معنی است که در حقیقت شش و نهاردن صوم باشد

کلام
 صاحب
 مخصصات

کلام
 صاحب
 مخصصات

این کلام در نهاردن
 و در صوم و غیره است
 و بعضی از اهل کلام
 اند بر آنکه مقرر شود
 او در صوم مساک از
 طلوع تا غروب تا
 غروب و باین مکان
 در روزه و در صوم
 و غیره است و بعضی
 از اهل کلام اند

و در

۱۲۰ با اتفاق زمان مساک برین خلاف فایده مقرر نیست
 و اگر در حقیقت شش و نهاردن یا لغوی مطلق نهاردن باشد
 بجز شش از قوم نسبت داده اند مطابق واقع نیست چه
 در غیر صوم و شبیه آن انفراد اطلاق نهاردن و اجرایی آن
 و لیل و اجرایی آن مابین طلوع و غروب است اعتبارات
 مجمع علیه طوایف است باینکه در حال است مابین الطلوع
 در نهاردن و بعضی اطلاق است بعضی اعتبارات منافی است
 مطلبی از مطالب نیست چنانکه از اخرج است مذکور و از
 هر یک از لیل و نهاردن اعتبار را بجز مقرر است که از ساعات
 جنب است نه از ساعات دنیا و داخل آن در هر دو
 باعتبار شش و نهاردن طاکم لیل و نهاردن و در قرآن غیر از این هیچ
 مطلبی نیست باین از تقریر این کتاب طریق صحیح میان
 احادیث مختلفه الکلام و در مثل اینکه صلوات غیر از صلوات
 طاکم است یا نهاردن و صوم است و ضعف استدلال بر نهاردن
 باینکه که نشئت در و چه شش و نهاردن و در مثل اینکه
 و در صلوات من است یا نهاردن که داده و در هر یک از اینها
 با آنکه ممکن است که لفظ با نهاردن و در عبارت ده است و بعضی

کلام
 صاحب
 مخصصات

متعلق بوسط باشد که متعلق ظهور است و فایده این
 تقدیر تعیین است که جمیع این و آنکه و الا که در شده که در
 وسط نه است یکوجهی است بظهر بوسطی نه دو وجه تا آنکه
 اشعار بحال توسط که در وسط نه است یکوجهی باشد بجهت
 تسویه بوسطی نه دو وجه تا آنکه اشعار بحال توسط که در
 افضل تفضیل مبرک تر نیز حاصل شود و انتفاض بصلوة غیر
 عصر لازم نیاید تا احتیاج شود و رجوع باین کتاب آنچه
 مشهود شده که در وجه سیمه اطلال لازم نیست **نموده**
 آنکه چون حقیقت نهاده و دلیل معلوم شده حقیقت یوم و لیل
 نیز که هر اواف اینهاست معلوم است اما حقیقت یوم بلیله که
 عبارت از مجموع برود است و در فارسی شبانه روز میگویند
 و که از آن یوم مطلق و در مطلق تغییر میکنند برود و من
 و در دم از طلوع شمس است تا طلوع دیگر و در عربت اینها
 از مسلمانان بلکه اکثر اصحاب شیعه این چنانکه در شرح ملخص مذکور است
 از غروب شمس تا غروب دیگر و آنچه در کتاب است
 مذکور است که بعد از شبانه روز را جمع از نصف النهار و بعضی
 دیگر از نصف اللیل اعتبار کرده اند هر دو از اول پنجشنبه

و از ثانی تعیین نماید

الکبریت

غریب است چنانچه بعضی تصریح باین کرده اند و منظور ایشان این اصطلاح
 سه میل حساب است که اگر در ضبط ادوات بنابر وجهی
 که در محل خود مذکور است نزد ایشان نیز در غیر این حسابها
 مستعمل نیست نه آنکه در هفته و ماه اجرا کنند و در محاورات
 رایت زید ایوم الجمع یا لیل الکس من شهر فلان گویند و مراد
 ایشان زمان محذوره بدو نصف روز یا دو نصف شب باشد
 پس در حساب ایام هفته و ماه و سال شش ماه عرفا بر یکی از
 دو اعتبار است بلکه توان گفت که از تسبیح شمس و قمر
 که از زمان انتشار اسلام اعتبار اول در میان سائر اشیاء
 نیز مبرک و گشته و از جمود بر اعتبار ثانیست از غیرین نیز برود
 که بجهت ابد بعد از عمری که دم که کان میفرماید نیست که روز
 از شب ایشنه است پس از غیرین نیز مبرک و گشته که در کتب
 روز از شب گذشته است مثلاً باید که متبعی معلوم کنند و اعم
 نیز میتواند شد که اطلاق شمس و قمر بر اینهاست لیل الیهام
 و لیل القدر و قرآن و لیل الجمع و لیل الفطر و احادیث
 و امثال آنها در کلام محدثین و مفسرین و تقریباً باین مقدم
 شب بر روز است بیش از آنکه شب را پس از تسبیح یعنی بر بعضی

کلام مع بعضی است
 بعد از آنکه

۱۲۴
 از شایسته فضل زمان که در بعضی از سیل خود بعد از نقل به
 مذکور و شهرت اعتبار تقدم لیل به هزار نوزده اهل شمس
 این شهرت را کاذب شمرده اعتقاد کرده است که شبانه روز
 نوزده اهل شمس از نصف النهار است تا نصف النهار و دیگر
 بدلت روایت است که شبانه نیم اتم از اهل الحسن الزمان علیهم السلام
 که طالع خلق و یا سه طالع است در اوقات که اگر در شرف
 خود بوده اند و شرف شمس محل است پس شمس در کاشی
 طالع و وسط السماء بوده و قاصد این است که ای که در شرف
 از روایت زراره که نماز ظهر اول نماز است که قمرین شده
 و کرده اند از رسول الله ص و تاویل روایت عربین بر اینست که
 مراد از زوری که در آن مذکور است نصف اول و دوم است
 محل تقابل است چه بعضی کان اینک به بعد از حرکت روایت است
 اعتبار مبدأ شبانه نوزده از نصف النهار است افلاص
 از شمس خلاف آن در جمیع اطلاقات شمس در نمودن روایت
 عربین بنیده را با آن هر وقت در غلطی تا و علی چنان کردن
 تحمل انصاف بسیارست و نیاید با آنکه فاسد غیره نیزین
 برای مرتب میشود که غفلت از آنها نیز مرتب است چه اگر در اول

۱۲۵
 چه شبانه باشد و چه روز باشد لازم آید که اعمال مقدم بر روای
 چون غسل حج و نوافل طهارت و غیره واقع شود و اگر بعد از
 شبانه باشد لازم آید که نماز بعد از شبانه واقع شود و علی هذا
 العتس **در بیان** **در بیان** **در بیان**
 زه الی شایسته در شرف طالع شایسته تا به سبط افق است
 بعد از آنکه امدان یا از یاد است بعد از انتقام صورت
 اول منوط به شمس است که است که این نماز است چه
 افاق است و آید و افقی که عرض آن کمتر از میل باشد
 در سلسله دور و دور افاق که عرض آن مساوی میل
 یک باشد و سالی یکبار بیشتر نمیشود و در سایر افاق اصلا
 منصوص نیست چنانکه در محل خود نیست است و چون تحقیق اول
 زمان از یاد بعد از انقاص و بر روز به بعد و انتظار
 مقدم بر غیبت و در سبیل آن طریق است که سمت جنوب
 بر افقی که خوانند معلوم نموده در جمیع ایام سال مناط تحقیق
 علامت روزان سازند چه در حال بود و چه در آن هرگاه شمس بسیار
 ناظر برین باشد که باشد بلکه شبانه و الی تحقیق است و چون
 درین وقت ظل را شایسته از هر خط مابین جنوب و شمال

۱۶۵ که خط نصف النهار میان دو مایل مشرق آن می باشد هرگاه خط
 بر خط نصف النهار که در این خط است از ملاحظه حرکت خط آن از
 غرب به شرق تحقیق یکن بود ال در کمال سهولت است
 و که در افتقا و غیر هم در مقام یکجهت تحقیق خط نصف النهار
 بآلات مختلفه استقامت جسته اند یکی **علی بطلاب**
 و طریق آن اینست که در جهت شرق را در صفحه عرض بلد خط
 وسط السماء گذارند و نهایت ارتفاع آن از نقطه که در آنست
 بر آن معلوم کنند پس ارتفاع بخش چون با آن نهایت
 رسد خط شاخص قائم بر افق و در وقت مطابق خط نصف
 النهار **علی بطلاب** یازدهن که استعمال ارتفاع بخش
 نمایند و در قرب زوال آفتاب پس مدام که ارتفاع در
 زیاد تا به شد زوال حاصل نیست و وقتی که مشرق و ارتفاع
 کند زوال تحقیق است همانا منی بر هر دو مساحت باشد چه
 تحقیق زوال مطلبی است و استخراج خط نصف النهار مطلبی
 دیگر و ذکر طریق اول از جمله طرق ثنائی ارتباط
 تعلق صحیح نیست و نیز این قبیل آنچه در آن کتاب
 بعد ازین در تقریر عمل مشهور و استخراج خط مذکور بطلاب

این روش در استخراج خط نصف النهار است
 که در این کتاب مذکور است

۱۶۶ و اگر در هر یک از اینها از نیت ارتفاع بخش که گذشت
 که ارتفاع غربی موافق مقدار باقی شود زوال بخش حاصل
 خواهد بود **علی بطلاب** است یازدهن که شاقول یا بر سطح
 مستوی بیاورند و بر خط خط آن قبل از زوال بعد از آن
 بشیر طالع در ارتفاع بخش در حالتین مساوی در باشد و خط
 یکشنبه پس این دو خط با یکدیگر تقاطع هم اند تا به اول خط
 قائم بر یک از آنها و یا به ثانی خط نصف زوال و آنها موافق
 نصف النهار خواهد بود اگر خط پس مذکورین در حالت طلوع
 و غروب بخش بر خط خط شاقول کشیده شود از جهت تحقیق
 ارتفاعین متساوین که لا محاله تحقیق باقی از آلات ارتفاع است
 چو **بطلاب** مانند آنستنی است و اینجهت انظره را که اصل
 طرق انیعل ششم و اند **علی بطلاب** است که باینجهت
 مشهور است و طریقی آن اینست که شاقول بر هر دو ایست
 بر سطح افقی نصب کنند و باین مدخل و مخفی خط را در ارتفاع
 و از دیاد آن از این و ایست بطلاب مستقیم و اصل که خط دیگر
 بر آن عمود سازند و این خط اول مؤلفی خط مشرق و مغرب
 و ثانی مطابق خط نصف النهار است و باید دانست که هر یک از این

در این حالت شاقول را در حالتین مساوی در باشد
 تا از تفاوت آن

افعال استیجابی افعال نشانی بر نوعی از تحنین و تقریر است اما اول
 نیاید که رسم جمیع خطوط اسطرلاب بعنوان تحقیق بجایست
 متعذر است و مع ذلک در عمل باین نیز از کتاب بعضی ارباب
 جاریست چنانکه بر اصل جزئیات ظاهر است اما شایسته و ثالث
 خصوصاً بر تقدیم خطین و در نماند و حال طلوع و غروب اتفاق
 الس و دایره و ثالث بجای که تقدم و تاخر و محل و جهت
 ظل نسبت بر زوال و ارتفاعی باشد بنابر آنکه سبب
 حرکت خورشید و بوط و زمان مابین تفاوتی در خط
 نصف النهار نیز هم میرسد غیر از جنوب و اقیانوس شرق
 یا مغرب پس بکنید که در صورت نموداری مثل آنکه در
 واقع شود که اتفاقاً نصف النهار در روزی که از آن خط
 باشد و مابین سبب صعود و بوط و ارتفاعی که در آن باشد
 اینست قیاسی که در مقام از قوم بنظر رسیده بود چه ایازو
 و تحصیل این مطلب بود و دیگر نیز ممکن است از آنکه ایازو
 روزی از ایام سال خطی که بر طبق خط شاقول در وقت
 طلوع یا غروب بر سطح مستوی کشند و قطر دایره برسانند
 منتهای تحصیل خط نصف النهار متیواند شد چه اگر در آن وقت

در این وقت که
 خورشید در
 جنوب باشد
 و در آن وقت
 که در آن
 خط باشد

شعر

شمس را حد اعتدالین بکشد همان خطا بعینه خط اعتدال است
 و اگر در حد اعتدالین بکشد خطی دیگر مقابل در مرکز که باشد
 از آن در محیط بعد میل بکشد موافق خط اعتدال خواهد بود
 بود و برین قیاس در هر جزئی از اجزای فلک البروج بکشد
 از قدر بعد از جزا و فصل النهار تحصیل خط اعتدال است
 و خطی که بر آن قائم شود مطابق خط نصف النهار خواهد بود
 از آنکه ایازو قدر در ظل شاقول در عایت قریب از معلوم
 طلوع خطی بر طبق آن مقابل خط اول سازند پس خطی است
 که منصف زاویه خطین اولین باشد مطابق خط نصف النهار
 خواهد بود و از آنکه ایازو در محض قریب زوال از روزی
 تنگ از منصف است یا آنی که بجز آن باشد بر سطح مستوی
 افتد و مسقط بر روزن مذکور را هم که بر سطح مستوی
 مذکور محیط دایره رسم کنند پس با دایره مذکور بجانب آن
 مرکز در حرکت بکشد علامت مسقط است و چون شمس
 در میل بجانب خط علامت زوال پس درین وقت خطی
 که از نو مذکور بجانب آن مرکز کشند موافق خط نصف النهار
 خواهد بود و تحصیل این مطلب بعدت معرفت عرض بلد و غیر آن

در آنجا که در اول محض در مرکز
 سمت اول بر آن خواهد بود و اگر در اول
 بر آن باشد سمت اول در سطح مستوی
 بر آن روز در سطح مستوی و غیر اینها
 خواهد بود اما در حد اعتدالین
 در آنجا که در اول محض در مرکز
 سمت اول بر آن خواهد بود و اگر در اول
 بر آن باشد سمت اول در سطح مستوی
 بر آن روز در سطح مستوی و غیر اینها
 خواهد بود اما در حد اعتدالین

نیز بر اهل جریست چنانچه من بعد تفصیل خواهد یافت
فصل پنجم در بیان اصول سابقه اشارت شد باید که
 ضبط قدر ظل و ال بر مبدی در ایام مختلفه غایت نسبت باطل
 ان مبدی چنانکه از غایتی روایت این مسلمان هر دو مبدی
 از امور مهمه است و نیز بیان شد که تفاوت اطلاق مبدی نسبت
 ایام معینه و یکت قدر آنها منوط بقدر بعد آنهاست باعتبار
 درجات و فایق از خط استوا که با صطلح باطل نهایت
 موسوم بر عرض بلد است پس معرفت عرض بلد و حالات
 متغیره بر آن از خصوصیات ارتفاعات و اطلاق نماید
 بصیرت باحوال بعضی از اوقات و کلی تمام دارد پس اگر بعضی
 از آنها و طریق استنباط اینها را از آن مناسب
 مقام است چه تواند بود که معرفت مذکوره استغناء از آلات
 و تدبیرات سابقه درین باب حاصل شود چنانکه هرگاه معلوم
 کرد که در مکه متعینا عرض بلدی معین است که نهایت ارتفاع
 شمس در آنجا معین از آنجا و منطقه البروج حایل و بحد درج
 باشد و این ارتفاع متعین مساوی آن ظل مستوی عرض شمس است
 در وقت تابان بجز ملاحظه مساوی مذکور در وقت مذکور

است ان ظل خط نصف النهار معلوم بقیامت ان حد
 زوال مقوم میگردد و از هر احواله قدر زیادتی فرمایند بر آن
 او را کثرت فضیلت اوقات ظهر و عصر و نوافل آنها
 بر طبق آنچه بعد ازین تفصیل خواهد یافت گامین می باشد
 و بر مبدی و اما معرفت طول بلد اگرچه من حیث موردین
 فایق نیست و کلی ندارد و اما با ملاحظه عرض از اصول طریق آن
 نسبت قبل و قدر احواف اکثر آنهاست از احواف است و بعد
 چنانکه در محل خود زمین است و معرفت سمت مذکور در
 احواف بطریق میل اجزاء منطقه البروج از معدل آنها چنانچه
 در فصل سابق مذکور شد از قبل وجود استخراج خط نصف النهار
 میتواند شد پس نهایت یاد کرد که در عرض بلد مذکور در طول
 بلکه سمت قبل و احواف آن نیز در مقام مناسب است و لهذا
 عرض و طول مکه معظمه و چند بلد مشهور را از بلد و شمال آن که
 از وجود معارف آنهاست بعد از احواف قبل آنها مفصل
 میشود حال بسیاری از بلاد و قریه بانهای نیز بمقام مستفاد میتواند
 شد **مکه معظمه** عرض آن بیست و یک درجه و چهل دقیقه و
 طول آن صد و هفت درجه و بیست و یک دقیقه است و در سایر بلاد

معرفت
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

بجهت اختصار و مفیدترین و قانع کننده تر از آنکه در این کتاب
 از آن یکدیگر در حساب میشود و این تفاوت در اصل مطلوب
 قدری محسوس دارد **درجه ششم** عرض مبدی و چند درجه
 طول افتاد و چند درجه اعراض از جنوب به سمت قیامت
 درجه **نهم** عرض مبدی و شش درجه طول صد و سی و نه
 درجه اعراض از جنوب به سمت قیامت و شش درجه **اگر**
 عرض مبدی و هفت درجه طول صد و چهل و نه درجه اعراض
 از جنوب به سمت قیامت و چهل و نه درجه عرض مبدی درجه
 طول شش و هشت درجه اعراض از جنوب به سمت قیامت
 یک درجه **مهر** عرض مبدی درجه طول شصت و نه درجه اعراض
 از جنوب به سمت قیامت و نه درجه **ششم** عرض مبدی و دو درجه
 طول شش و نه درجه اعراض از جنوب به سمت قیامت و دو درجه
در عرض مبدی و دو درجه طول شش و نه درجه اعراض از جنوب
 به سمت قیامت و نه درجه **مهر** عرض مبدی و دو درجه
 طول شصت و هفت درجه اعراض از جنوب به سمت قیامت و هفت
 درجه **مهر** عرض مبدی و دو درجه طول شش و نه درجه
 اعراض از جنوب به سمت قیامت و شش درجه **در** عرض مبدی

صد و نه درجه اعراض از جنوب به سمت قیامت یک درجه عرض مبدی و نه درجه

سی و دو درجه طول شش و هفت درجه اعراض از جنوب به سمت
 قیامت و نه درجه **در** عرض مبدی و سه درجه طول شش و نه درجه
 اعراض از جنوب به سمت قیامت و شش درجه **در** عرض مبدی و سه درجه
 طول صد و شصت و نه درجه اعراض از جنوب به سمت قیامت
 و هشت درجه **در** عرض مبدی و سه درجه طول شش و نه درجه
 اعراض از جنوب به سمت قیامت و سه درجه **در** عرض مبدی
 و چهل و نه درجه طول شش و نه درجه اعراض از جنوب به سمت
 قیامت و نه درجه **در** عرض مبدی و چهل و نه درجه طول شش و نه درجه
 شش درجه اعراض از جنوب به سمت قیامت و چند درجه **در**
 عرض مبدی و نه درجه طول شش و نه درجه شش درجه اعراض از جنوب
 به سمت قیامت و دو درجه **در** عرض مبدی و چند درجه طول شش و نه درجه
 و چهل و نه درجه اعراض از جنوب به سمت قیامت و یک درجه **در** عرض
 مبدی و چند درجه طول شش و نه درجه و هشت درجه اعراض از جنوب
 به سمت قیامت و نه درجه **در** عرض مبدی و چند درجه طول شش و نه درجه
 و چهل و نه درجه اعراض از جنوب به سمت قیامت و دو درجه **در**
 عرض مبدی و شش درجه طول شش و نه درجه شش درجه اعراض از جنوب
 به سمت قیامت و یک درجه **در** عرض مبدی و شش درجه

طول اشتاد و بجز در اعراض از جنوب مغرب است
 درجه ساسی عرض می کشش درجه طول اشتاد و هشت
 درجه اعراض از جنوب مغرب کسی دیگر درجه **مستقیم** عرض
 می کشش درجه طول اشتاد و هشت درجه اعراض از
 جنوب مغرب کسی وقت درجه **سهم** عرض می کشش
 درجه طول اشتاد و درجه اعراض از جنوب مغرب چهل و دو درجه
ع عرض می کشش درجه طول اشتاد و یک درجه اعراض از جنوب
 مغرب بجاه و نه درجه **است** عرض می کشش درجه طول
 اشتاد و درجه اعراض از جنوب مغرب کسی کشش درجه **طوس**
 عرض می کشش درجه طول اشتاد و سه درجه اعراض از جنوب
 مغرب چهل و سه درجه **لا بجان** عرض می کشش درجه
 طول اشتاد و بجز درجه اعراض از جنوب مغرب است
 درجه **م** عرض می کشش درجه طول اشتاد و هشت درجه
 اعراض از جنوب مغرب بجاه و نه درجه **م** عرض می
 کشش درجه طول اشتاد و یک درجه اعراض از جنوب مغرب
 درجه **د** عرض می کشش درجه طول اشتاد و دو
 درجه اعراض از جنوب مغرب بجاه و نه درجه **ع** عرض می

درجه طول اشتاد و یک درجه **ع** عرض می کشش درجه طول
 اشتاد و هشت درجه اعراض از جنوب مغرب چهل و سه درجه
م عرض می کشش درجه طول اشتاد و یک درجه اعراض از
 جنوب مغرب چهل و نه درجه **م** عرض می کشش درجه
 طول اشتاد و درجه اعراض از جنوب مغرب هشت
 و چهار درجه **چون** از معرفت عرض مذکور همین
 قدر غایت ارتفاع شمس است بهر بلدی در اعداد اعتبار
 معلوم میشود باین روش که در عرض اشتاد و درجه است
 کنند **م** قدر ارتفاع مذکور است و اما در معرفت قدر
 غایت ارتفاع آن در سائر اعراض منطقه البروج که غایت
 یکدیگر است معرفت قدر میول اینرا مذکور است از معدل
 النهار تفصیل تقریری بعضی از آن مانند اوایل و اوسط
 بروج و از ده گانه که مناط تعیین سائر اعراض می تواند
 شد از لوازم اینهاست **اول** سر طاق که نقطه انقلاب
 صیفی و کمال بعد و میل یک شمالی منطقه البروج و معدل النهار
 و معرفت شمس نهایت ارتفاعات ایام سال در اکثر بجاه
 ربع مسکون و غایت انتقام نخل و ذوات طیت و س

درجه میل از خط
 عرض

درجه و نیم **سطح** سرطان و وسط جوز که در اجزای شمالی نظر
 است **میت** و دو درجه و نیم **ال** کس و جوز است درجه
 و نیم **سطح** اسد و ثور شازده و درجه و نیم **ال** سنبله و ثور
 یازده و درجه و نیم **سطح** سنبله و قمل و جوز و نیم **ال** میزان
 و قمل که نقطه است اعتدالین و حد وسط میان اجزای شمالیه
 سابقه و جنوبیه است میل ندارد و اصلا **سطح** میزان
 و وسط حوت که در اجزای جنوبیه نظر است موازی **سطح**
 سنبله و قمل از اجزای شمالیه و جوز و نیم و نیز **سطح** کسر **ال**
 عقرب و حوت یازده و درجه و نیم **سطح** عقرب و دلو شازده
 درجه و نیم **ال** قوس و **میت** و درجه و نیم **سطح** قوس و جدی
میت و دو درجه و نیم **ال** جدی که نقطه انقلاب است و کمال
 بعد و میل کلی جنوب و نقطه مقابل او کسر طالع است در کی
 از انجا که سر و یاقی قمل و ال **میت** و سه درجه و نیم پس
 با انضمام معرفت میل مذکوره با معرفت عرض بلد قدر ارتفاع
 منفرست نصف النهار ایامی که در اجزاء مذکوره استفاده
 میکرد و با نظر تق که تذکره بود و درجه را بعد از کس طالع عرض
 بلد از ان مناسط ساخته قدر میل اجزای شمالیه بر ان افزاید

درجه و نیم
 سطح
 ال
 کس و جوز
 است

قدر میل اجزای جنوبیه را از ان کم کنند حاصل باقی قدر ارتفاع
 مذکور شمانده و بعد از تحویل قدر ارتفاعات منفرست در ایام مذکوره
 هرگاه معرفت قدر طلوع از ارتفاع غیر معلوم شود باطله و اصول طلوع
 بعد از مذکور است تمام خط نصف النهار در محاکم سولست
 میگرد و چون تقصیل قدر اطلال نسبت به سجده و رجعت و یاق
 از ارتفاعات موجب الطایف است که بقا ذکر بعضی از ان که مناسط استفاده
 سماء آنها نیز میباشد میتوان شد مذکوره قدر اقدام آنها که
 اصطلاح عامه در عبارت است از **میت** و درجه و نیم **سطح**
درجه و نیم **سطح** قوس و جدی که نقطه انقلاب است و کمال
 بعد و میل کلی جنوب و نقطه مقابل او کسر طالع است در کی
 از انجا که سر و یاقی قمل و ال **میت** و سه درجه و نیم پس
 با انضمام معرفت میل مذکوره با معرفت عرض بلد قدر ارتفاع
 منفرست نصف النهار ایامی که در اجزاء مذکوره استفاده
 میکرد و با نظر تق که تذکره بود و درجه را بعد از کس طالع عرض
 بلد از ان مناسط ساخته قدر میل اجزای شمالیه بر ان افزاید

درجه و نیم
 سطح
 ال
 کس و جوز
 است

۱۳۷ و دو دقیقه و **مقادیر** پنج دقیقه یک قدم و پنجاه و دو دقیقه **مقدار** در
یک قدم و چهارده دقیقه **مقدار** پنج دقیقه و یک و شش و دو دقیقه
قدی است و چون ارتفاع شمس بود درجه باشد سبب
اگر در نیوت و تحت الزا است ظل شاخص بالکلیه منعدمت
و چون ظاهر است که اکثر اقدار مذکور در مراتب و من
و ارتفاعات و اظلال و ارتفاع تقریبی و تخمینی نیست بلکه خلوه
از آن مطلقا چنین است باقی اشیاء بان شده متعین میخورد
است از اندازه آن که احتیاط در عمل ناجایز است اما یکی
مغیر بود و کس از کتاب خلاف احتیاط از خود دیگر نشود
و همانا اگر شاره بقدر احتیاط مذکور باشد آنچه در تندیست
و زنده از ابی جعفر علی السلام هر دیت که کان رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلمی من الزمان است لما حتی یزید الشیخ فادار ال
الزمانه بقدر نصف اربع صلی فانه کلمات الله است و ظاهر
است که مراد باجمع در مقام عرض اربع باشد که استه
و فها در تقدیم و زایل و میل و فرسخ مانند آنها معبر است
و مقدار است بر عرض است شیخ استه سطر که ظاهر معنی بر بیان یعنی
و دیگر باشد چنانکه در شمس و فقه مذکور است یا در شمس و فقه

جمله

۱۳۸ موصوف چنانکه در شرح بلخ میات مذکور است نه طول
امیج که قریب است با یک و در ریاضت و اسطرلابات در تقدیم
ظل معتر و مقدار است بدو از ده یک مات شاخص چه این
اصطلاح مخصوص ریاضین است و در نصف اربع شمس و اترا
از آن نیست **مسئله** یقین خط
نصف النهار و نقطه جنوب شمال چنانکه در در معاد است
سخت و ظل آن حاصل میشود در شمس نیز معاد است که کب
جبهی که بسیار قریب است بقطب شمالی حاصل میشود
خفوه صا و حالت کمال ارتفاع یا انخفاض آن چه استوار
حقیق آن در نیوت موجب استقبال نقطه جنوب است که
طرف خط نصف النهار است و تحقیق این چنانکه از اصول
تحقیق و ذال غرض است و معرفت زوال میل نیز که فسخ
اللیل مفسر است تفاوت آن چنانکه گذشت عبارت از آن
و آخر وقت فریضه است اول اوقات مواقل تقدیم
است و خلی تمام دارد چنانکه در جواب سوال عربین
حفظه از حضرت صادق ص و در من لا یخفیه الفقه است
که آنه قال لا یخفیه الله و ذال شمس لغز فیه النهار فکیف

ان بلیل فقال علی السلام للیل روال مشرق الشمس فقال
 مشرقی لغزو قال بالجزم اذا احدثت کدیت چه ظاهر است
 که مراد با بگذار بجوم روال آنهاست از نصف النهار لیکن
 چون معلوم است که این حکم نسبت بمطلق بجوم و غیره
 اوقات صحیح نیست لابد نوعی از تقید تحقیق در این معبر است
 و لهذا پیشینیم در حدیث و روای و بیان آن گفته
 که الفلاس انه عنی به الحداد الجزم الطول المعتبر و ذب
 الشمس شیخ بهاء رحمه الله بیهوده و یفتی الفلاس گفته که الفلاس
 انه علی السلام اراد بالجزم الجزم الی طلعت عند غروب الشمس
 قاله شیخنا الشریف رحمه الله یعنی نماید که این خیال این دو
 بزرگ حضرت ما از شیخ بهاء رحمه الله که در معرفت من است
 از سایر فقها ممتاز است کمال تعجب دارد چه مبتنی است
 بر کمال تحقیق و انقیاد جمیع مدارک و انکس را و غفلت این
 که این معبر بمجموع خط استوار است چه با تحقیق اختلاف
 قوس النهار آنها باعتبار میل معدل النهار است و اگر
 قوس بعد از اوقات که اگر نسبت بان خیال در اتفاق
 تمام است احوال آنها مختلف است و با اتفاق طلوع آنها

شمس و حصول بعضی از آن نصف النهار و اراد اصطافاق
 مذکور که معظم معهود است مقدم است بر انتصاف
 لیل مانند خورشید و قریب بیکست و شعری یائیه قریب
 بدو ساعت و حصول بعضی دیگر موخر است مانند سماک
 راجع و در اسرار الوداع هم الفلاس یک قریب ساعت نیم
 و غیره ظاهر و عیون و غیره یک قریب ساعت و غیره
 و اقرب قریب ساعت و اوقاف قریب چهار ساعت و غیره
 بود که در حصول مذکور و بعضی از کواکب که بقطب شمال و غیره
 باشند تا بعد از طلوع شمس اتفاق افتد پس ظاهر است
 که فرض تحقیق بجوم مذکور باین طریقی ان مقدار غرض نیست
 باشد و باین طریقی ان مقدار با وجود آن محتاج تحقیق دیگر
 چنانکه گویم که مراد از جمله بجهت که قوس النهار آنها موافق
 قوس لیل در بعضی باشد از مطلق البروج یا قریب بان
 مانند سماک اعزل نسبت بعضی از درجات او از هر محل
 و این بسیار بعید است چه با قیل نظر انداخت تکلف مذرت
 اتفاق مذکور و اشکال تحقیق معرفت آن منافی انتفاع نیست
 که این خیال این امور مطلوب است پس باین معنی ایقاع است

۱۲۵
 بر شش قسمت و در هر نصف سببی از لیل بقدر یک نعل تقاضا میکند
 و در ربع لیل سه منزل و نیم و در نصف آن هفت منزل تفاوت
 خواهد کرد و بنویسند و اندک اختلافی که در مسافت مابین
 علامات مذکوره اتفاق افتاده باشد یا از بعضی جهات
 دیگر مانند اختلاف در شمس قمر عارض این شب باشد
 در معرفت تقریبی که مطلوب است بقیام شمس از آن نیست
 نخواهد بود و بنا برین ممکن است که او را بگویم مذکور را پیش
 از عید باشد و همین سنا را بکشید باعتبار آنکه معرفت آنها در
 میان عربست یعنی از کواکب است و چون ظاهر است که اخذ
 هر یک در هر یک از آن و لیل مطلوب نیست بقیام آن
 باینکه اینها در مقابل موضع شمس باشد مگر چندان ندارد
 و این بهیچ درکت بسبب تفاوت اوقات اعران ذکر کرده است
 که بجز در نماز نجوم الاخذلان القیامه کل لیل منزل
 منها موند قل برین مراد میوه اندک باشد کما لا یخفى و از جمله
 معارفی که اطلاق بر آن درین باب موجب زیادتى بقیامت
 منابط ساعات غروب است در او این شهر و طلوع
 آن در او چنانکه طریق آن است که قدر غایتی شهر را

در هر ربع لیل سه منزل و نیم و در نصف آن هفت منزل تفاوت
 خواهد کرد و بنویسند و اندک اختلافی که در مسافت مابین
 علامات مذکوره اتفاق افتاده باشد یا از بعضی جهات
 دیگر مانند اختلاف در شمس قمر عارض این شب باشد
 در معرفت تقریبی که مطلوب است بقیام شمس از آن نیست
 نخواهد بود و بنا برین ممکن است که او را بگویم مذکور را پیش
 از عید باشد و همین سنا را بکشید باعتبار آنکه معرفت آنها در
 میان عربست یعنی از کواکب است و چون ظاهر است که اخذ
 هر یک در هر یک از آن و لیل مطلوب نیست بقیام آن
 باینکه اینها در مقابل موضع شمس باشد مگر چندان ندارد
 و این بهیچ درکت بسبب تفاوت اوقات اعران ذکر کرده است
 که بجز در نماز نجوم الاخذلان القیامه کل لیل منزل
 منها موند قل برین مراد میوه اندک باشد کما لا یخفى و از جمله
 معارفی که اطلاق بر آن درین باب موجب زیادتى بقیامت
 منابط ساعات غروب است در او این شهر و طلوع
 آن در او چنانکه طریق آن است که قدر غایتی شهر را

۱۲۶
 از اول چهاردهم یا از نهم تا بیستم ششم در شش قسمت کنند
 و بر هفت قسمت کنند خارج قسمت و در اول قدر ساعات
 موجوده مابین لیل است تا غروب قمر و در نماز قدر ساعات
 مذکوره است تا طلوع آن مثلا چون خان قسمت حاصل چهار
 در شش قسمت و چهار است بر هفت سه ساعت است
 غروب قمر و در شب چهارم و طلوع آن در شب هفتم
 بعد از سه ساعات و سه ربع ساعات موجود است و چون
 خارج قسمت حاصل پنج در شش قسمت یک ساعت و نیم است
 چهار و در سه است غروب آن در شب پنجم و طلوع آن
 در نهم و نیم موافق قدر مذکور از ساعات مذکوره است
 و مراد از ساعات موجوده شب یا در او را از ده یک
 کدام است بخلاف ساعات مستوره که مراد از آن نیست
 و چهار یک شبانه روز است و چون مقصود وادری باشد
 نیز مانند نظایر آن تقریب است نه تحقیق اختلافی که در
 مقتضای آن در جهت تفاوت زمان مابین جنوب
 و اول شب غروب ماه و مانند آن بهم رسد منافی مطلوب نیست
 بود و چون در غیر عبادات موقوفه نیز استفاده از اینست

قد رسامات باضیه و باقیمانده لیل و نهار حاصلت حکما سابق
از وضع الی اصطلاح لغزش که اکثر مشهوره بر آن
بر وجهی اذق و اقرب تحقیق تجمیل المیزان تو سئل
جست اند چون پیشک ازین الی و علامات مذکوره
با وجود کمال تحصیل معرفت با آنها و اگر مساکن باشد
و در غیر آنها نیز در ایام کثرت عرض می توانستند و در غیر آن
کافی نیست بجز آنکه می نمایند بر طایفه بزرگتر تسهیل تحصیل
ذکر الی است و دیگر تر می باشد اند بعضی از مشق که بکمال
است که اند تا بتوین یا بر شوخیا که در تقسیم است و است
و آنها را در بعضی از این مدار بر است که استعانت جستند اند
و بعضی از شیشه یک چنانکه معروض است در تحصیل المیزان به
اتمام نموده اند و بهترین الی است که در زمان کاشی یافت
است مستوره و وقت ساعت است که در وقت و طاعت
مستانت محض است و در همه جا و در همه اوقات با خود
می توان داشت به ترصد و انتظاری در حین حاجت طلب
از این حاصلت و از تقدیر توافق بعضی از آنها که عرب
و محقق باشد و اندک بود که یقین به قایق رسامات نیز حاصل

شود

شود و این الی درین باب بطریق قبله غا و قطب غایت و باب
فی نظر خود با نظرند **فصل**
در احادیث شیرین و در تقدیر ظل و الی و فی رأید بر آن
بجاست علامت اول و آخر وقت ظهر و عصر و نواقل آنها لفظ
اصبع و قدم و ذراع و ساعت مذکور است و مراد از اصبع
چنانکه گذشت قدر عرض اصبع انسان مستوی الملقه است
که در مساحت خطیله بعضی بعضی شش شش و بعضی بعضی هفت
شش تقدیر کرده اند و مراد از قدم کاهر اصل است که قد قدیم
انسان است و کاهر شش شش خصل است باعتبار رسا و است
ان عابا با سبب فائدت انسان مستوی الملقه موافق موافق
اصطلاح ریاضیین و در تقدیر اطفال و مراد از ذراع کاهر است
اصل آن که از طرف مرفق انسان تا طرف اصبع وسطی
یا طرف ساعد بنا بر قول ائمه الی انکشتان بنا بر اتمالی
و گاهی قدر ذراع کاهر می که مقدرات در مساحت خطیله
به سبب و جریا عرض اصبع باعتبار عرب بموافقت آن
غالباً با اصل مذکور و کاهر قدر و قدم بعضی در سبب شش
و کاهر قدر شش خصل است باعتبار المیزان و است که ساعت

رجل رسول الله صلى الله عليه وآله في ذلك في كسفه الخف من تحت لثامه فظل
 انما مناظر اعتبار كرهه بكونه بعد ركضه راجع بوده و مراد از وقت
 كاي كانت انما كانت كاي كانت كاي كانت كاي كانت كاي كانت
 باعتبار موافقت آن باقامت رجل مذکور و نیز بعضی ازین الفاظ
 مانند اصبح بحسب کمال تعالی مخصوص تقدیر فی زمانه است و بعضی
 مانند قدم و ذراع کای و تقدیر ظل و ذوال و تقدیر فرزند
 و غیره است و تقدیر شجره مذکور است و بعضی مانند قامت مراد
 از آن که هر قامت الظل است بغير ظل و ذوال و کای ظل القاعة
 است بغير فی رأید یا نحو هر کس از ظل و ذوال و فراید و باطل
 اختلاف معانی این الفاظ بر حسب استنباط است کلمات و تنظیم
 شده به اکثر توهمات معنی بر خلاف معانی اصعاف و عمل بغير این
 الفاظ و موضوع استحصال آن بر مخرج غیر مراد است و بعد
 از اطلاع بر کتب تفصیل غایت تا علی و مراد مع کلمات
 انها هیچ میان اکثر احادیث مختلفه الظواهر ممکن است اگر در
 در توجه بغير الخیال کافیه باشد تواند بود که بعضی قایق
 دیگر بحال مقام بایالات بعضی روایات دیگر و بعضی
 جمیع میان جمیع میسر کرده از بطلان شواهد الخیال بر روایت

و کای مراد

یونس است از بعضی رجال خود از اجداد است که در کافیه و نهیب
 بالکمال است که مذکور و نهیب غرض است که شکل شمس و است
 و عبارت آن در کافیه است که قال سالت عابرا عن الخیر
 ان اصل الظل اذ انما است الشمس قاعه و قاعه من ذراعین و
 قدما قدیم من بذراعین و ذراع فی ذراع و کای و قدیم من الظل
 فی الخیر و قال نصف قدم قال انما قال الظل ظل قاعه و لم یقل
 قاعه الظل و ذلك ان ظل القاعة یختلف مره کثیر و مره یقل
 و القاعه ابد الایمان ثم قال ذراع و ذراعان و قدم قدما
 فصار ذراع و ذراعان فقیس القاعه القاعه من ذراعین و قدما
 یکون فی ظل قاعه و ذراع و ظل القاعه من ذراعین و قدما
 ظل القاعه و القاعه من ذراع و ذراعان و قدما من ذراعین و قدما
 مع و قدیم من خسران عالم الا فرسده و ایه فاذا کان الزمان یکون
 فی ظل القاعه و ذراعان کان الوقت و ذراع ظل القاعه و کانت
 القاعه و ذراع ظل و اذ کان ظل القاعه اقل و اکثر کان
 الوقت مخصوصا بالذراع و الذراعین فقیس القاعه و القاعه
 و الذراع و الذراعین الحدیث بدو کای ففی علما چنانکه در فصل
 دیگر استاده بان خواهد شد از محل دین روایت بالکمال در

و کای مراد

۱۸۱
 معنی مضبوط و احاطه و سر الطائفه رحمة و در ثبات مطلبی عظیم
 بر آنست که سیهو غالی کرده اند کسی که از تخیل متوجه سخن
 مقصود از آن و توضیح و قایق آن شده خبیث مغفوری
 است و استیلاست طالب غراه که در شریکانه بیضا و تفصیل
 تمام تقریر و تقریر آن کرده اند و چون این تقریر کجایش نقل آن
 ندارد اطلاع بر اینرا احواله همان شریکانه باشد مشهور است
 می نماید و در مقام دیگر علی جدید بسیار قریب الی کثر افهام
 که مانع از باب کسل از رغبت اطلاع بر آن نگردد و اکتفا
 نموده بر زمره اولی اخصاف عرض میکنند که در حدیث رسول
 صلی علیه و آله از جواب سوال از آنست فاعلم ان الله یستعمل
 نخل شجره فی شرب و مقصود از آن مطلق نخل است
 که در مقام پنج ظاهر خواهد شد نسبت یکقامت نخل قامت
 انسان و رجال و از آن شریک نسبت تقابلهای مجاز که در آن
 فی زاید بر آنست نسبت بدراوه و زمین و قدم و قدیمین
 نخل و راه انسان و قدم و تفصیل مذکور و درین امور استوار
 خلقت معجز نیست چنانکه یقین مستفاد از کلام لفظی نهاده و نه
 است و بهر حال حاصل آن نسبت که ابتدای وقت

این حدیث در کتاب
 شریکانه است
 در حدیث رسول

است

۱۸۲
 است که سیه قامت بقدر قامت و سایه ذراع بقدر ذراع
 سایه قدم بقدر قدم باشد یعنی هر شخصی می وی آن باشد
 و از وقت اختیار و کیفیت یا اجزای بنابر احتساب که بعد از آن
 مذکور خواهد شد است که سایه هر یک از اینها و برابر آن
 باشد یعنی نخل و ال که شامل قامت شخص بود یک شایسته
 شخص نیز از او و مقصود امر باینکه آن مابین این دو حالت
 مخصوص زمانیت که نخل و ال شایسته وی باشد
 آن مثل زمان بودن شمس در اوایل برج قوس و در
 در مدینه مشرق و مانند آن و چون سائل را در تطبیق
 معانی حدیث با سائر آثار مشهور و معمول به در حالت اول
 و آخرت ظاهر حیرت را رود و بلکه توهم کرده که مقصود از نخل
 مانند رویت عبد الله بن سلام که تروال الشمس مثل النصف من غیر
 علی نصف قدم و غیر النصف من تروال قدم و نصف الی آخر تا
 چنانکه در بعضی از تفوکی سابق ذکر شد بیان منابطه قامت نخل
 است در زوال نسبت با زمان مختلف سال از حضرت
 از آن حضرت باین عنوان سوال کرده که هر یک از این حالات
 موافق چه زمانت چگونه نسبت یکدیگر دارند و درست میشود

و حال آنکه در بعضی از نه قوت ظل مذکور ضعیف قدم میرسد
که از آنکه اینها کمترین و ملخص جواب اینست که هرگاه از ظل
در پنج قوت ظل نیست بلکه ظل نیست است و نیز تکلیفی در
عبادت اینچنینست که آن منشأ استنباط توهم نیست
که هر یک از این امور محالست زمان دیگر باشد و چنین نیست
بلکه مفاد هر یکست و هرگاه در بیان حکمت زمان مختلفست
که ظل زوال هر شخص در آن مساوی آن بود و حاصل
اینکه در بیان مقدمه اولی هر دو نیست که ظاهرست که
هر دو در مقام اثبات ظل آن امر نیست که حال آن در هر دو
مختلف باشد زیرا که اولی و کمال و حصول آن بکلی خاص حکمت
و خول یا خروج وقت مطلوب تواند بود و آن ظل نیست
است چه قوت ظل در هر دو فرض نیست معین از آن که
اختلاف در آن هر که مقصود نیست بر محصل آنچه در اشاره
تقریب فرموده اینست که لفظ ذراع و در زمان و قدم
قدمان در عبارت حدیث مجرد از ذراع و عطف بر قوت
و قیاسین بوده و نیز منصوص نبوده بلکه مرقع بوده بقدر هر دو
ذراع تا هر یک باشد و اینکه اگر آنها بعنوان بیان تقریب است

و در تقریب مساوی ذراع و ضعیف آن باقیست حاصل آنچه در
مفاد اصل حدیث فرموده اینست که ذراع و ذراعان مثلاً
تقریب قوت و قیاسین است و زمانی که از نه مساوی
هر ظلی در وقت زوال اشخاص خود ظل زوال است
بقدر یک قیاس و ظل زوال ذراع بقدر یک ذراع بوده و
هم چنین ظل بعد از زوال که بقدر وقت است بوده بقدر
و ذراع نیز بوده هر یک نظر بر قیاسین پس سایرین نظر
مساوی قوت مساوی قیاسین و ظل مساوی ذراع
و مساوی ذراعین متفقند و هر زمان با یغیر که نیست
هر یک با اصل خود آن نسبت دارد که دیگری با اصل
خود و هر چند باین اتفاق و بنابرین تقریب است هر یک
یکدیگر میشود و عبادت و روت و است از پنج جواب
سوال ساینست و کلام بعد از این بیان ضابطه کلیه عامه
است که درین باب اسکت و شاکست سایر از نه
که ظل زوال در آنها از قدر قیاس کمتر
است مثل مدت زمان بودن شمس بر آسمان
بعضی از طرفین آن نیز از او اخر و لو تا او از غروب

۱۶۵ مشهور و مانند آن پس اولاد فقره اولی بعنوان تقیوس
 و مثل باین حکم بعضی از وسط این ازمنه را که ظل زوال
 در آن بقدر ذرات است بجهت سهیل موازنه و محاسب
 آن باین خطاب حدیث سابق نموده و بعد از آن
 در فقره ثانیه بجوم این حکم در ازمنه طرفین آن نیز تصریح
 فرموده و حاصل این در فقره بسیاقت ترجمه اینست
 که چون زمانه شود که در آن زمان ظل زوال قات است بقدر
 یک ذراع باشد بشود مجموع وقت ظهر از اول تا آخر بقدر
 زمانه شدن ذراتی از ظل زوال قات و میگردانی
 که مناسط وقت مذکور بود در زمان خطاب حدیث سابق
 بقدر ذراتی از ظل زمین و ثانی چه امتداد است آن
 قات باین ذراع بسیار نزدیک به بعد بسبب سرعت
 حرکت ظل که تا هر روز در آن خلاف این و عمده چنین
 چون باشد ظل زوال قات کمتر از ذراتی باشد بجهت
 مذکور کرده و محصور بشود بقاعده معروفه ذراع و در این
 بسبب شتر که این ازمنه در درازی روز هر
 الجمله و عدم احتیاج باین از حدیث سابق مستفاد شد

۱۶۶ از عمل مضابط قات و قاتین بسبب کوتاهی و قوت ذراع
 در این ازمنه از کجایش اعمال مطلوبه در آن نسبت باین باب
 بطول و اصحاب کسالات و بعد از بیان این امر است توضیح
 اختلاف ازمنه نسبت باین و در مضابط بجهت تاکید مضابط
 اینها نموده که اینست نسبت قات قاتین و ذراع
 و در این که در تجدید وقت ظهر و عصر از اهل بیت
 عصمت مآثور و در میان اصحاب ایشان مشهور است هر او
 نیست که بیان زمان هر یک از این مضابطین بطریق
 که مذکور شد اشاره است بجهت تنفیذ مقتضای آنها
 و است و است بطریق جمعیان احادیث مختلفه الطوار
 در تجدید وقت مذکور را جدا جدا بعضی از این احادیث
 تفرق اقوال فقها و اختلاف فتاوی ایشان و بسبب
 غفلت ازین طریقه در جمعیان آنها با دفع بعضی از توهمات
 متعلقه باقیام بعد ازین مذکور خواهد شد ان شاء الله
فصل بدانکه پیشین طوی رتبه است
 قات را در مضابط قات و قاتین بر قات ظل قبل
 کرده نه بر قات شاخص چنانکه ظاهر و مشهور معمول بسیار

۱۵۷
فقههاست چه در ترمیم تصحیح نموده اینکیم اذ در محامات
معبره در وقت ظهر است که فی زاید باقی اول
که عبارت از ظن و التمسک و بی غیله است
بر ویت بر سر که در وقت شمس شده و دلیل اینها حاشیه
است که مانا در سستی از انجیل از ان امکان تطبیق ظاهر
فقره فاذا کان الزمان یکون فی سبیل القاعه در اما کان
الوقت در اما منظر القاعه را بر غیله کافه نموده و متوجه
عدم علامت و موافقت سایر عبارات آن با غیبه نیست
چه بعد از تأمل در سابق و لاحقین چنانکه مذکور شد ظاهر شد
که این فقره بعنوان تمثیل و کوه است توافق آن با مطالب
اتفاق است که تمثیل ظن زوال قاضی می باشد نصف در این
یا ذراع و نصف نیز واقع می شود همان در فی زاید بر آن قدر
ذراع و در همین از ظن است مذکور می شود و لایق فقره
بعد از آن که قدر نصف ذراع یا ذراع و نصف که ظن
زوال است و چند دالات بر غیله موقوف می شود بلکه مرجع
در خلاف آن می شود چنانکه فقره بعد از آن بالفعل محبت
در خلاف آن میسر این دلیل این فتوی در غیله محال

در غیله محال
در غیله محال
در غیله محال

تجرب

۱۵۸
تجرب ابرو و نیز خا از قبیل است که حکمت علی و مختلف
نقل این است که این غیله که در و از دالات و عدم دالات
این روایت بر آن مطلقا ساکت است و در آن با سوال
و تامل محال این معنی که در قبله رجاسه است و معارضه
با جاذبه روایت که درین سعدین محال از باب عبد الله که
اذا و در ظن مشکک فصل العبد الکفالمو و با آنکه حکمت که درین
اینها نیست گفته شده که در و از ظن و مقام مطلق ظن است
و زاید بر همین اعتبار که در آن با قاضی شافعی مطلوب
در مقام ثبت نیست و اگر چه در شیخ خود و خلاف بر فی زاید
بر این کل که در بعنوان الزام بر مقام لغو و تحقیق مفاد مجرم
این روایت بعد از این خواهد شد و نیز درین قبلیست
شیخ بهاء الله و جمل المیزان و جود استیادگی و دفع
اصل مطلب شیخ در غیله و مقدار و معارضه عقیده آن از آفتاب
اقتضای فاشش در وقت با قاضی فصول بلکه استندوم
کوتاهی وقت از قدر عبادت و درین عبادت کی غلظت ال
و خلوص عبادت از وقت در زمان اعزام آن در بعضی
مواضع در مقابل استدال این روایت که معتد علیه

علیه است همین بمباله طعن در آن بصفت کند و نه بدست
 متن و قصور لالت قناعت و بیان نگردد است که نه است
 آن در کجاست قصور لالت آن از چه جهت است و بجز اینها
 است که تحقق خطی نه قدس سوره و بجز اینها پیش نه بود است
 عود و در محبت آن استدل کرده است بر و آیه زاره از راه
 جعفر عود که در تهذیب باین عبارت مذکور است که آن حایط
 مسجد رسول صلی الله علیه و آله کان فاته و اذ امیر من پیش از راه
 صلی الطهر و اذ امیر من فیه و راعان صلی العظمی قال آیه ری
 لم جعل الذی و الذی راعان قلت لم ذلک قال لکان لنافه
 لکسان تنقل ما بین رة الی اثمل لک ان بقیر العفر و راعا
 فاذا بلغ فیک و راعا است بالفرفیقه و ترک التافه
 و اذ بلغ فیک و راعان عبارت بالفرفیقه و ترک التافه
 و پیش نه بهانه رة الله بعد از نقل این در حیل المیتین گفته که
 این استدل منی بر بجان آمیت که قامت درین روة
 یعنی در آن بابشده چنانکه در بعضی اخبار و او شده بعد ازین
 در وقت این گفته که هر علیه آن ملک الاجنار مع ضعفه
 یقتضی فی القاهه بالذراخ اما وقت علی ان قوله فی اخر الحديث

فاذا بلغ فیک و راعا یکنان المراد بالهسته فاده الالسن
 و باندک تامل معلوم است که در وقت این استدل احتیاج بهینها
 نیست زیرا که بر تقدیر اینکه حالت و اینها مغیر و راعا باشد
 نیز این استدل لال بر غلط است چه معلوم است که
 که مراد از فیه فی زاید حایط است چنانکه فقره لکسان تنقل
 حرکت در آن پس رعایت مماثلت با قدر است خفیه
 نقل زوال که در هر دو رة راعا و بیهت بر یک نیست
 اتفاق دارند بر طبق احادیث صحیح بر یک بر یک در معلوم است
 بر هر سوای معرب و رة و وقت در و اول وقت آخر
 و اختلاف ایشان در تقیام و رة و رة است اول وقت
 و رة اختلاف ایشان در تقیام و رة و رة است اول و تعیین
 و تجدید این و رة وقت نسبت به هر یک ازین صلوات و
 تفصیل این و رة است بنا بر معرب و بعضی احادیث
 خواهد آمد دوم و اینکه یا اول منها وقت فنیات یعنی حال
 آن و رة وقت اجرایی نقصان است اول یا وقت
 اختیار و رة وقت ضرورت و رة است مختار سیه یعنی

۱۴۱ و این جنید و ابن ادریس و غیره متاخرین اول و غیره متاخرین و این
 ابی عقیل و ابی الصلاح و ابن البراج آخر است و همانا عده نخست
 برین اختلاف صحیح عبدالله بن سنان باشد که سمعت ابی عبدالله
 یقول لک صلیق و قسان و اول الوقت افضل و سلسل حد
 ان یجعل آخر الوقتین وقتا لانی عذر من مله چه عکس اول
 این حدیث موید اول و ظاهر آخر موید آخر است و وجه توفیق
 میان این دو فقره باینکه اولی عکس اولی است که مراد
 از آخر بقرینه اول که از جهت اسم تفصیل دلالت بر شهرت است
 در اصل تفصیل و در غیره از مطلق نیست بلکه نفی حوازی
 خالی از کراهت است و باینکه اولی عکس اولی است که تفصیل
 تفصیل و وقت آخر بقرینه آخر حدیث بسند معتبر است
 نه فقار و از کلام شیخ بهار و الله و جعل المیزان ترجیح
 مایل باشد تا بر اول مفهوم میشود و این محل تا مامت
 بلکه ظاهر حکایت است چه منع صریح از آن کتاب بعضی کلمات
 باعتبار شدت کراهت و در قرآن و احادیث شایع
 است و اما تجویز اختلاف تفصیل که مراد از آن تواتر
 آخر است بحسب شدت و ضعف اکثریت و تقدیم آنرا

یک

۱۴۲ یک عمل نیست یک شخص در دو حال که در هر یک از اینها
 از وقت نشسته باشد یا ایستاده باشد یا در حرکت باشد
 آن بر وفق مأموریه مقدم نباشد باینکه مقتضای تفسیر حسن
 و توفیق عقلی که اتفاق فرقه محقه است و رعایت اشکالات
 و توجیهی که در مقام از جانب طایفه ثانیه جایز میسرند از
 فرق میان معلوم اول و وقت و وقت اول احتمال عمل افضل
 در حدیث بر اول است و در حدیث بسند معتبر است که مراد
 از اول بعضی از روایات و متفق علیه طایفه ثانی است اگرچه اول
 خالی از مضمور است و اینست اما بعد از ملاحظه و یکبار این سنان
 از ابی عبدالله عاک که لک صلیق و قسان و اول الوقتین افضل
 و وقت الفجر جبین نیست و الفجر الی ان یخلف العشاء و لا ینفخ الفجر
 و کس عدا لکن وقت من شغل و نسبی و در هر دو اقامه و وقت
 المغرب جبین است و شکی نیست ان شب یک کلام و سلسل حد
 ان یجعل آخر الوقتین وقتا لانی عذر او علیه و باعتبار احوال
 افضل بقرینه ثانیه مدغم است و نیز باعتبار فقره و لا ینفخ تا موید
 طایفه اولی است و تکلیف که از جانب طایفه اولی ممکن است
 و مثلاً اینکه شاید اضافه در آخر الوقتین بغير خبر شیخ الوقتین

و این کلام
 در حدیث
 از ابی عبدالله
 علیه السلام

یا احد او قیاس باشد پس حاصل منع این شود که جایز نیست
 احدی که جزا آخر جمیع وقتین یا احدی را وقت خود بگذرد
 که مقتضی آن باشد نسبت بجزا آخر وقت اول خلاف اجتماع
 نسبت بجزا آن موافق مذکور است لکن اینست
 تصویر خلاف و غیر مستند فنین و در مقام قیاس
 کجی توجیه لفظ آخر در آخر روایت اولی با آنکه با قبل
 آن در افاده معنی مقصود قیاس محتاج با آنکه با قبل
 چنانکه گوئیم بدل لفظی در عذر یا عطف است و عطف
 تا این مختصیر بعد از قیاس باشد چنانکه حکم مذکور است
 مخصوص علیه غیر منضم از جمله سایر عذر یا گوئیم که مراد از آن
 است که مرجع اطلاق لفظ بر آن توان کرد که عطف است
 عذری معتبر است که مستند باشد بسببی که حساب و منعی
 منصوص مانند مرض و سفر و در نسخ کافیه در مقام لفظ آخر
 غیر عطف منصوص است و جناب معنی که است و در نسخ آن
 بنابر آنکه عطف عین جمله غیر مهمل و بفتح آن غیر که در است
 و توجیه ذکر کرده اند و منظور است که این لفظ و اصل کسر
 احادیث نسخ بدل لفظ فر عذر یا لفظ الا فی عذر بوده که کتاب

از روی

از روی غفلت یا جهل جمع کرده اند و تریه میان عذر اول و وقت
 اخیر اگر نزدیک راوی محمول شود موید اینست و الا موید
 احتمال حذف عطف یا توجیه دیگر از تحریف کتاب است العلم
 عذر آنکه اولیت و آخریت در وقت اول و وقت
 اخیر اعتبار میان جبرئیل علیه السلام است باین دو وقت
 در هر بار چنانکه در کافیه و تهذیب مرآت پس لازم نیست
 که در هر صلوات وقت اول مقدم باشد بحدیث زمان
 بر وقت اخیر چنانچه برین ممکن است که مبدأ وقت اول صلوة
 عشا مثلا سقوط قمر مغربیه باشد و زمان مقدم بر آن
 که از فرض صلوة مغرب تا سقوط قمر مذکور است از جمله وقت
 تا آن باشد چنانکه مذکور است بعد از آن مذکور
 خواهد شد لیکن در بعضی احادیث مانند آنچه از کافیه از باب
 عبادت مراد است که لکل صلوة و قیاس اول الوقت افضلها
 مراد از قیاس وقت اول وقت اخیر نیست بلکه اول و آخر
 وقت اول آن مراد است و حاصل آن اینست که وقت
 اول هر صلوة با اعتبار وسعت شمل هر دو وقت است

۹۵
 که اجماعاً مقدم باشد بر دیگری بنابرین اولیت و آخریت
 و در وقتین با اعتبار تقدم و تاخر زمانیت و هر دو از جهت در هر حال
 اول و آخر اول وقت اول است که افضل از آخر آن
 چنانکه از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت که علم آن
 اول الوقت ابد افضل فعل الجمله ما استطعت و این نیز قبلاً است
 لفظ و وقتین بر احادیثی که مشتمل بر استثناء هم با جود است
 مانند آنچه در کافی از ابی جعفر علیه السلام روایت که آن لکل
 صلت و وقتین غیر المغرب فان وقتها واحد چنانکه در محل خود
 مذکور خواهد شد است و آنکه شش غلای ربه الله
 و بسو و بنابر ظهور اولویت یا اولالت و روایات ضروری
 نیز درین باب ملحق بعد از نخست انواع انرا پنج مقرر
 باین تفصیل کلام کافر و ملحق حبسی و طهاره و حایض و افاهه
 مجنون و مریض علیه و انواع عدد را چهار باین تفصیل مقرر و مریض
 و مریض و شغلی که ترک آن سبب مرگ دینی یا دنیوی باشد
 و در وقت بعضی فقرها نیز مانند وسیله این مقرر و فقرها نیز
 مذکور است و تحقیق اینست که اگر این مقدمه مستند شرعی باشد

کلامی که در این باب
 در کتاب الفقه
 در باب اول

مفسر

۹۶
 مقصود از آن تمیز است نه حصر و اگر باعتبار استمرار باشد تمام
 نیست زیرا که بعضی روایات غیر از اینها نیز درین باب است
 مانند شیخان و سواد نوم از جمله انواع ضرورت نسبت به صلیت
 صحیح و در وقت این نشان گذاشت و در وقت دیگر
 او از حضرت ابی جعفر علیه السلام بعضی از اینها نسبت به صلیت و غیر
 و مثلاً مذکور است باین عبارت که آن نام رجل و نسبی
 ان یصلی المغرب العشاء الاخره فان استطعت قبل الفجر قد
 یصلیها و ان حاف ان تقویه احدھا فلیصلها العشاء الاخره
 و مانند شدت که ما از انواع ضرورت نیاز ظهر که در وقت
 زراره است باین عبارت که سالت ابی عبدالله علیه السلام
 عن وقت الظهر القیظ فلم یجبه فی علمی ان کان بعد ذلك
 قال یوم بن سعید بن ماک ان زراره سالی عن وقت
 الظهر فی القیظ فاما اخره فخرجه عن ذلك فاقرب منی السلام
 و قل له اذا کان ظلمت ظلمت الظهر اذا کان مثلیک
 و فصل العصر بیان این است که نهایت وقت آن ظهر
 و رتبتان بنابر اصل سابط و زرار و در وقتین چنانکه
 گذشت و در جمیع تفصیل بنابر اختیار شش معین و یا الصلوات

۱۴۷ شیخ طوسی در نهایی چنانکه خواهد آمد است که فرموده است
 بعد چهار قدم شود که عبارت از دو و ز ر است پس امر
 که گفت ز ر از ده را بتاخر ظهر در شدت که تا زمانه
 که ظلال او مثل او شده که عبارت از هفت قدم است قدم
 و اولی ظهر است بعد از انقضای وقت اول آن بعد از آن
 ریزان شدن سه قدم از فی شب اگر کم او از ظلال شمس باشد
 بر طبق مقیاس شیخ رفته و خلاف علامه علی رفته است
 و در مختلف چنانکه در فصل سابق مذکور شد بلکه از آن
 بمقدار ظل زوال تابستان و مدینه یا کوفه که البته کمتر است
 قدم است نباید احتمال اگر کم او از ظلال شمس ظل زوال و فی
 ریزان باشد و هر قدر این یکدست می باشد بر جبهه شدت
 که ما و از آن تعیین اول یا آخر وقت و نیست یا وقت
 اختیاری ظهر نیست پس شیخ طوسی رحمه الله و نهضت
 بتاخر وقت بر یک مناط آخری وقت اختیاری ظهر است
 که سایه هر چه مساوی آن شده و بتجرب شیخ بهمان رفته است
 و جبل المیتین ازین یکستدال اینجه که اینجه است محبت
 و در کتب ابتدای وقت مذکور است آنها ای ان و آخر آف
 و در کتب بیاض و نهضت و نهضت مذکور است

شیخ طوسی رحمه الله
 در کتب بیاض و نهضت و نهضت

۱۴۸ بکمال اشکال اینجه است اینجه که یکس قایل این حد نیست
 پس آنچه این مقیاس بلدی که ظن زوال در آن و رجال
 فیضی قدم باشد تا بعد از ضم دو قدم از فی ریزان که اول ظهر
 نسبت بنافه که از هر یک و شمس شود پس یکستدال این است که
 محل بسیار بعد است محلی مبنی بر فعلت از عبارت صدر
 مذکور است نسبت بکمال ز ر از ده چنانکه بیان شده و مثل
 این رعایت و درین باب از حضرت رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم و است چه صاحب کتاب المغنی در مختلف
 الحدیث اول و است کرده است که این است که است
 که ما و در وقت تعویق ظهر بعد از آن وقت مقرر آن
 از آنوقت که در قبول کند و بعد از آن گفته که در و دینی
 و یکستدال که اینجه است سه رفته است ابو بکر الصدیق فان شده
 لظمن فی جهنم پس در وجه میان این دو و است
 و سبب تاخر درین وقت گفته که چون اول وقت
 رفته ان الله است آخر دعواته چنانکه مر و نیست و غفور رب
 بر تقییر می باشد بر رسول الله صلی الله علیه و آله که یک این تقییر
 مشهود و لکن آثار خدمت حضرت فایز میگرداند این است

۱۶۹
 منتهی شده و بعد از جدا شدن از حضرت ابوجهمه توبه فرمود
 امر بامداد که در کوفه اسبی بفرستد و آنرا بفرستد که این و جهمی است
 بر تاج زمان صدور روایت نماید از آنکه حضرت بر زمان استقامت
 مذکور این سخن را چنانکه است و بنابرین احتمال ممکن است که گفته
 در تاج این رخت از آنکه حضرت در میان دست
 این اشعار عباد الله و اگر اینهاست وقت یکشنبه تا بعد از
 سهیل این زمانه چه میفایند بجز تاج زمانه فریفته که بعد از
 معرفت افضل فریفته است از وقت اول آن حضور
 نسبت بجز از احباب که ظاهر متعلق تکمیل و تکلیف ایشان
 بفضایل باشد قطع نظر از حکم شریعت و آنرا بجهت رعایت
 حکمتها و مصلحتها عقیده بر مستحسن است و مهم بقدر
 تواند بود که تاج حضرت ابی عبدالله علیه السلام در جواب نهاده
 درین باب ارباب علمای باشد با کفر است و نیز تواند بود
 که مقصود ازین تاج آن باشد که در زمان ترویج اطلال
 بر خصوصیت حال در آن وقت او در نقل شده اند
 حاصل نموده موافق آن حدی در تعویق طلب بجهت او
 معترضه و از تیر امر ظاهر شده که توجیه تاج حضرت

مذکور محتاج نیست بجلال آن ترقیه از بعضی حاضران چنانکه در بعضی
 المقتضی مذکور است بلکه احتمال تقیه و تقیاض بسیار میسر است
 چه ظاهر است که مخالفین بنابر شیعه صحبت را ایه بر او
 است بناطاج و از آنکه استجاب تعویق ظاهر و شدت کربا
 از آن و درین باب میفایند و درین باب از جنبه فرق حضرت
 میان آنکه این اثر در نهایت بعد از آنکه امر مذکور را در دست
 مذکور بجهت افاده معنی تعویق و تأخر موافق مذهب حدیث
 مخالفین بدخول در بر دو انگار که می موافق است کرده
 گفته و قیام صفا صلواتی اول و قیام من بر و آنها در موافق
 و در موافق قول حدیث در من لا یخفیه الفقیه و در تقیبه
 معویس بن وهب از ابی عبد الله علیه السلام که آن المؤمن یا ابی
 صلی الله علیه و آله الخ لصلوة الظهر فیقول له رسول الله
 بعد و ابرو چه بعد ازین گفته است قال مصنف هذا الكتاب
 نیز نقل شد و اخذ ذلك من البرید و در بعضی نسخ از البرید
 پس لالت این دو عبارت ازین دو کتاب مفهومی
 مایشود که در حدیث بنوی جمله امر دو بالصلوة یا ابی و
 بانظر بنابر اختلاف روایات نزد مخالفین مجول بر تعویق

۱۷۲ یصلی فی الصلوة کما کان واقعه است که گذشت و فرق با جمالی و تفصیلی
 الا در کسم رسول آنحضرت بر زاده که در اینجا عمر و بن سعید
 و در اینجا ابو بصیر است و این اختلاف مستند به تشابه بعضی روایات
 بلکه نه چو بجز از یک شخص است با هم و گنیت یا که در آنحضرت
 و در شخص تبلیغ این امر مامور شده باشند و احتمال تقیه در
 سکوت آنحضرت از جواب زاده چند آنکه در اینجا بصیرت
 بوده و در اینجا بصیرت دارد و در جواب بروقی سوال زاده
 و در اینجا ان بود که مراد از لبر و تعلیمات تقوی و پس از آن
 در این و در این است که در این باب اصل است منافات ندارد و
 اظهار این معنی با فرض حقیقت بعضی معنی منافات نیست و بنا بر این
 حضرت زاده در توفیق مذکور به وسط بعضی است و آنجا
 دارد که آنکه از سبب کلام او در این سوال استنباط کردیم
 که شدت که مانع است از جواز است و دیگر آنکه اصل او در این
 و نه است که شدت که ظاهر و در حقیقت بر طبق فیه فی العین باشد
 و در این و رعایت این نوع مصلحتها از آنکه هر علمیم السلام
 در طریق اعمال ایجاب تحکیم است و در خصوص همین مسئله
 در کافران حضرت اباعبدالله مر ویت که در جواب کسی که طریقت

آنحضرت

آنحضرت عرض کرد که بنا و خلت المسئلة بعضی ایجابا یصلون العصر
 و بعضی یصلون الظهر فرمود که اما آخر تمام میند او صلوا علی
 و احدی و قوا فاحذروا بهم و بنا برین گفتند که آنچه در استخبار
 از محمد بن حکیم است که سمعت العبد الصالح و سول یقول ان اول
 وقت الظهر زوال شمس است و قتها قاته من الزوال و اول وقت
 العصر قاته و قتها فاستان قلت فی الشنا و الصیف سوا
 قال نعم درین قبلی که شبیه به یقین است و است که درین باب اصول
 مناسط وقت و زوال و در این است که درین باب اصول
 مقرر و نیست عملی است و قایتین مخصوص شناسات چنانکه
 سبق ذکر باینست منافات نباشد و نیز زوایت عبد بن زاده
 که در همان کتاب مذکور است که قال سالت اباعبدالله علیه السلام
 وقت الظهر قال زوال بعد الزوال علی است و الاستاد الصیف
 سوا قال نعم از آنجه که مراد از اول وقت است آنکه کلام
 منافات ندارد و اول وقت است
 اصل در جمیع صلوات موقت است که در وقت مقرر خود که زاده
 شده پس در بعضی از نو افل که گفته شد بجز آنکه در این است
 خود مر ویت شمس و پیش غازی و دیگر از غازی و اول وقت

۱۷۵ بعلم باطن دخول وقت آن جایز نیست و این متفق بر آنست
 فقهاء است بکراهت این اوست و بعضی او را جایز از این رو نظر
 نموده اند که سائر فقهاء به اوقات بجز این اوقات قبول تقدم آن
 کرده اند مانند نماز شب بجز یک ساعه که خود وقت آن در وقت
 خود و اشته باشد چنانکه اگر در وقت و مانع از اقامه در آن
 شب باشد آنرا بخود و اندر در وقت مذکور در آن وقت
 این اصل مطلقا اعتبار نکند و در آنجا که در هر غازی که در وقت
 دخول وقت در آن مقبرست یا بخمس فصل طری دخول
 در آن کاهیت مطلقا یا بر تقدیر یا بر غرض از این و مانند آن
 آن کاهیت مطلقا و موید احوال درست حکم مطلق
 روایت اسمعیل بن رافع از ابی عبد الله این عبارت
 که او اصلیت و است بری اندک وقت و علم بر وقت
 دخول الوقت و است نه الصلوة فقد اجز است حکم چه اگر
 کافی غیور غری توانست بود مطلقا باین قاعده مشهوره
 اصول که نهی و عباد استندم فساد است و اینها
 طوسی عسلی و مبسوط طری طلق آن فتوی داده و گفته
 و آن داخل در نماز یا باره غلبه و فرطه و هر چه دخل وقت

۱۷۶ و موافق شنی منها فقد خیر و موافق شنی است هر چند که در نهاده
 میان علم و طری و در مقام کرده که لا یجوز لاحد ان یجس
 فی الصلوة الا بعد حصول العلم بدخول الوقت او غلب
 است غلبه و آنکه موید احتمال است اینک روایت مذکور را
 شیخ کلینی قدس سره در کافیه در باب وقت الصلوة
 فی یوم الیوم و الیاء نقل کرده چه این معنیست که در وقت
 نزد او محسوس هر صورتی که در تحقیق علم دخول وقت
 مانعی باشد از دلیل عقلی که حکم عقلی بر مقرر
 مختلف از جایز شیخ و حدیث بعد از نقل است دل و بر این
 مذکور روایت مذکور تقریر کرده که ولا یمور بالاجول
 فی الصلوة عند الظن اذ مع الاستیفاء لا یجوز التکلیف لک حال
 تکلیف بالاطلاق فی تحقیق الاجزاء مستفاد میشود که اعتقاد
 در وقت که شیخ نیز این روایت را بر معنی نقل کرده است
 و فتوی او نیز در مبسوط محمول بر نیست و بریدی که از نقل
 شده و در نهاده منقذ و درین مینست سیر با عقاده و در
 شیخ معینده است نیز اینست و مسلک سایر روایات
 نیز که موافق است این را و در غلبه یا شیخین که کرده
 مانند این برای این اوست و بعضی خواهد بود و حال

۱۲۴
 تخفیف روایت مذکور بصورتی که مذکور باطل است
 کبریا عین از ارباب عبد الله که در استنباط این عبارت
 مذکور است که قال قلت انی صلیت الظهر فی یوم غریب
 ووجدت فی صلیت حین ذوال الزهراء قال فقال لا تعد واما
 تعد از جهت تعدید یا نه میگویم اگر چه در بابی النظر فی الجمله قوی
 میشود اما چون این قید در کلام را روایت شایع است
 این مطلق برین معنی بدیهه است و مقصود از جمله اولی
 درین روایت عدم احتیاج با عباد و از این جهت چنانکه
 شیخ باین تصریح کرده است نهی از تکرار و استمرار
 ترک توافقه و اقتضای فریضه است که فتاوی مسائل دلالت
 بر آن دارد و اما احتمال ثالثی که عدم اعتنا بر غرض است
 درین باب اصلا معلوم نیست که موافق قول احدی
 از فقها باشد و عبارت که از این چند منقولست که در
 لثک یوم الغیم و لا یفره ان یصلی الا عند تقیة الوقت
 و صلوة فی اخر الوقت مع الیقین فی صلوة فی اول الشک
 خالی از اضطرار نیست و ظاهر اول آن موجب حرجی
 ظاهر نیست با کثر مکلفین خصوصا در اوقات ضیق و مستلزم

۱۲۵
 طرح احادیث بسیار است مانند اینکه گذشت و آنچه از ارباب معتدله
 مرویست بطریق معتدله و باب احتیاط و در وقت ظهر
 روز را بر نیکو از یک خرد و امثال آن و قطع نظایر
 روایات که شکی نیست عقل و صورت معتدله تحصیل علم میکند
 چنانکه در اصول شریعت است و صورت نعمت آن در دفع این
 احتمال نیست پس قیاس و در روایت تحصیل این رایج است
 خواه بجهت توقف و رجوع کردن آن چنانکه از کلام ظاهر
 مفهومی میشود خواه بجهت خلاف آن با سایر روایات و از هر دو
 اخبار در صلوة که بعضی از آن در خارج وقت واقع میشود چنانکه بخیر
 سید مرتضی است قدس سره و بر وفق فتاوی حاصلین الحجاب
 و تحقیقین کثیران و خواه بجهت عدم صلاحیت معارضه روایت
 مذکور با اصل قطعی که وجوب حواشی غول الاصل تصریح بآن
 باین غرض مستلزم پیش ازین نیست که بعد از ظهور خطا ظن
 و وقوع بعضی از صلوة در خارج وقت اعاده لازم باشد و این
 باحوال اعتقاد بر ظن در بعضی از اوقات و از هر دو صلوة
 که بر طبق آن واقع شود مادمی که خطا آن حکم نکند مضافا
 نداده و جواب ظاهر حتی در مختلف از کشته الی خطا در خارج

مذکورین که در کتب سابقین است که این الاخر را احاطه تحقیق است
 سبب و هوای الظن فاذا ظهر کذب استغنی و بقیه علیهم السلام
 کما لو فی غیر العباد من حیث در آنچه مذکور شد و اما در حقیقت
 در حدیث در مضایق الفقه بعد از ذکر شهرت درم جواز اعماد برین
 و این باب که با عدم قدرت بر تحصیل علم و تفریع عدم اتمام
 و غیر اینهاست و در اخبار عدل و اعدای اذن بحدیثی که مودن
 عادل باشد بر آن گفته اند ظاهر کلام المحقق در المعبر جواز التویل
 علی اذن عدل و اعدا اما اخبار العدیین او او انها ظاهر
 جواز التویل علی عدل و ان قدر علی العلم فالعلم الشرع من اجل ذلك
 و در هر یک جواز اعماد بر شهرت یا اذن عدل و اعدیین
 با قدر است بر تحصیل علم اصلی دیگر است در این باب از اصول
 مستنبط از روایات پس اگر افاده سخن نرنگند بجز این جهت
 معارضه با این بهمین که در کتب و نازل منزله علم تحرره عقل بر طبق
 آن جایز خواهد بود و محقق اینست موقوف بر جمع روایات
 و تفتیش وجه دلالات و تأمل و اطراف و معارضات
 انهاست که این باب این تحقیر نیست و مسلک احتیاط معنوی
 که بجز خلاف احتیاط و طرف مقابل نشود و در باب این است

والم حاشا فی تتبع الکتب
 و در میان دلیل مسلم خلافی نیست که بعد از وقت اول ظهر تحقیق
 ذوات انما یستلزم آن چنانکه عقرب ظاهر خواهد شد محل خلاف
 علی است و آنچه از تتبع اخبار و آثار ائمراطهار علیهم السلام
 ظاهر میشود نیست که زمان افضلیت آن و جمع ایام سال
 عدلیت که فی زمانه بعد یکدیگر باشد که بعد از وقت اول و دوم
 غیر و در بعضی شایع است و چه آنکه نافله آن روزه که روزه
 شود تا زمان او از فیه بر و الی غیره کمتر باشد و در مرتبه
 افضلیت بحال اقرار است چه چنانکه مقصود از اصل تأخیر
 تأویده نافله است منظور از تقدیر بذراع و کمان رعایت
 عدم تأخیر فاشترک بحسب تقریر و لهذا وصول بقدر
 ذراع از وقت نافله او نهایت زمان افضلیت فیه نیست
 اما زمان اصل افضلیت آن محتمل است تا آنکه فی زمانه
 بقدر در تعیین شود و این نهایت زمان افضلیت است
 فیه هیچ است و اما و تأمل و دلیل افضلیت آن مکرر و ایامی
 که سبب کوتاهی روزه و رسم است هر که محل اتفاق آن با تقدم
 و اقل و ادب با و است بجز از تکلیف و در زمان

۱۸۱ و در این بین نه الحاق تقصیری داشته باشد مانند ازمنه ففصل
 که در این اوقات زمان فضیلت آن معتقد بود و در
 تا آنکه در این وقت شش خف شد و هر یک از این چنان
 خود خفته های وقت اول است که در باب اختیار را با خزان
 روایت و اما نکته ای که با خدا را و اضطراب وقت آخر آن
 محتمل است تا بعدی که بفریب افتاد بوقت نماز که او را که
 فریفته و در آن میسر باشد و هر یک از اینها است و در
 روایت و ۵۵ است و آنکه هست اما از قبل و لا یطلب
 اولی الفضلیت زمان در هست مطلقا و روایت جدید
 زرا است از ابی عبد الله علیه السلام که در آخر فصل
 تابع مذکور شد و هر یک بود در یک فصل و وقت ظهر و روایت
 بعد از زوال خواجه و در خشتان خواجه در تابستان و از
 موافقت و مویدات این روایت زرا در این باب
 جعفر علیه السلام که در تہذیب باین عبارت مذکور است که سالت
 عن وقت الظہر فقال ذراع من زوال الشمس و وقت العصر ذراع
 من وقت الظہر و ذلک اربع اقدام من زوال الشمس و روایت
 یعقوب بن شعیب است از ابی عبد الله علیه السلام

که در این

۱۸۲ است و باین عبارت مذکور است که سالت عن وقت
 الظہر فقال ذراع من زوال الشمس و روایت زرا در وقت
 از ابی عبد الله علیه السلام در همان کتاب که قال وقت الظہر ذراع
 و روایت هر یک از زرا در و فیصل بین سالت و یکم بن
 و محمد بن مسلم و برید بن معویہ است از هر یک از ابی جعفر و ابی
 عبد الله علیه السلام در همان کتاب که سالت عن وقت الظہر فقال
 ذراع من زوال الشمس و فیصل بین وقت الظہر بعد زوال قدامان
 و وقت العصر بعد ذلک قدامان و در تہذیب سالت عن وقت
 برین تہذیب است که و ذلک اول وقت لای ان فی اربع
 اقدام العصر و نیز در همان کتاب از ابن مسکان منقول است
 که و جعفر بن محمد بن ابی حمزہ و ابی حمزہ بن خالد و ابی یونس
 المرادی و حسین بن عبد الله بن ابی یعقوب و غیره و در
 منہاج و نیز روایت جلی است از ابی عبد الله و در همان
 کتاب که کان رسول الله یصلی الظہر ذراع و العصر ذراع
 ذلک و انما جعفر بن طاہر روایت غیره قریب است
 برینکه آنچه در باب سالت عن وقت الظہر مذکور است روایت عبد الله
 بن سنان از ابی عبد الله علیه السلام باین عبارت که و کان جزاره

۱۸۴ قبل ان یظلموا کشته و کان اذ کان الغزو اما هو قد مر یض
 غرض علی الظهر و اذ کان ضعف ذلک صلی العزم و کجه در نیند
 بروایت زراره از ابی جعفر علیه السلام باین عبارت که کان
 حالیکه سجد رسول الله صلی الله علیه و آله کان محنت کان
 اذ امض فرقیه ذرا صلی الظهر و اذ امض فرقیه ذرا کان
 صلی العزم مروایت مروی از آن است که وقتی کنی خا
 نه کو بگذر و زاری که موافق خوانگاه بر نماند و است میبندد
 با دو جنبه ان اتقوا نمان طهر را با طهر بر کرده بوده نه
 انکه بعد از آن شش و در آن میکرده باشد چنانکه مبتدا در
 بنین است تا لازم نیاید که در وقت آن از آن نماند
 و بخوان زمان افضل است بجهت آنکه گویند خفیه است
 قدر و افضل آنکه نماند تا فی اویا انتظار طبیعت
 اصحاب تدارک این قدر تا آخر میکند بلکه با جفا رعایت
 این فصل افضل است یا گویم که بعد از زمان گذاردن چهار
 رکعت فرقیه نیز از زمان شام و داخل زمان افضل است
 است و قل احادیث سابقه نیز برین معنی ممکن است بلکه بعضی
 از احادیث آتی در مکرر در آخر وقت نافه میاید است

بلکن

۱۸۵ لیکن از احوال سفر از عالم فترت که فقیر است که خود را پیش
 مستعد میشد که عمل اول نماز ایشان معین است و پنج
 در تمهید و استیصار از تقدیر بنیض مروایت که قال
 کتبت اسال عن اوقات الصلوة فاجاب ان اوقات
 الشمس فصلی بجهت و اجاب ان يكون فراغک من الغریفة
 و الشمس علی قدین ثم مکمل بجهت و اجاب ان يكون فراغک
 من العزم و الشمس علی اربع اقدام موافق این محکمات العلم
 عند الله **و** از جمله ایل و طلب است که تعبیل نافه و تیر
 او در فرقیه است مروی و پنج محار با است از ابی جده
 که در استیصار عبارت ان میت که قال سال ابی جده
 علیه السلام انما احاطه فقال ان اوقات الشمس من وقت
 لا یحبس منها الا سبک تطلوها او تقصرها فقال بعض القدم
 انما انقضی الا ان اذ کان علی قدین و العزم علی اربع اقدام
 فقال ابو عبد الله علیه السلام انفسه من ذلک اجاب ان ویرت
 و معین بن عبد الحاق است که سالت ابی جده الله
 عز و جل الظهر فقال بعد الزوال مقدم او کذا ذلک الیوم للعبه
 او فی السفر فان وقتها اذ ازلت ویرت معید ارجع است

کما فی الزمان لان فی زمان و ان فی زمان یصلی

عمر بن موسی السبائی از بن عبید الله که فرموده که در جمل از یصلی
و کعبه بعد بالک و لم یصل الزوال الا بعد ذلك للرجل ان
یصلی من اقل العصر ما بین الاولی الى ان یصلی اربعه اقسام
فان یصلی اربعه اقسام و لم یصل من النوافل شئنا فلا یصلی
النوافل و ان کان قد صلی رکعت فلیتم النوافل حریر
منها ثم یصل العصر و تواتر به و ان یصلی و یستبصر
از ابیه بصیر از ابیه بعد از اتمام و است که قال الصلوة فی
الحضر فانه رکعات اذ زالت الشمس ما ینکب بین ان
من یصلی الفکته فاذا اتممت الفکته رکعت بالبرقعة
کثیره صورتها بمشک که قبل از منی قدیم بعضی از نو افل
که در پیشه بمشک بر شافی مضمون این نیست بخانه بود
از جمله و الا لم یصل یصل که امتداد زمان اصل فضیلت
ظهر است تا جدی که فی مذکور بقدر و زرعین مشهور است
ابو ایمن که فی است که در باب اخر وقت الظهر و العصر و استیضا
باین عبارت مذکور است که سالت بالسبب موسی علیه السلام
متی یدخل وقت الظهر فقال اذا زال الشفق قلت متى
یخرج وقتها فقال من بعد ما یغفر ذلها اربعه اقسام ان

ان وقت الظهر یصلی قلت فمتی یصلی وقت العصر قال ان
وقت الظهر اول وقت العصر قلت متی یرجع وقت العصر
قال وقت العصری الا ان تغرب الشمس و کتب عمر و یبر
تفصیل فقلت لان جلا صلی الظهر بعد ما یغفر ذلها ان
اربعه اقسام لان عند کثیره مؤد لها فقال ان کان
تقد ذلك لیل الف السنة الوقت لم یقبل منه ان رسول
الله صلی الله علیه و آله وقت للصلوات المفروضة
او قاتا و حد لها حد و فی سنة الناس من غیره
سنة الوجبات مثل من یصلی و یصلی و یصلی و یصلی
و لیل و یصلی و یصلی که امتداد زمان فضیلت ظهر است
در ایام مذکور تا زمانه بعد رکعت ششم و است
یصلی است که مقصود از ان و فصل سبع تخرج شد
و یقطع نظر از دلالت مذکور بر ان اقل و یصلی و است
ذرا و در همین باب و آیات قاصد و قاصدین مانند است
محمد بن حکیم که در اخر فصل سبع با توجه کثیره شش و صیف
و در ان مذکور شد و است اقدم بن محمد که در تهذیب
و استیضا باین عبارت مذکور است که سالت عن وقت

و لا یصلی

صلوة الظهر العظمى كبرت فاة العصر و آیت اقدن علی راس
 الحسن که عبارت آن در نهید بآن است عبارت
 که ساله عزمت الظهر و العظم فقال وقت الظهر ادا است
 الشمس ان یجب الظل فاه وقت العظم و آیت
 و نصف الی فایتن و در آیت یزید بن خلیفه و کافی و نهید
 که قال قلت لابی عبد الله ع ان عمر بن خطه اما انک
 بوقت فقال ابو عبد الله ع اذا انکذب علینا قلت و کرمک
 قلت ان اول صله اقرها الله علی من علی و الله ع
 الظهر و هو اول الله عز وجل الی الصلوة لذلک الشمس فاد
 زالت الشمس لم یضیک الا سجدتک ثم لا تزال فی وقت
 لان ان یبر الظل فاست و هو اخر وقت فاد انما رجت قال
 وقت العظم علم نزل فی وقت العظم حتر بطریق دیگر و ن
 تخفیف که سیر نیست و تلفظ تا که در مقام مقصود
 با وجود وقع انها مقرب است که در نهید و نیز مناسبت
 قرب زمان امتداد و زامین و زمستان با امتداد
 قامت در زمستان از قرآن توه اعطال است تقدیر
 و نه حدیث طویلی که بر آیت عمار بن موسی السباغی از

که وقت یزید بن خلیفه
 که وقت یزید بن خلیفه
 که وقت یزید بن خلیفه

ابی عبد الله علیه السلام در باب نهید که وقت سجدت
 بر مطلب که اگر چیزی از داخل ظهر یا بعد از قیامه پیشتر
 ظهر بگردد ان بعد از غم قدم و تا آخر عصر حکم ان قد یکتدم
 جائز است و تعلیل این تفاوت باین عبارت فرموده
 که القدم بعد عصر و العظم مثل وقت قدم بعد عصر الاولی فی
 الوقت سوا و رویه قویست بر اعتبار مناسبت مذکور
 و در نظر مشایخ دلیل بر مطلب اینج که نهایت وقت
 اولی که از حدین مذکورین است محلی و آیت یزید بن خلیفه
 که گذشت بار و است فضل بن یونس الی الحسن الاول که باب
 المرافض بعد و خل وقت الصلوة و کافی باین عبارت مذکور است
 که اوقات الظهر بعد از غروب زوال الشمس اینه اقام فلا تعلی الا العظم لان
 وقت العظم و حل علیه و ای فی الدم و فی حننا الوقت ای فی الدم علم
 بخبر طبعی ان علی الظهر اطلاق وقت مخصوص وقت اولی و نهید
 مواقت باقی و در آیت یزید بن خلیفه که گذشت و نهید بن خلیفه
 و نهید بن خلیفه است و آیه بعد از عمار بن موسی السباغی که اول صلیت فی السفر
 شیخیه از الصلوة فی غیر و صلا فیه بنام و کما یلذ مقرا فی وقت
 اول ان جائز است و علی بن لفظ و حدیث بر وقت عام و تجویم

که وقت یزید بن خلیفه
 که وقت یزید بن خلیفه
 که وقت یزید بن خلیفه

۱۹۵ که بعد از چهارمین شب خورشید شود و آن وقت مضطرب است که ساد است و خورشید
 شده و آن وقت مضطرب است که ساد است خورشید شود و آن وقت مضطرب است که ساد است
 بطریق اجماع گفته که آن وقت است که ظاهر است که خورشید در آن وقت مضطرب است
 مرتفعی در سراسر و در میان و یاد آن فی مذکور با بقدر چهارمین شب مضطرب
 در وقت ظهر گفت و در غیر آن تغییر نموده که آن وقت ظهر است
 که ظاهر و مشخص مقدار که آن چهار رکعت باشد همانا مضطرب و در میان
 و در وقت فضیلت و در غیر آن آن وقت این چهار رکعت و آن وقت در سراسر
 گفته که آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است
 بجهت این که این است که بعد از آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است
 است که در آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است
 و سراسر و این دو رکعت و این دو رکعت و این دو رکعت و این دو رکعت و این دو رکعت
 مرتفعی و در میان و یاد آن فی مذکور با بقدر چهارمین شب مضطرب
 فی این مضطرب و در وقت فضیلت باقی است و آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است
 از قول مذکور و مفاد روایات که ذکر شده است با توجه به آن
 که هر یک از این فواید مستند است به بعضی روایات و در این است که هر یک از این فواید
 مساوی است به طریق جمیع میان روایات و در این است که هر یک از این فواید
 قاضی که درین باب است شده اند و در این است که هر یک از این فواید
 از طریق اشکال روایات و اگر چه هر یک از این فواید و در وقت ظهر است

مطلوب

۱۹۶ مطلقا و آنست که طبعی است که در آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است
 بیان طریق جمیع میان روایات و در این است که هر یک از این فواید
 اول اینکه این اختلاف یعنی بر اختلاف زمان گذاردن آن وقت ظهر است
 نسبت به بعضی در وقت ظهر و در وقت ظهر و در وقت ظهر و در وقت ظهر
 که خود و در آن بین ذکر کرده است که آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است
 در این است که در آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است
 بعد از چهارم است که آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است
 در این است که در آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است
 رسول الله صلی الله علیه و آله و این است که آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است
 شریفه و در این است که آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است
 و در این است که در آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است
 مذکور و آنست که در آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است
 قاضی و در این است که آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است
 اما پیش از آن و در این است که آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است
 اینکه این اختلاف باعتبار وقت ظهر است که آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است
 فی این است که در آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است
 شده و آنست که در آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است

در وقت ظهر است که آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است
 در وقت ظهر است که آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است
 در وقت ظهر است که آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است که آن وقت ظهر است

خصمه را و ایات ذیاب و در زمین عین حال و در دو تکلف
 در قیامه روایت عبدالحسن بن سنان از ابی عبد الله علیه السلام
 که در باب نبأ سجده النبی صلی الله علیه و آله کافی این عبارت است که است
 که کان جداره قبل ان یطلل قاتل نادان کن النفس ذیابا و هو قد
 مریض غرض الطهره اذا کان صغیر ذلک صلی العزم باین عنوان
 که مراد از ضعف ذلک در زمین شش ماه بعد از اول ربیع چهارم
 روز که اول دخول وقت اول عصر است ثبایر روایت یزید بن
 خلیفه چنانکه در ششم کافی است طالع سائر روایات که در غیر
 کافی در حکایت در خلاف این نیست مانند روایت زاده
 در کتب چهار که سالت عز وقت الطهره فقال ذیاب من ذوال
 الشمس وقت العصر و در این وقت الطهره ذلک در بقا قدم
 من ذوال الشمس مانند روایت هر یک از زاده و بکر بن احین
 و فضیل بن یسار و عیوب بن مسلم و برید بن معویه هر یک از ابی جعفر
 و ابی عبد الله علیه السلام که در هر یک از کتب فیه و تنبیح
 در کتب چهار که روایت که قال وقت الطهره بعد الذوال قدما نیت
 العصر ذلک قدما نیت یسیر یقرب و در میان جمیع این احادیث
 و غیره است که در فصل سابقه عبادت ارشاد می کرد حضرت

در کتب چهار که سالت عز وقت الطهره فقال ذیاب من ذوال
 الشمس وقت العصر و در این وقت الطهره ذلک در بقا قدم
 من ذوال الشمس مانند روایت هر یک از زاده و بکر بن احین
 و فضیل بن یسار و عیوب بن مسلم و برید بن معویه هر یک از ابی جعفر
 و ابی عبد الله علیه السلام که در هر یک از کتب فیه و تنبیح
 در کتب چهار که روایت که قال وقت الطهره بعد الذوال قدما نیت
 العصر ذلک قدما نیت یسیر یقرب و در میان جمیع این احادیث
 و غیره است که در فصل سابقه عبادت ارشاد می کرد حضرت

این سخن است تا باشد سبق ذکر یافت و بمقتضای این طریقه از جمیع
 وقت اول عصر فراغ از طهارت و عبادت تقریبی مباد وقت مخصوص
 بجهت باشد که طهر وصول به وقت در کوفای روز بابت گذشت
 موافق روایت یزید بن خلیفه و در غیر آن بقدر زمین
 موافق روایت ابی ریم که نمی و حکمت منتهای وقت اول
 آن وصول فی وقت در کوفای روز بابت گذشتین موافق
 روایت یزید بن خلیفه و در غیر آن بقدر شش ششم و یک موافق
 روایت سلیمان بن جعفر و تقسیم آن در صورت ترک آن کوشش
 قدم چنانکه در روایت سلیمان بن خالد است کوشش مفید روایت
 ثبایر آن در مقدمه گفته که وقت العصر لا ان یطلل عکس است بسیار
 الشمس و ما بعد ذلک لا وقت فی شمس من وقتها مع العطل و الفریضه
 ممکن است که منعی برین منبر کوشش و در آن بعد ازین حد غالباً مسلم
 و حق بعضی از آنست در مابعد شش ششم و یک که نهایت حد آنست
 وقت اول آنست و از منتهای وقت اول آن تا حوالی غروب
 وقت آخر آنست که مخصوص معذورین و مضطربان است و در این
 سال پنجشنبه قبل در ایامه فزیده طهر و تشریب آن بعد از وقت
 اول آن که در آنست مطلوب است و منظر از این امر آن بخودم و این

بجهت ادراک نوافل است و همچنین در تادیه و تفرقه و غیره
 آن بعد از وقت اول آن که فرض از ظهر است افضل از بخت است
 بلکه آخری که از بغض و اوست باشد و است بجهت که در تهنید
 باین عبادت مذکور است که وقت بعد از است علی السلام جعلت فداک
 حتی وقت الصلوة و قبل وقت یسایست اما لا کانه مطلقا باشد
 راست و کت مساوت بود افقت بعد از طلب قال نعم فاخذ العود
 فنبجالی الشمس ثم قال ان الشمس اذا طلعت کان النبی علیها نعم
 لا يزال یتنقص حتى تزل الشمس فاذا زالت و اوست فاذ استقبلت
 الزیاد فصل الظهر ثم قبل قدر اربع و ست العشر فمیشود هر ازان
 بقرینه سائر احوال و تهنید زمان امکان ادراک نوافل است
 و در وقت مجتهدین الصبح که در فصل سابق گذشت و شملت
 بر یغفره که وجب ان یکون فراهک من العشر و الشمس علی اربعه
 اتم هر یکست و حسن تجلیل مذکور و نیز هر یکست و این تجلیل
 و در قیامی که متصل بان مذکور شد و شملت بر یغفره و فخر و جتن
 العشر و انصاف الاولی و اذ کانست علی عین و العشر علی اربعه اتم
 فقل و بعد الله ما انصف من ذلک و است یغفره و تهنید و درین
 تجلیل است و در وقت صفوان جمال از ابد الله عاده و تهنید که قلت

العشر استلها و اذ کانست یغفره قال علی قد تلتی قدم بعد الظهر
 و چون این دو بیت از صفوان در باب وقت الصلوة فی
 السفر و الجمع بین الصلوة و اذ کان فی باین عبادت مذکور است
 که صلیت خلف ابا عبد الله علیه السلام عند الرذال فقلت یا بلی
 و ای وقت العشر فقال وقت یسایست قبل ایلک قلت و اذ کانست
 فی السفر فقال علی قد تلتی قدم و وقت العشر صلیت
 استادی طاب ثراه و شیخ ان کتبه توفیق میان تهنید
 و ظاهر اینکه در حدیث برین خلیفه است که فاذا صار کتبه
 و در وقت العشر فرموده اند که چون مقصود صفوان و در و سوال
 استکشاف از حد تقدم فاذا عسر وقت مقرر ان برای حبان
 شغاف اتم و در جواب سوال دوم بیان مقدار تقدم کرده
 و انرا و وقت قدم قرار داده برای آنکه پیش از نماز شدن
 و نماز عسر وقت مقرر عسر خمس شود اتم و نیز اذ انویات
 تجلیل مذکور است که در کافی و تهنید و ایت که عز العیاس
 ان قد قل فرق ما کان یأیدی و تفرق علی هر فاله و شکرت فقل
 الی ابا عبد الله علیه السلام فقال لا یجمع بین الصلوة و الظهر و العشر
 تری مکتب چه مراد از جمع بین الصلوة و در حدیث من مشهور

این حدیث در کتاب
 جامع الترمذی
 و در کتاب
 المستدرک
 و در کتاب
 المعجم
 و در کتاب
 التلخیص

موصوفه فی بیان احوال و صفات
 محال و غیر محال و احوال و صفات
 محال و غیر محال و احوال و صفات
 محال و غیر محال و احوال و صفات

آن نیست که عبارت از اتصال فریقین بشمارک نوافل آنها
 آنها نیز اگر غیب بشمارک نوافل منافعی اصول توین کشه بیت
 است بلکه مقصود این جمع است که بعد از حق از نظر نوافل
 و ادای بخشش و نوافل فریضه عصر فایده با توسط اشتغال با امور
 دیگر و نیز از مویذات بخیل مذکور است که در صورت ترک
 نوافل اقتصاد بر فریضه طریق است فریقین متصل بهم کرده
 شود و چنانکه از حضرت بنوی صلی الله علیه و آله کافی و غیر آن
 مرویات این جمیع است بلکه در کافی تدریس است بلکه که است
 عصر و در بعضی وقت ظاهر است و دیگر در بعضی است
 که اشتغال نوافل و در وقت مانع بخیل نیست بلکه است
 تقدم التزام در خصوص امر در وقت و در آن سبب است که در تدریس
 از آن با بصیرت و نیست که قال با ابو عبد الله علیه السلام صل العصر
 يوم الجمعة عاکسته اقدام و احتمال و ای که در آن است
 که چون روز جمعه نیکو در بخیل فریقین نسبت بنام و دیگر بشمارک
 بنام که فریضه عصر و ای که سبب کوتاهی و سبب است که غفل
 تأخر آن تا وصول به بقعه نمازین و آنجا جایز است و آنرا
 اقدام کند و دیگر ای که مقصود از آن تعلیم عبادت و تقیه

این صفت از جهت این است
 که در بعضی وقت ظاهر است

موصوفه فی بیان احوال و صفات
 محال و غیر محال و احوال و صفات
 محال و غیر محال و احوال و صفات
 محال و غیر محال و احوال و صفات

و حاشا که این بیرون از لیکن بگنجد در روز جمعه که در آن حضور
 و اقیع است است محبت بعد از آنکه در این فریضه به طبق بنوی
 ابوینف که در چند بطرف اخر و در نزد دیگر بیشتر است و است موجب
 محسب است که اینان با و میشود و حکما بمنی بر چنین مصلحت است
 آنچه وضع در داده و در حد است برین بخیل در تدریس و در
 مرویات باین عبارت که قال ثلث با عبد الله علیه السلام
 قد اقبلت حتى تروى الشمس و زالت الشمس صلیت نوافل ثم صلیت
 الظهر ثم صلیت نوافل ثم صلیت العصر ثم صلیت نوافل ان
 یصلی الکسوف قال یا زید و اذ زالت الشمس فقد صلیت
 و لکن اگر که ان تخذ و قیاد و ان و بطر این نسبت بزرار و بطر
 که وقت با غایب و در ظاهر ظاهر در وقت که در فصل تاب است
 و از جمیع تواریخ و اما باید مستفاد میشود که هر یک از این فصل
 فاحش میدان ظاهر و مع بعد از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله انقدر
 شیخ یافته بوده که بفرمان میسر بوده و سبب این استمرار لفظ
 عصر که در اصل بخمشتی است که بعد از آن در وقت بحسب
 خصوص باین زوال و غروب است مطلق آن مغرب این وقت
 حاصل میشود بلکه مفهوم از وقت صلوات العصر نیز بمنی وقت است

این صفت از جهت این است
 که در بعضی وقت ظاهر است

بهاء الله و جبریل المبین و بیان آن گفته که ظاهر آنست که
 روایت کوکب گناید از باب تمیز مشرق و مغرب علی ناطق است
 اگر چه از این کوکب زوایا مشرق و مغرب را که در وقت و در
 احتیاج آن حضرت امام رضا علیه السلام هر دو روایت روایت آن
 موقوف بر ذوال حریم است پس از مویذات احتمال اولست نه
 ثانی و صاحب این جنید و ابن بابویه در علل شریع و سبب بعضی
 در بعضی کتب خود پیش از طوسی و بعد از طوسی استند بر این
 نیز احتمال اولست و در سبب اکثر متاخرین بر وقت شریع طوسی
 و نهاده بلکه در تهریب نیز احتمال ثانیست و شریع شریعت
 و ذکر و در مقام توحید نماند ذکر که در حدیث و از بر اول
 مطلق و از ثانی مقید است بر ذوال حریم قاعده و مویذات مقتضی عمل
 اول بر نماند است و شریع بهاء و جبریل المبین بعد از
 تفرع بقوت احتمال اول بکست نماند از اخبار جنید و در دفع
 این سخن گفته که روایت زاده از ابی جعفر علیه السلام که بگوید
 و غیر آن هر دو روایت که وقت المغرب از غاب الغرض فان
 روایت بعد از آنکه در صلیت است الصلوة و فی صلوک
 و کفر عن الطعام آن گشت صیبت شریع باقیار احتمال روایت

بعد از آن

بعد از آن زمین محل امام جعفر علیه السلام است و طایفه
 آنکس که می بیدار شد در حدیث ابی جعفر علیه السلام که در وقت سق
 الغرض و جبریل المبین آن تقدم کرد و الغرض تعقد المیزان و تفرع
 المیزان و جبریل المبین آن تقدم کرد و الغرض تعقد المیزان و تفرع
 و سق الغرض و مقام توفیق حدیث ابی جعفر علیه السلام باین
 می رسد و آنکه لفظ وقت المغرب بصفه ام یا سبب تفرع است
 و مراد بصفوت و در اولها بطریق غیبی و یا بر تیره و مانند آنست
 حاصل شده حدیث ابی جعفر علیه السلام باین پیش از آنکه خود روایت
 کن نماز مغرب را چون باید از پیشتر قرآن یا تسبیح چون
 اعتقاد کنی خلف تفریق را که کردی بعد از نماز اعاده نماز آنست
 بر خلاف روزه و بعد از آن تفریق بین المیزان و در تیره
 غیر از آنکه شریع بهاء و جبریل المبین آن تقدم کرد و الغرض
 حدیث سابق و مانند آنست و فتوی بطلان مضمون آن حدیث
 داده اند از آنکه علی چون علی باقی نماند علی بطون جمیع احادیث
 بر اینهمه اتفاق سک احیاء استند یقین در جلال وقت است
 چنانکه در روایت محمد بن مسلم که در استبعاد باین حدیث
 هر دو روایت که قال کتب ملا بعد الصلوة علیه السلام توار فی الغرض

و تقبل الليل ثم نيز الليل انما هو سبب لنا الشمس من فوق
 الليل ثم هو بوزن هذا المودون افاضلي جيبه و افطر ان
 كنت هذا ما اذا انقطعت تدب لطق فوق الليل اقلت به
 اري لك ان منظر حزن غلب الطمحة و اما هذا بطايعه الدنيا
 و روایت جویدین معویه از ابی جعفر علیه السلام که در کانی
 و سبب چهارده کوریت که حال او نیست الطمحة من هذه الجنبه
 یضی من المشقه قد غابت الشمس من مشرق الارض و من غروبها
 است روایت او واقع شده و در فصل اول این رساله نیز گذشت
 که غیب بخیر و در او اسطر محوره از غروب شمس از افق بار و ال
 ثمه مشرق و غروب بر ساعت است که خطاط شمس از افق
 در آن زمان ابر سه و ربع بیشتر میشود پس تحقیق و تاب
 غمره شکی در غره بیشتر از افق غروب نماید و غیره موعوب
 بعد از دخول وقت اذا هیئتو چنانکه شیخ حنفی رحمه الله و غیره
 گفته که فاذا ذهبت الظلمه علم ان الغرض قد سقط و غایب شیخ
 طوسی رحمه الله نیز در استبصار در بیان بوجوه احوال و است
 و ال غمره بعد از ذکر احوال غیب و غمره غرض که در هر است
 که امر این احتیاط بجهت تحقیق سقوط شمس است و از تأمل

در غروب شمس

در غروب ظاهر شود که احتمال که شیخ رحمه الله در تهذیب و تهذیب
 و سبب چهارده کوریت که در است و در سبب چهارده کوریت
 جعفر بن عثمان از ساحت بن مهراک که قال قلت لایه جده
 فی المغرب انما یاصلن عن مخاف ان یكون الشمس خلف
 الجبل و قد سترنا منها فقد الجبل قال فقال لیس هذا صعد الجبل
 و روایت دیگر ازین قبیل این عبارت مذکور است که غایت
 بین مدین لطیفین این ما معتزله ما غیبه الشمس من ال غمره
 من ایتة الشمس ق لانه منق ان یكون قد زالت الخ من و ان
 كانت الشمس بقدر خلف الجبل لانه توب عز قوم تطلع علی اعمون
 کمال غایت دارد و اما منتهای وقت طلق مغرب با بر ساعت
 چنانکه در شیخ در مسوله مختارین غمره و ابی السلام است
 و وقتیکه یکی در کانی و غیر آن از ابی جده علیه السلام روایت کرده است
 المغرب في السفر لا ربع الليل اوقی که نصف شب قدر که از آن
 چهار رکعت باشد چنانکه مذکور است مرتقی و ابن حنفی و ابن ادریس
 و سایر مشایخ این است بر طبق احتمال آنچه در روایت ابن سنان
 که در منها صلوته اول و قتها غمره الشمس من انقاص الليل ان
 بعد قبل غمره و آنچه در تهذیب و استبصار از او روایت قد برکت

۱۷ فصلی بر جمیع صفت غیره چنانکه در فصل اول بیان شد بر صلوٰه
 مغرب یکصد صلوات بگوید در نیک و در وقت دارد و بر وقت
 و احتیاجی که از آنها دارد و است که وقت اول این نیکیست
 بخلاف وقت اول صلاه است پس طریق حق میان مایات
 اوله بر نیک این نیز مانند سایر صلوات در وقت دارد و مثل
 روایتین مذکورین و کانی و غیر آن یکی از دیگر کشیم که است
 با عهد اقدم علم وقت مغرب است که آن بر شمس طلوع است
 طایع الصلواتی بعد از طلوع و کل طایع بوقتین بر صلوٰه المغرب
 فان وقتها و در وقتها و جز بجا با و یکری
 و در هر یک روز در آن روز و فصل اول از ابی جعفر
 علیه السلام که آن ذکر صلوة و قیتم غیر المغرب فان وقتها
 و بجهتها و وقت سقوط الشفق است که در فصل ماست
 است و با آن شد بیان این المذاق و قیتم و بقیه
 از روایات مانند روایت ابن مسعود از ابی عبد الله
 که کل صلوة و قیتم آن اول اول و قیتم افضلها باقی
 از محل بر وقت اول و اول و وقت احسنه نطقه و از
 بقیه دیگر مانند روایتین مذکورین که در غیره اشتغال

۱۸ بر استقامت مغرب این حکم با این محل و در وقت اول نیک باینکه
 هر دو از وقتین اول و در وقت اول نیک باینکه و است
 و استقامت مغرب این حکم باینکه در وقت اول نیک
 نسبت بر صلوٰات و ظاهر است که هر دو نقیض السلام و یکی
 و کانی در بیان توفیق و در وقت ان لهما و قیتم احسن وقتها
 سقوط الشفق با و در وقت شکر بر استقامت مغرب این حکم
 این عهد است موده است که در هر وقتها باینکه طایع
 اول ان لهما و در وقتها و در وقت ان الشفق انما هو المرحه و یسیر
 غیبه و الشمس بین غیبه و الشفق الاشی بینه و ان عا
 غیبه و الشمس بین المرحه و یسیر بین طایع المرحه و بین
 غیبه و الشمس الا قدر ما یصلی الاثنان صلوٰه المغرب و اقامتها
 اذا احدا عا و قد و سکون و قد تقدت و انکسر
 لذلك و وقت المغرب ضیقاً بین خبر که مذکور شد و فقره خبر
 و قیتم سقوط الشفق و در وقت است مذکور در هر وقت
 چه نکسر لفظ و قیتم بینه مغرب است که هر دو از آن وقت
 اول با وقت کمال فیه است و از قبل این و قیتم مذکورین
 و نکست که هر دو از آن مجموع و قیتم مذکورین یکشده و هر دو

در تابه فریقه مغرب و نوافل آن از غیر باب اعدا مقتضی نیست
 کبریا در نوافل وقت مہمای غازی شده بعد از تین بوجہ
 وقت باطن بان و صورت بالغ و حصول یقین با توقف
 شش در فریقه مغرب و نوافل آن که از حضرت ابجد
 علیہ السلام مرویست که طارث بن یزید گفت که شیخ در مع
 کلمات بعد از مغرب سفر و لا حضرو ان طلبک الخیر و سایر
 احوال که در کتاب و درستی المطلب ذکر کرده وقت ادا آن
 قبل از شوق و لا مہرب است خود نوی غایب که در زمان که کبریا
 ساعت است و این وقت رکعت کرد و در شوق بکشد و وقت
 باشد که رکعت دوم و در رکعت اول که از حضرت ابجد
 علیہ السلام که در فریقه مذکور است کشف میشود که وقت ادا آن
 قبل از شوق مذکور و در رکعت دوم که در ظاهر شود که کبریا
 نه رکعت در وقت مذکور با نوافل اتمام و در تحصیل و اتمام آنها هم
 اقتضای بصورتی که از کبریا و ادا اینها باشد میرسد و اختیار
 بقدر سوره مانند آن از تحلیفات سوره و ادا آن است و در مغرب
 چنانکه از روایات کشف میشود یعنی در وقت که رکعت دوم است
 کلام نذر مابین فریقه و نوافل آن چنانکه مرویست یعنی در وقت

بها در وقت قطع لفظ و مابین فریقه و نوافل مذکور و سوائی
 کبریا در وقت و سبب نذر علیہ السلام و گفتن الحمدی بقول کبریا
 و لا یفعل کبریا و غیره و سبب نذر کبریا و گفتن الحمدی بقول کبریا
 و ان احببت الطلوع و العقیب فالانفصال ان تا با نوافل مذکور
 بعد از آن است و وقت که کبریا در وقت و بعضی روایات و اقوال
 که در سبب نوافل مذکور است سوره قمر و در فریقه مغرب است و مانند
 آن در تحقیقات طویل بر تقدیر محکم کنند آنها مابین بر اعتبار کبریا
 وقت است از جانب نوافل بر طبق بعضی روایات کبریا در وقت
 نظیر نوافل از فریقه و نوافل مذکور با وجوب اینها قبل از شوق
 شوق نوافل است و تا تحصیل مسدود است طاعت کبریا
 بعضی از کلمتین بان از دیگران متنازعند چه با وجوب نوافل و وقت
 مذکور سبب اینها وقت ادا نوافل مذکور و وقت خود آن
 یا کبریا در باب ادا آن آنها موقوفات موقوف مسدود احتیاط
 و در غیر مابین اوقات نیست و هم چنین اتمام بر دیگر بعضی
 احتمال داده اند که وقت نوافل مغرب بعد از نوافل وقت
 فریقه چنانکه اکثر مبادرت بابت بعد از فریقه است و تحقیقات
 سوائی کبریا موقوف طریق حرم نیست بلکه طریق است که کبریا
 از حساب نوافل مذکور در وقت مذکور محل میسر نیست و با

و از هر وقت که بخواهد در وقت آن توبه میان آورد
 کند بقصد قربت الله کند
 مبدء وقت مطلق است بعد از مبدء وقت فایده غیر است بقدر
 او که در وقت فایده اتفاق نظر با هر طبقه در هر وقت عیدین دارد
 از اید جعفر علیه السلام که از اوقات شش فصلی است و در وقتان الموعود
 و العتبات الاخره و امثال آن چنانکه در فصل سابق گذشت و فایده
 آن داشت لیل است موافق آنچه در کمالی و غیر آن از تیرین
 الی عبدالله علیه السلام است و است حکایت برین که وقت العتبات عیدین
 یعنی الشفق الی لیل و لیل و کعبه در وقت عیدین دارد
 هر وقت که شمس برین نظر که فاذا است الشفق و فصل وقت
 العتبات و آخر وقت العتبات لیل و نصف لیل است موافق
 روایت زمره از اید عبدالله علیه السلام که در وقت عیدین دارد
 عیدین دارد و غیر او چنانکه در فصل سابق گذشت و روایت
 معاصرین جنس از اید عبدالله علیه السلام در تہذیب که در وقت العتبات نصف
 الیل موافق است و باطل است غیر وقت چنانکه در روایت ابن سنان
 در حکم ایام و مکنی در فصل تسبیح گذشت از قبل اوقات مذکور
 مبدء وقت اول فایده عرش یا اول وقت مبدء وقت مطلق آن
 چنانکه ماکبش روایت مبدء وقت در اصول معتد است مبدء وقت مذکور

از اید

از اید عبدالله علیه السلام که در وقت عیدین دارد و اید عبدالله علیه السلام
 و العتبات عیدین را است الشفق و فایده غیر است بقدر
 الاخره قبل مبدء الشفق غیر عتبات فایده است و اما فصل مذکور
 مبدء عبدالله علیه السلام وقت عتبات و مبدء وقت عیدین
 که سالت اید عبدالله علیه السلام که مبدء وقت عیدین العتبات الاخره فی الفجر
 قبل از یغیر الشفق غیر عتبات قبل از اید عبدالله علیه السلام
 که بنا بر تصریح روایت چنانکه گذشت عتبات الاخره مبدء است
 چنانکه مبدء شمس و این اید عبدالله علیه السلام بر طبق ظاهر روایت
 برین بن خلف و روایت زمره چنانکه گذشت و اما مبدء
 وقت اول آن که در وقت شمس این اید عبدالله علیه السلام است
 چنانکه گذشت تا آخر وقت از آن روایت بنا بر مذکور
 فصل چنانکه در مختلف مذکور است برین لیل و سنان معلوم است
 و بنا بر مذکور میفهمد و شمس طوسی را که مبدء وقت لیل است
 موافق روایتین مذکورین و بعد از آن موافق مبدء عیدین روایت
 یا نصف لیل مخصوص باب مذکور و باطل است غیر مخصوص ایام و مکنی
 است و روایت علی از اید عبدالله علیه السلام در تہذیب العتبات
 الیل و الا نصف الیل و مذکور تہذیب روایت ابن سنان گذشت

۴۵

شب تیره و خجانه که مکنست کند و اگر وقت ازین لحظه که آن
 بر این شکل میشود بعد از غروب و فاضل آن شغلان تحقیقات
 میشود بعد از آنکه تمام آنها صلوات میگردد و بعد از آنکه صلوات
 فرستاد اول وقت و صورت اشتغال با فضل و تعقیبات است
 و بدون اینها بعد از آنکه غرضه افضل است یعنی اینکه در صورت
 ترک نوافل مغرب قدیم است هر وقت که شفق از آفاقان سقوط
 شفق افضل است چه جای زیاد بر آن چنانکه در تمام و در احادیث
 ما بعد ظاهر میشود پس توفیق اول است نیز بقیه شفق مانند توفیق
 ظهر است بر موالی تا بعد از غروب و چنانکه آنکه منظره از آن رعایت
 امکان دارد که نوافل است و باقی نظر از آنها معلول حدیث بنوی
 پیش ازین نیست که یک یا هر وقت از این فصلی هر وقت
 پس یک مجلس از آن باقی است چنانکه متاد و بعضی از کائنات
 مستخدم تریج هر وقت بر نیت و حقیقت علی بنیست از تمام
 در و است و نیز از آنجا بعد از آنکه در تندیب این عبارت مذکور است
 که آنکه جبرئیل علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله وقت الوقت
 حاضر صلواتی فرستاد و صلوات او را از آنکه در وقت و صلوات
 بخند و وصل مغرب است سقط الغرض و صلوات الغرض از آنجا شفق

این حدیث را در بعضی از کتب معتبره
 و در بعضی از کتب معتبره
 و در بعضی از کتب معتبره

ثم أتاه من الغد فقال سفر بالبحر فاستفرغ ثم أصر الظهر حتى كان الوقت الذي
 صلى فيه الظهر و صلى العصر بعد ما و صلى المغرب قبل سقوط الشفق و صلى العشاء
 و حين ذهب ثلث الليل ثم قال ما بين بين الوقتين وقت طول الوقت
 افضل كما عرفت و مطلقا احكام موازيت وقت و در وقت میان صعد
 متعلق بوقت اول صلوات مذکور است پس بیان هر صلوات علی السلام
 باطل است و این در باره بیان است بجهت احکام وقت اول وقت
 آخر این صلوات و هر چه از چنانکه در فضل سابقه اشاره است **فصل**
خامس فی بیان احکام موازیت
 و عبارت فقره کای است رکعت اول است و کای جمع آن در
 رکعت دوم که یازده رکعت بیشتر و کای جمع سیه ده رکعت یا بیشتر
 و کعین نافله هر وقت که در کافه از ابد جعفر علیه السلام
 هر وقت که آن رسول الله صلی الله علیه و آله و صلواتی از لیل قش مشیه
 رکعت منها الوتر و رکعت الخیر في السفر و الظهر و العشاء و کعبه است
 مطلق این سیه ده رکعت تقصیل است موافق روایت طبرانی
 مسلم از ابی عبد الله علیه السلام که آن رسول الله صلی الله علیه و آله و صلواتی
 العشر الاخره ادى الى قشره الاصلی شیئا الا بعد انقضاء الصلوات
 الاثنی عشر رمضان و لا غیره پس آنچه در بعضی روایات و در بعضی

که وقت قیام حضرت بنی هاشم علیه السلام از مدینه آمدن حضرت لیل بود
 که بجزت نهید و مدت و ادراک مبدأ سید اول نصف آخر لیل
 که زمان استیجاب و دعوت موافق روایت مذکور در کافی
 از عیون بن یزید که از سمع ابی عبد الله علیه السلام آن که لیل است و بگوید
 بعد از سید علی و بعد از سید ابی طالب است که لیل است و بگوید
 تا برسدی که از آخر نصف لیل است و سید اول از نصف
 است و در حدیثی که از بعضی روایات معلوم میشود که تقسیم آن بر نصف
 لیل بجزت ساف و غیره از حدیثی که در جواز عمل آن این را رسیده
 فایده منفی است و آن مفیدیه کرده است اما مشایخ وقت مطلق این
 سه روایت علی بن خنیسه نیست که بگوید که کی حیدر گوشت است و استیجاب
 از طلوع خورشید تا در یافتن منزه تا آن وقت که سید اول است و بگوید که وقت اقام
 یا تمام آن تا قبل بعد از طلوع مذکور از روایات معلوم میشود و بگوید
 نه وقت و عدم اعتیاد با آن اما وقت فضیلت آن نسبت به وقت
 رکعت اول آن است و بعد از آن که در وقت تا طلوع خورشید اول است و بگوید که
 در کافی و غیر آن از حدیثی که ابی عبد الله علیه السلام روایت کرد آن رسول الله
 صلی الله علیه و آله که آن استیجاب است و آن استیجاب است و آن استیجاب است
 صحیح است و بگوید که آن استیجاب است و آن استیجاب است و آن استیجاب است

ثم یقرء ثم یقوم فیتکلم فی تعویذ و یصلی أربع رکعات ثم یقرء فی اذان کان
 فی وجه البیت قائم فأتی ثم صلی الرکعتین ثم یصلی رکعة من روزه و یصلی بقیة
 طهر و یصلی رکعتین و یصلی رکعتین و یصلی رکعتین و یصلی رکعتین و یصلی رکعتین
 ابی الحسن الرضا علیه السلام عن سادات الوتر فقال اجابا الى الخبر الاول
 و سالت عن افضل ساعات اللیل قال الثلث الباقی موافق روایت
 مشهوره بکثیر شیخین علیهما السلام و یفتی الفلاح و ذکر کرده که در آن
 و جلال امیر المؤمنین علیه السلام عن الوتر اول اللیل فم کثیر فاما کان
 بین الصبحین جنسهما امر المؤمنین علیه السلام لا المسجدين و ای این
 السبل عن الوتر ثلث مراتب سعة الوتر بانه ثم قائم علیه السلام
 فأتی بقیة رکعتین و یصلی رکعتین و یصلی رکعتین و یصلی رکعتین و یصلی رکعتین
 که در وقت صلی لیل طهر و یصلی رکعتین و یصلی رکعتین و یصلی رکعتین و یصلی رکعتین
 فضیلت رکعت اولی بقیة بر طبق روایت علی بن یزید
 این روایت بهتر و مقدمه این رساله بیان وقت و وقت با این
 بگوید که وقت سبب آنکه در کافی روایت کرد که ابی عبد الله علیه السلام
 ای سادات کان رسول الله علیه و آله یوتر فقال علامه شیخ
 الخصال المغرب و از آن بنا بر آنکه در حدیثی که بیان سابقا گذشت
 معلوم میشود که زمان کردن و ترنما از حضرت بنی هاشم

۲۵۱
 قریب ربع ساعت میگذرد و ظاهر است که بجهت رکعتین نافه فی سیر
 باقوا این ایضا و تحقیقات مشهوره در زمان معتدیه جدا گردانیدن
 و ترا طول شب تا سپیده صبح گزاران و چون آن در میان این بینیت
 یکبار در ریش که در معتدیه که در شش و هشت و نهم یکبار
 طالع و خمس اول موافق میان شش تا نهم است منافی گزاران و در شش
 سیه و هشت نه و آن نیست پس منافی آن نیز نیست پس یکبار
 از فقها یقین کرده اند که افضل اوقات پنج وقت است ابراهیل است
 بنابر ظاهر آنکه در وقت که در میان این معتدیه که در منافی آن
 نیز نیست که در میان قوم مشهور است که از جمله اوقات نیز یکبار
 صلیق لیل خدایکه در نیمه شب بهتر است و چون رکعتین نافه
 بخواند از جمله صلیق لیل است چنانکه در وقت و مویده است و اشکال است
 در آنکه از این جهت علیه السلام که معتدیه رکعتی از قبل نافه و بعد از نافه
 قبل از نماز صلیق لیل روایت احمد بن محمد که ساعت الرضا علیه
 عز و جل رکعتی از شش و صلیق لیل وقت معتدیه آن بعد از نماز از او روایت
 تا طول شب تا است و منافی اینها نیست و چنانکه استبصار از محمد بن
 مسلم روایت که ساعت امام جعفر علیه السلام عز اول وقت رکعتی
 از قبل نماز و بعد از نماز و این چنین است که آن روایت

استند

۲۵۲
 کسب است که ساعت تقدیم آن بر نزول است که در آنکه معتدیه
 فصول جدا جدا است و هر یک از اینها نافه است و وقت رکعتی از
 این وقت رکعتی از اول آن است و در وقت و کلمات که در آن وقت
 وقت مخصوص آن و مفصله این معتدیه و خمس زمان از هر یک که نظر
 در وقت آن است و در بعضی روایات مانند آنست
 محمد بن کسب است امام جعفر علیه السلام صلی رکعتی از قبل نافه و بعد
 و معتدیه و روایت ابن ابی عمیر که ساعت امام جعفر علیه السلام
 از رکعتی از قبل نافه و بعد از نافه و در وقت و در بعضی
 چند نوبت کرده است که این وقت مخصوصی که در آن وقت
 وقت تبسّل از آن که در بعضی موافق بعضی که در باب سیر اخرا
 لیل و معتدیه است که در وقت و یکبار که در بعضی معتدیه و در وقت
 بصیرت و مویده است که در وقت امام جعفر علیه السلام متی اصلی رکعتی از قبل نافه
 نقل از امام جعفر علیه السلام که در وقت این امام جعفر علیه السلام آن روایت
 قبل از نماز و بعد از نماز و این روایت است که در وقت امام جعفر علیه السلام
 و آنکه در بعضی که در وقت امام جعفر علیه السلام و آنکه در وقت امام جعفر علیه السلام
 از اول معتدیه و آنکه در وقت امام جعفر علیه السلام و آنکه در وقت امام جعفر علیه السلام
 عصمت که در بعضی از اینها است که در وقت امام جعفر علیه السلام و آنکه در وقت امام جعفر علیه السلام

فاذ كان بعد ذلك فابداً بالبحر وبنابر توحید دیگر و امکان محل مطلق بیشتر
 اول است که در آنجا در کانی از معوی بن و باب مردیت که سات
 و بعد از آنکه در افضل سات الوتر مقل البحر اول ذلک غیانه و جنب
 مغفله در استکمال طاب ثلثه در شمس آن بنابر که مطلق صریح
 بیشتر است و این را صریح مادی بیشتر مصلحت را لایه ذلک گرفته
 که حاصل منج این بیشتر ثلثه اول وقت صلوة صبح پس وقت آخر
 زمانیت معارف آن که در وقت بآن نرسند و بنابر که امر و اعم
 بیشتر از صریح صادق که ذلک لفظ اول ذلک را بعد از استمال گرفته که
 حاصل منج آن بیشتر که وقت و تر اول مطلق فرات و در آن علم
فصل در بیان
 اجماعی است که در وقت مطلق صلوة صبح صریح
 اینها ان طلوع شمس از افق و علامت آن بنابر استیسا ط جیب
 مغفله در استکمال طاب ثلثه در شمس که از امثال روایات
 و اکثر اعتبار در اول بحر شمس قدر در تحقیق و در بیشتر وقت حرکت
 در جیب مویب وقت اول آن در قبل وقت مذکور و در وقت آن
 طریفین مطلق جنبه و در شمس است که در روایت این
 سنن که در فضل تاسع گذشت مذکور است که وقت البحر حین شمس

و

البحر الى ان يحل الفجر سما بعد از آن ما تحقیق طلوع شمس وقت
 است و چند آنکه بعد از وقت اول نیز کمتر که از وقت بهتر است
 و افضل از آن است که شمس در آن مقدار اول طلوع صریح
 بیشتر چنانکه در روایت است که حق بن عمارت لایه بعد از آنکه علیه السلام
 از جبهه افضل المواقیت صلوة البحر مطلق طلوع البحر آن وقت
 یعول ان قرآن البحر کان شمس و این صلوة البحر شمس مطلق
 اللیل و ملاک النهار فاذا صلی العبد صلوة الصبح مع طلوع البحر انقبت له قری
 ثلثه ملاک اللیل و ملاک النهار استغفار بیشتر پس آنکه در فضل تا آنکه
 گذشت در جمله زمانه که امیر المؤمنین علیه السلام در باب اوقات صلوة
 اجماعی مبادیه نوشته که صلواتهم الخلقه و الرجل عرف به صریح و این
 ان تحول بر تعلیم ادب امامت در انتظار جماعت مومنین است
 و سابقاً نیز نوشته که جماعت از امامت بر آمدند که تا قریب صلوة
 از وقت اول آن بفرار و تا یا بعد از آن روایت و بعد از آنکه
 که در وقت افضلیت ثلثه و محل نزاع و بیشتر از آنکه در وقت
 اول و دوم و از آنکه در وقت اول و دوم و از آنکه در وقت اول و دوم
 و سابقاً نقل شده که صلوة غایت در وقت آخر قناریت مایه کورت
 بر مبالغه یا منصف که در حکم قضاست با آنکه قول این مخصوص باو باشد

این طلوع شمس است این نیز بحال غروب است و این چه ظاهر است
 که قول باشد که وقت مطلق این تا ظهور عصر یا طلوع شمس
 منافیست بلکه بخلاف آنکه در تأخیر آن از بعضی حدود معینه
 جایز نیست و بدلت مذکوره و بر تقدیر تأخیر اداء آن قبل از غروب
 وقت مطلق آن مستقفاً آن باشد و تا ثانیاً گفته که مبدء احتیاط
 اصح اینست که مبدء احتیاط در کفر و در کفر از کفر است و کفر
 مطلق شمس قدری در کفر از کفر است و در کفر از کفر است
 علی السلام که وقت غذا مابین طلوع و غروب است و این نیز غروب
 است چه امری که غذا را بخورند و ذکر یا امتداد وقت مطلق
 آن تا بعد از ذکر منافیست نه از و یا بر وقت اعم و در تقدیر تأخیر آن
 تا این حد و راجع گفته که اولی است که امتناع از وقت اینست
 این بعد از اینها و وقت فضیلت است و کفر نه از کفر است
 مختار تا جمیع میان اینها که در کفر و این طریقی غرض است
 میان اخبار و تقدیر زمانه است و نیز است از جمیع میان اینها
 اول نیز اگر بر تقدیر اول صحیح است و است اینست که تا قبل
 فقره و سپس لاجرم بخلاف و باینکه بکلف بعد از کثرت زمانه که بکلف
 در وقت پیش و بعد از اداء آخر اینها (یا) و تا اداء اینها
 و قد اتفقوا علیها و استواء الالباب فی اول جمیع است ۱۰۹



این کتاب از کتابخانه
 مجلس شورای ملی
 است و در کتابخانه
 ثبت شده است
 تاریخ ثبت
 ثبت شده است

